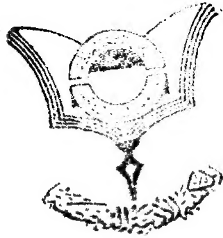


شرح مرادات حافظ

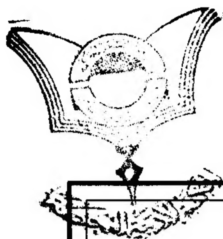
از میرسید علی همدانی

به انضمام نسخهٔ اصلی به خط محمد گل اندام

پژوهش و تحقیق: ایرج گل‌سرخی



بسم الله الرحمن الرحیم



شرح مرادات حافظ

از میرسیدعلی همدانی

به انضمام نسخه اصلی
به خط محمد گل اندام

پژوهش و تحقیق: ایرج گل سرخی

تهران - ۱۳۷۳

فهرستنویسی پیش از انتشار

گلسرخی، ایرج گردآورنده
شرح مرادات حافظ / از میرسید علی همدانی؛ به انضمام نسخه اصلی به خط محمد گل‌اندام؛ پژوهش ایرج گلسرخی .ــ تهران : وزارت امور خارجه ، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات، ۱۳۷۳.

۱۳۵ ص .:مصور، نمونه.

ص . ع . به انگلیسی: Mire Seyyed Ali Hamedani and Hafez Shirazi: (MORADAT)

کتابنامه‌بصورت زیرنویس.

۱. همدانی، علی‌بن شهاب الدین ، قرن ۸ ق. ــ سرگذشتنامه. ۲. همدانی، علی‌بن شهاب الدین، قرن ۸ ق .ــ عرفان. ۳. عرفان. در ادبیات. الف. همدانی، علی‌بن شهاب‌الدین ، قرن ۸ ق. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مؤسسه چاپ و انتشارات. ج .عنوان.

BP ۲۹۲ / ۷۴ ۸ ه ۸ ۲۹۷/۸۹۲۴

۶۷۷ه

شرح مرادات حافظ

از میر سیدعلی همدانی

به انضمام نسخه اصلی به خط محمد گل اندام

پژوهش و تحقیق: ایرج گل‌سرخی

چاپ اول: ۱۳۷۳

تعداد: ۲۵۰۰ جلد

حروفچینی، صفحه‌آرایی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مؤسسه چـاپ و انتشـارات وزارت امـور خارجه

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهیدباهنر،خیابان شهیدآقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶ ، تلفن : ۲۰ـ۲۵۷۷۰۱۹

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی و مرکز پخش : تهران، خیابان آیت اله طالقانی
بعد از تقاطع بهار، شمارهٔ ۵۱۷، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳ تلفن: ۷۶۸۵۸۲

نمایشگاه و فروشگاه شماره ۳: انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر

نمایشگاه و فروشگاه شماره ۴: خیابان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر

فهرست مندرجات

پروردگارا تو یاریم کردی

و یاریم کن تا به نیکویی این رساله را به پایان برم، چه سخن دوتن از بزرگان و بزرگواران عرفان و ادب پارسی است و اینک هنگام آن است که کلامی دیگر بـر ایـن سرآغاز بیفزایم، چه هنوز بسیار کسان نمی‌دانند هنر و ادب و عرفـان هـرگز جـدای از یکدیگر مفهومی نمی‌تواند داشته باشد.

اندیشه زمانی که بال و پر می‌گیرد، نقشها به تصور می‌آورد که نهایت آن نقشها آوای موسیقی و اصوات دلنشین است. و آنچه خواستم بر این سرآغاز بیفزایم آن بود که بالاترین مرحله عرفان و هنر و ستایش پروردگار، با موسیقی و در موسیقی ممکن و قابل لمس و درک است، آنجایی که کلام دیگر گویای مفهوم نیایش نیست و با حروف و جمله‌ها راه بجایی نمی‌توان برد زمانی است که موسیقی باید بیان کننده احساس انسانی باشد و از این روست که تمام هنرمندان و دانشمندان واقعی در جهان دستی به موسیقی داشته‌اند خواه در عمل، خواه در علم، و خواه در هر دو، ابوعلی‌سینا در علم، موصلی در عمل و فارابی در علم و عمل، افلاطون درکتاب دهم از جمهور می‌نویسد که چگونه جهان هستی بر الحان موسیقی قرارگرفته و می‌گردد و این سخن سقراط است که افلاطون بازگو می‌کند، در ایران ابن خردادبّه کتاب عظیم موسیقی دارد و در علم‌های دیگر نیز سرآمد است، خواجه نصیر طوسی با دستی ستارگان آسمان را می‌کاود و با دستی ستایشگر الحان است، الکندی

فیلسوف عرب کتابهای موسیقی دارد، رودکی سمرقندی شاعر است، آگاه است، به فلسفه هستی، با نگاهی عمیق می‌نگرد ولی چنگ بر می‌گیرد، ابونصر فارابی شارح آثار ارسطو است ریاضی می‌داند در فلسفه و حکمت فرید است اما در موسیقی استادی یگانه به شمار می‌رود و این فقط در سرزمین ما نیست در مغرب زمین نیز موسیقیدانان، دانایند، آگاهند و برای آنکه موسیقیدان باشند در فلسفه صاحب نظرند، در عرفان دست دارند، ریاضی می‌دانند، تاریخ خوانده‌اند، اقتصاد می‌دانند و درمسائل و سیاست روز صاحب نظر هستند. از متن‌های مذهبی می‌گذرم، بتهون در سنفونی نهم بر مبنای منظومه شیلر فلسفه و زیبایی زندگی را بیان می‌کند، ریشارداشتراوس در سنفونی چنین‌گفت: زرتشت فلسفه نیکی و بدی و روشنی و تاریکی را به زبان موسیقی بیان می‌کند، إسکر یا بین در سنفونی‌های عرفانی خود همان مطالبی را بیان می‌کند که در عرفان ایرانی مطرح است و از این کسان در سراسر جهان بسیارند، این سخن گفتم تا بدانیم گرایشهای عرفانی لازمه وجود و خلاقیت یک هنرمند است و آن نیز مخصوص ما نیست، اگر چه زبان فارسی و فرهنگ مردم ایرانی در این زمینه نیز دارای بزرگترین ارزش‌هاست. دیدیم در تمام جهان عرفان در نهایت تکامل خود به موسیقی ختم می‌شود و باید گفت موسیقی ایرانی عرفان محض است مگر اینکه موسیقی نباشد و آنچه می‌نوازند الحان و اصوات مطرب و پوک را در بر بگیرد وگرنه موسیقیدان واقعی باید عارف باشد وگرنه هرگز سازش صدای دل نمی‌کند سخن عشق نمی‌گوید و ذکر خدا نمی‌کند.

نـــاله سُرنـــا و تـــهدید دُهـــل
چـــند کـــی مـــاند بـــه آن نـــاقور کـــلّ
پس حکیمـــان گـــفته‌انـــد ایـــن لحـــن‌ها
از دوار چـــرخ بگـــرفتیم مـــا

بانگ گردش‌های چـرخ است ایـنکه خـلق

مـی‌سرایـندش بـه تـنبور و بـه حـلق

اهل عرفان در آن لحظه که می‌خواهند همه حجاب‌ها را در حدّ خود به کناری زنند دست به سماع می‌برند و چون روحشان با همه توانش بر بال نوای فرشته‌وش موسیقی نشست به آن دیار دلخواه عروج می‌کنند و به قول ایشان نهایت عرفان سماع است.

این سخن نگفتم که خود را اهل آن دیار آشنایی بدانم، بلکه مقصود داشتم. عرض کنم موسیقیدانان نیز اهل بخیه هستند و دل و جانشان در ادب و عرفان و چگونگی زندگی مردمان رُشد کرده و بالیده شده است، آنهم نه هر بخیه که ریزترین و ظریف‌ترین آنها، گلدوزند نه پاره‌دوز، نقشها می‌آفرینند که هر گوشه‌اش گویای راز هستی و راهی است به آن یار قدیم که آفریننده همه هستی‌هاست چون پنجه بر تنبور می‌برند مولانا به چرخ می‌آید، شمس تبریز از خود بیخود می‌شود، سیدعلی همدانی در مسجد سماع می‌کند، حافظ شیراز خرقه در گرو می‌نهد. پس موسیقیدانان اگر در کار خود دانا باشند عرفان و ادب و تاریخ و شناخت مردمان حق ایشان است زیرا برای دانستن موسیقی منازل مختلفی را از ریاضی و ادب و شعر و تصوف و عرفان گذرانیده و در پی آن به موسیقی واصل شده‌انـد، چـه بسیارشان بدون وضو دست به ساز نمی‌برده و نمی‌برند، چه بسیـارشان بـا مـوسیقی مناجات‌ها کرده و می‌کنند پس اگر موسیقیدانی عارف نباشد هیچ است.

و اما آنکه در پی موسیقی می‌رود باید نخست عروضی باشد، ضربها را بشناسد، ادب و شعر بداند از حکمت و فلسفه آگاه باشد و گردش روزگار را بخوبی بداند و از همه بالاتر غرقه دریای عرفان باشد چه شعر فارسی سراسر سرایشی عارفانه است و موسیقی ایرانی و شعر فارسی از آغاز چنان با هم آمیخته شده است که امکان جدایی میان آنها وجود ندارد حتیٰ در ادب روستایی و گویشهای مختلف که دو بیتی و ترانه‌ها در آن حاکم است.

آنچه که در نخستین قرنهای آغاز سماع درویشان خوانده مـی‌شده تـرانه‌هـا و

دوبیتی‌ها و بعد رباعی‌ها بوده است که دوران اوج آنرا باید در زمان عین‌القضاةهمدانی و کلام باباطاهر و پورهمایون و صدها نفر دیگر که نامشان نمانده اما کلامشان جاویدان شده جستجو کنیم.

اگر امروز موسیقیدانی یا کسی که چنین نامی برخود دارد خدای ناکرده نازل شده باشد موسیقی‌هم چنان هنریست خدایی و والا که راه بر ورای آسمانها می‌برد و اگر بزرگی چون میرسیدعلی همدانی یا مولانا جلال‌الدین یا حافظ شیرازی‌یا کمال‌خجندی و دانایانی دیگر در سماع پس از آنهمه علم و عرفان دست بدامان موسیقی می‌شوند نشانه‌ای است بر والایی و ارزشمندی موسیقی در دسترسی به قله عرفان، و اگر من به خود حق دادم که در آثار این بزرگان جستجو کنم همین وابستگی‌هاست و این مختصر را در مقدمه آوردم تا داستان من و حضرت میرسیدعلی همدانی را بدانید با چه جوازی آغاز شده است و آن میراث که از عارفان ایرانی بر جای مانده در آغاز حق موسیقیدانان و هنرمندان و پژوهشگرانی است که بخواهند عرفان را بشناسند.

زمانی که در پی موسیقی کهن ایرانی رسالات و دیوانهای بزرگان شعرای قرن چهارم تا نهم را جستجو می‌کردم، دانستم گشودن کتاب بزرگان ادب پارسی به جهت آشنایی با ریشه‌های هنر ایرانی بدون پژوهش در عرفان ایرانی و اسلامی و سیر تکامل آن ممکن نیست، پس با بضاعت اندکی که داشتم به این تجارت پرداختم، عرفان کهن زرتشتی، مانوی، مسیحی، و اسلامی راکنار هم نهادم تا راه‌گذری برای خود فراهم آورم که در پی آن رسالات موسیقی در شاهنامه فردوسی، موسیقی در آثار نظامی گنجوی، موسیقی در آثار خواجوی کرمانی، موسیقی در آثار عطار نیشابوری، شرح هفت شهر عشق، روایت منطق‌الطیر به نثر، روایت دو کتاب عارفانه گل و نوروز و همای و همایون از خواجوی کرمانی، شرح کتاب دهم از مجموعه جمهور افلاطون بود و اگر خدایم مددکندکار موسیقی خواجه شیراز و پیگیری ساقی نامه‌ها و صوفی‌نامه‌ها و آهنگهای سماع را چه از نظر ادب و

عرفان و تاریخ و چه از نظر موسیقی و لحنهای آن که در آثار شاعران بزرگ نمونه‌های فراوانی از آن وجود دارد به چاپخانه سپرده خواهد شد تا پروردگارم چه اراده کرده باشد.

آشنائی من با میرسیدعلی همدانی از خواجه شیراز آغاز شد و با اشاره جناب آقای دکتر بروجردی مقدمه دیوان حافظ نوشته مرحوم دکتر غنی را مطالعه کردم در آن کتاب نشانی از یک نسخهٔ دیوان حافظ در موزهٔ انگلستان را علامه قزوینی آورده بودند که میان آن شرح مرادات حافظ و میرسیدعلی همدانی قرار داشت. نسخه به خط محمد گل‌اندام بود و استاد مرقوم فرموده بودند محمدگل‌اندام نام مستعار بوده است نه نام واقعی گرد آورنده دیوان حافظ، با توجه به فصل مشترک سماع صوفیان و ارتباط بزرگان دو خانقاه یعنی حافظ شیراز و میرسیدعلی همدانی نوشته‌ایی از آن نسخه بدست آوردم که به خط محمدگل‌اندام است و مختصری از آن را در این رساله آوردم. پس از آن چنان پیش آمد که به تاجیکستان رفتم و بدون سابقهٔ قبلی وارد کولاب و مقبرهٔ دلنشین حضرت میرسیدعلی همدانی شدم و به امری که شد همانجا دربارهٔ سید سخن گفتم و دسترسی به رسالهٔ مرادات را اعلام داشتم و از همان روزها قرار شد رساله را به چاپ برسانند پس با مرحمت جناب آقای مهندس ملکی معاونت محترم وزارت امورخارجه در امر آموزش و پژوهش و جناب آقای دکتر بروجردی گرد آوری را آغاز کردم. در پژوهشهای نخستین دریافتم که هیچ نویسنده‌ای در باره خانواده سید در همدان و مکان او چیزی ننوشته است چه داستان باشد و چه واقعیت پس به همدان رفتم و در آنجا جستجو کردم و گروهی که خود را از خاندان سید و پیروان او می‌دانستند، یافتم. سخنان ایشان را نوشتم. از مکان‌های مربوطه به میرسیدعلی همدانی عکس گرفتم و آن زمان آگاه شدم که نقاشی از میرسیدعلی همدانی در موزهٔ سرینگر کشمیر وجود دارد که مورد ستایش مردم آن سرزمین است ولی رفتن من به کشمیر ممکن نمی‌شد لذا از استاد دانشمندی که یار من بود و در دانشگاه علیگر هندوستان تدریس می‌کرد خواستم تا تصویری از آن برایم بفرستد با سپاس فراوان از ایشان از روی آن عکس بار دیگر تصویر

میرسیدعلی همدانی را بر بوم نقاشی نقش کردم که روزی یادگار هموطنان او بر سر تربت پاکش باشد. خلاصه آنکه این مختصر که در دست شماست با تلاش فراوان ممکن شد و نَفَس پاک سید در تمام راه پشتیبان من بود وگرنه دسترسی به این همه نشانه‌ها در دو سال ممکن نمی‌شد. همچنین نمی‌توانم محبت و یاری آقای احمد خویی و دیگر همکاران را در مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امورخارجه بدون سپاس بگذارم. خدایارشان باشد و مولایم نگاهدارشان.

تهران ۱۵ / اسفند ماه / ۱۳۷۲ شمسی. ایرج گل‌سرخی

پرسید عزیزی که علی اهل کجایی
گفتم به ولایت علی، کز همـدانـم

نی زان همدانم که ندانند عـلی را
من زان همدانم که علی را همه دانم

شرح زندگانی حضرت میرسیدعلی همدانی قدس‌سره

تاریخ تولد میرسیدعلی را دوازدهم ماه رجب سال ۷۱۴ هجری برابر با بیست و دوم اکتبر ۱۳۱۴ میلادی نوشته‌اند و بعضی تذکره‌ها آن روز را دوشنبه دانسته‌اند که از نظر سال درست است؛ زیرا در شعری که به مناسبت ولادت او سروده شده، آوردن کلمه رحمةالله به حساب ابجد ۷۱۴ می‌شود و تاریخ درگذشت او ششم ذی‌الحجه ۷۷۶ هجری در سن ۶۲ سالگی بوده است. ولی مانند زندگی تمام بزرگان در هر تذکره تغییراتی در تاریخ تولد و درگذشت ایشان داده شده است و پژوهشگران زندگی او، روایت کتاب *خلاصةالمناقب* را درست دانسته‌اند که سال ۷۱۴ است.

صاحب رساله *مستورات* می‌نویسد: «در شب تولد میرسیدعلی بر نظام‌الدین یحیی‌الغوری خراسانی درگذشته به سال ۷۵۲ واقعه‌ای گذشته است. شیخ در آن شب حضرت خضر و الیاس علیهم‌السلام را به رویا دید که جامه‌های زیبایی در دست داشته و به منزل سید شهاب‌الدین همدانی پدر میرسیدعلی می‌روند و می‌گویند امشب در آن منزل پسری متولد گردیده که بسیار عالی مقام خواهد شد و این جامه را به عنوان تبریک برای او می‌بریم. (*مستورات*، صفحه ۱۴).

میرسیدعلی به قول تمام نویسندگان اهل همدان بوده و خود را نیز در بسیاری از آثارش، همدانی نامیده است؛ مانند «*رساله واردات*» و رساله دیگری که به نام «*همدانیه*» معروف است. امیر سیدمحمد نوربخش، علی همدانی را متولد الوند می‌نویسد، چه این کلمه درگذشته

به جای همدان بارها به کار برده شده است. شیخ یعقوب صرفی می‌گوید:

آن هــمدان مــولد و خــتلان وطــن شــیوه او طــی زمــین و زمــن

(تذکره شعرای کشمیر، صفحه ۱۰)



خانوادهٔ میرسیدعلی همدانی

زنده یاد استاد سعید نفیسی در جلد اول *تاریخ نظم و نثر فارسی* صفحه چهارم، خاندان میرسید علی همدانی را تا امام زین‌العابدین(ع) برشمرده است و در *خلاصة‌المناقب* آورده‌اند فرزند سیدشهاب‌الدین بن محمدبن علی‌بن یوسف‌بن محمدبن محمدبن جعفربن عبدالله‌بن محمدبن علی‌بن‌حسن‌بن‌حسین‌بن‌علی زین‌العابدین‌بن‌الحسین‌الشهید الزکی الرضیٰ السخی. همین مطلب در کتاب *مستورات* با تغییری مختصر آورده شده است. بنابراین، سیدعلی همدانی با هفده واسطه نسبش به حضرت علی(ع) می‌رسد. نام مادرش سیده‌فاطمه بوده که او نیز بنابه گفته خود میرسیدعلی با هفده واسطه به رسول‌خدا(ص) و با شانزده واسطه به علی‌مرتضی(ع) پیوسته می‌شده است این نوشته‌ها را ذکر کردم تا محقق شود میرسیدعلی همدانی از سادات اصیل علویان حسینی و از سادات طباطبائی که از اولاد امام حسن (ع) هستند، در همدان بوده است. بدون هیچ تردید، او از اولاد رسول‌خدا(ص) و خود از آن مطلع بوده و بر آن افتخار می‌کرده؛ و چنانکه خواهیم گفت نسبت خرقه او هم به رسول خدا محمد مصطفی (ص) می‌رسیده است.

در بعضی نوشته‌ها آمده که میرسیدعلی صاحب انساب ثلاثه است. مثلاً در کتاب *مفاتیح‌المحبة*، نسخه خطی شماره ۵۲۳۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه و *رساله* ذکریه فارسی تاشکند صفحه ۶۷. شیخ علاءالدوله سمنانی طی‌نامه‌ای که به مرید خود تاج‌الدین کرکهری همدانی نوشته است راز نسبت ثلاثه سید را می‌گشاید. علاءالدوله سمنانی که از بزرگترین مشایخ قرن هشتم هجری است چنین می‌نویسد: «... دوستی مردم اهل بیت را بعضی تقلیدی باشد بعضی

نسبت، بعضی نسبت قلبی بعضی نسبت حقی و این بیچاره را در حقیقت نسبت صلبیه و قلبیه و حقیّه و الحمدالله علی‌ذلک و از همه خوشتر آن است که این معنی از چشم خلق مخفی وظن مردم بر من بر خلاف این است و نسبت علی‌همدانی نیز چنین است چه نسبتاً و قلباً و از روی نسبت، خرقه او هم به حضرت رسول (ص) می‌پیوندد.»

سیدشهاب‌الدین همدانی پدر سیدعلی حاکم همدان بوده است؛ که وزیر یا مشاور حاکم یا صاحب مرتبه‌ای بلند نیز بوده است. در کتابهای آن زمان مانند *تاریخ‌اولجایتو* و در تاریخ دوران سلطنت غازان‌خان یا سلطان ابوسعید ایلخانی که حاکمان شهر همدان نام برده شده‌اند از سیدشهاب‌الدین نامی نوشته نشده؛ مگر اینکه نامی دیگر نیز داشته بوده است. در هر حال شهاب‌الدین مردی مقتدر بوده و علی همدانی که خود را از دستگاه دولت کنار می‌کشیده، درباره پدرش به مریدی فرموده است: «در امور والدالتفات نمی‌کردم، بدان سبب که او حاکم بود در همدان و ملتفت به سلاطین و امرا.»

شهاب‌الدین خانه‌اش مرکز فقرا و علما و فضلا بود. سلطان محمد خدابنده اولجایتو زمانی که گنبد سلطانیه را بنا کرد برای تبرک آن کوشید تا اجتماعی از بزرگان و فقرای ایران و عراق زیر آن گنبد برپا کند. به خواهش اولجایتو، شهاب‌الدین چهارصد تن ولی‌الله و علمای دین و فقرا را دعوت کرد و دوسال بعد از آن که گنبد آماده شد یعنی حدود ۷۱۳ یا ۷۱۵ هجری آن دانایان زیر گنبد گرد آمدند. علی همدانی آن زمان دو ساله بود و پدرش او را در محضر آن بزرگان برای دعای خیر همراه برد. هر یک از آن بزرگان بر علی دعایی خواندند و دست مناجات به سوی خداوند بلند کردند تا مقامی والا به دست آورد و نخستین ایشان علاءالدوله سمنانی بود و آخر ایشان خواجه قطب‌الدین نیشابوری (در تاریخ‌های یادشده از تولد میرسید علی تا تأسیس گنبد سلطانیه میان نویسندگان اختلاف هست که ما نوشته هر کس را عیناً آورده‌ایم). در مورد میرسیدعلی از همین دوران نویسندگان کوشیده‌اند کراماتی را به وی نسبت دهند. جعفر بدخشی می‌نویسد: «در اجتماع گنبد هر یک از آن چهارصد بزرگ، حدیثی به علی همدانی یاد دادند و

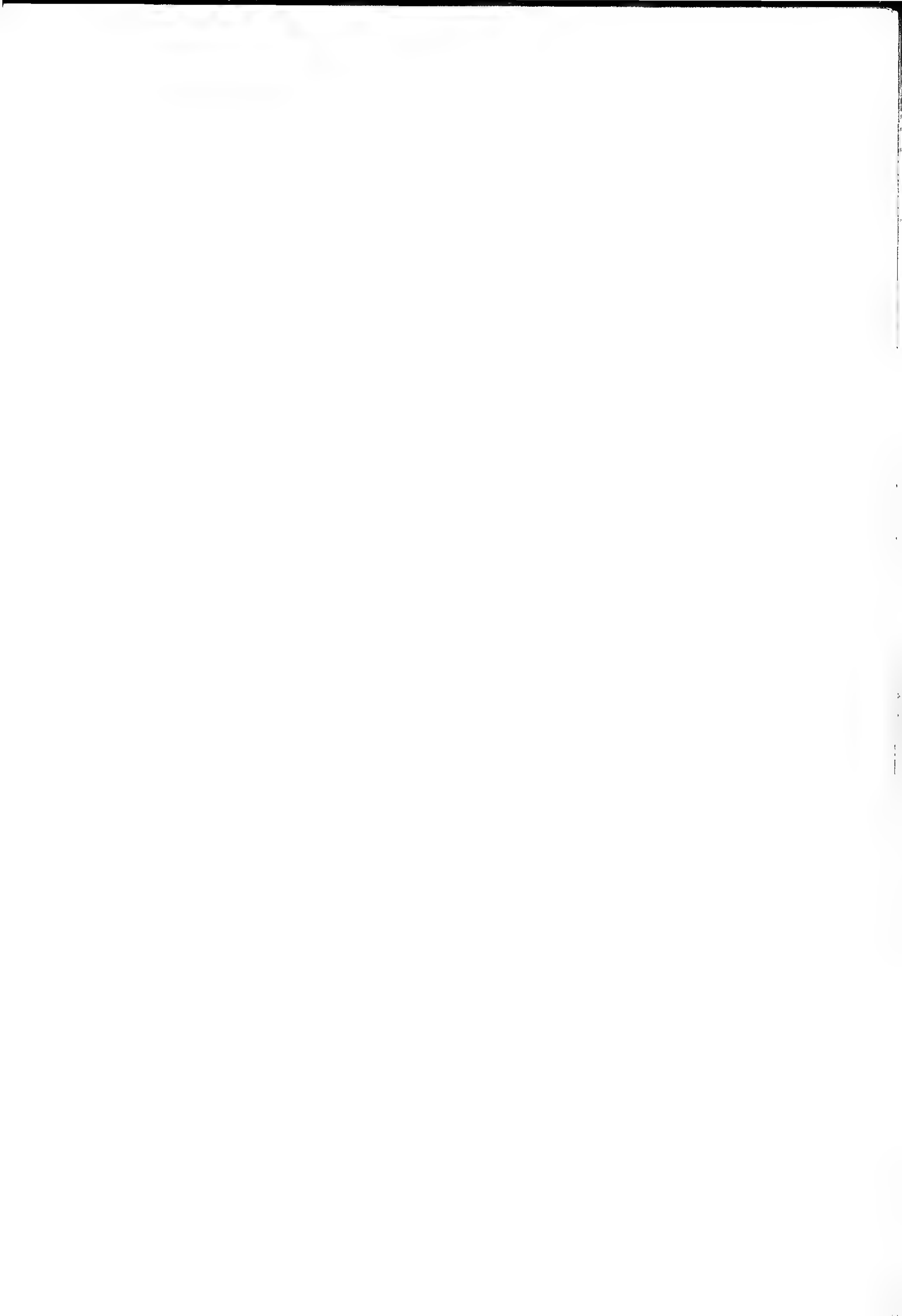
سی‌وسه یا سی‌وچهار تن از ایشان به آن طفل اجازه ارشاد و خرقه دادند. البته می‌نویسد که سید خرقه‌ها را قبول نکرد، زیرا می‌خواست وظایف و مسافرت‌های خود را انجام دهد. این نوشته را با شرح و بسط فراوان می‌توانید در *مستورات*، *مجالس المؤمنین*، *گنجینهٔ توحید*، چاپ تهران جستجو نمایید.

البته، امکان این که پسری دو ساله چهارصد حدیث را شنوده و یاد بگیرد و یا اینکه به طفلی اجازه ارشاد و پوشیدن خرقه بدهند ممتنع به نظر می‌رسد. یکی از نویسندگانِ تذکره، راه بهتری یافته است. امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم سال ولادت سید را ۷۰۳ و اجتماع دانایان را ۷۱۰ نوشته که با تاریخ وفق نمی‌دهد و اگر هم چنین باشد باز مشکلات دو سالگی برای سید موجود است. بهترین همان است که میرسید علی همدانی در رسالهٔ *اوراد فتحیه*[1] آورده است. این کتاب به چهارصد بزرگ اختصاص دارد که هر یک دعا و حدیثی را برای او نوشته‌اند و در آن چنین نوشته است: «در محلی که سلطان محمد خدابنده علیه‌الرحمة اکابر خراسان و عراق را جمع ساخته بود و خواجه خضر(ع) نیز در آن مجلس حاضر بودند.»

از نوشته سید چنین بر می‌آید که آن زمان وی راه سلوک را پیموده بوده است و آن ملاقاتها در عالم روحانی روی داده و نه در اجتماع زیرگنبد سلطانیه و زمانی که به آن اشاره دارد حدود سال ۷۳۳ هجری است که بیش از ۲۱ سال داشته و نوشته شده که آن زمان سید از ۳۴ تن از بزرگان و مشایخ خرقه و اجازه ارشاد گرفته است.

---

۱. (اوراد فتحیه را می‌توانید در نسخه خطی شماره ۴۲۵۰ کتابخانه ملک در تهران مطالعه کنید.)



زندگی سید شهاب‌الدین همدانی

خانواده سیدعلی قرنها در همدان محترم و صاحب نفوذ بوده‌اند و از دوران سلاجقه نشانه‌هایی از سادات علوی همدان در کتابها وجود دارد که همه مردمی صاحب اثر و متنفذ به شمار می‌آمده‌اند و حکومت همدان را بیشتر همین خاندان در دست داشته است. البته نیروی علویان حسنی و اقتدار ایشان بیشتر بوده؛ ولی علویان حسینی نیز تا حد زیادی در قدرت ایشان شریک بوده‌اند. پدرش چنانکه گفتیم حاکم همدان و خال او علاءالدوله سمنانی قبل از آنکه به عرفان گرویده و چشم از تعلقات مادی بپوشد در ناحیه سمنان حکومت داشته است. به نوشتهٔ *تاریخ اولجایتو* و مجله *آموزش و پرورش*، شماره ۲، سال ۱۳۱۸ که ذکر مأخذ نمی‌کند خاندان او از سال ۵۰۰ هجری جزو اعیان و از ارکان دولت بوده‌اند.

سیدشهاب‌الدین مالدار بود و در خانه‌اش چندین غلام و برده همیشه در دسترس بودند؛ چنانکه گاهی آنها را به امرای خود می‌بخشید. درباره خانواده و والدین میرسیدعلی اطلاعی بیش از این در دست نیست. در *خلاصة‌المناقب* نوشته شده است که سید علی خود گوید در تربیت او مادرش فاطمه و خالش علاءالدوله سمنانی بسیار کوشیده‌اند و به پایمردی ایشان علی همدانی به این مرتبه معنوی دست یافته است.

گویا سیددارای سه برادر و دو خواهر نیز بوده است. تعلیم و تربیت او نزد استادانی دانشمند، آغاز شد و سید توانست با آرامشی که از نظر مادی در خانواده پدر داشت وقت خود را در نوشتن و خواندن صرف نماید. در کودکی قرآن مجید را حفظ کرد بعد علوم زمان را از علاءالدوله سمنانی آموخت. چنانکه در دانش و آگاهی سید در علوم اسلامی کوچکترین تردیدی نمی‌توان

داشت. چون در علم دین به نهایت رسید علاءالدوله برای سلوک باطنی او را نزد ابوالبرکات تقی‌الدین اخی علی‌دوسی که بعضی دوستی نیز نوشته‌اند فرستاد؛ ولی گویا دوسی درست است، چون طایفه‌ای در سمنان به این نام وجود داشته است ولی در همدان خاندان او را دوستی می‌نامند.[1] این را نیز بیفزایم: علاءالدوله اهل بیابانک سمنان بود. به همین جهت علاءالدوله بیابانکی سمنانی نامیده می‌شد.

زمانی که نزد اخی‌علی‌دوستی رفت گویا بیش از ۱۲ سال نداشت و کارهای استاد را با دقت نظاره می‌کرد. روزی دید که استاد به خلوت رفته، در آنجا چیزی می‌خواند و سرش را تکان می‌دهد؛ از او پرسید این چه کار است که انجام می‌دهید، اخی گفت ذکر می‌گویم. سید پرسید ذکر گفتن با سرجنبانیدن ارتباطی دارد. اخی پاسخ داد آری. شیخ محمود مزدقانی مرا چنین تعلیم داده است. پس از آن علی از اخی‌دوستی خواهش کرد تا وی را ذکر بیاموزد و او چنین کرد. سه روز همراه باشیخ در ذکر بود تا غیبتی از خود به دست آورد. در حال غیبتْ دید رسول خدا (ص) بر بامی بلند قرار گرفته. سید تا آن را بدید کوشید که خود را به رسول‌الله(ص) برساند ولی نتوانست. رسول خدا(ص) به او فرمودند «نزد شیخ محمودمزدقانی برو تا ترا به اینجا بیاورد»

سید آنچه را درک کرده بود به اخی‌دوستی گفت و التماس کرد تا او را خدمت شیخ مزدقانی رازی ببرد و مزدقان دهکده‌ای بود میان ری قدیم و ساوه[2] اخی علی دوستی او را به رباط خانقاه مزدقان برد و به شیخ محمود معرفی کرد و این ملاقات مسیر زندگی میرسیدعلی را تعیین نمود. چه او از دوازده سالگی تا آخرین ساعت زندگی خود مردی بود عابد و ذاکر با مجاهدات بسیار و عبادات سخت. خود می‌نویسد: «آنچه با زین‌العابدین (ع) داده‌اند به من هم داده‌اند و صفت علیای زین‌العابدین (ع) از لقب شریفش معلوم می‌شود».

اخی‌علی دوستی خود مردی بزرگ بود، چنانکه مولانا جامی او را صاحب‌السرّ بین الاقطاب می‌نامد، چه در یک زمان از علاءالدوله سمنانی و محمود مزدقانی بهره می‌گرفته است.

---

۱. شرح احوال و افکار و آثار شیخ علاءالدوله سمنانی، صفحه ۵۸

۲. معجم البلدان، جلد دوم، صفحه ۱۲۱.

شیخ محمود مزدقانی که بود؟

شیخ شرف‌الدین ابوالمعالی محمودبن عبدالله مزدقانی رازی که به روایتی در سال ۶۹۸ هجری به جهان آمده و به سال ۷۶۱ هجری در همدان درگذشته است در طریقت به واسطه علاءالدوله سمنانی پیوسته به سلسله کبرویه است. نسبت رازی به او گویا به علت قرار گرفتن مزدقان در مسیر ری و یا از بلوکات ری بوده اطلاق شده و به جز این نمی‌دانیم مقصود از آوردن واژه رازی پس از نام شیخ مزدقانی چه بوده است؟ به گفته *نزهةالقلوب*، شهری در سر راه ساوه و همدان بوده است. یاقوت می‌نویسد: «در رباط مزدقان صوفیان مسکن داشتند». کتاب *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی* می‌نویسد: «مکانی بوده است کنار شاهراهی که از ایران می‌گذشته است». درباره لغت مزدقان دکتر پرویز اذکایی در شرح احوال میرسید علی نوشته‌اند که این نام معرّب مزدکان و یادآور نام مزدک بامدادان است و افزوده‌اند اما این که تسمیهٔ آن به نحوی با حضور پیروان مزدک در آنجا مربوط می‌شود محقق نیست. و از سخن ما نیز به دور است.

بررسی ما فقط شرح حال سید را شامل می‌شود. می‌دانیم او از کودکی و شاید قبل از نوجوانی به صوفیگری رو آورده و با علاقه شخصی روانه خانقاه محمود مزدقانی شده است. اگر چه سید در شریعت و طریقت هر دو استوار بوده؛ ولی آن زمان که از سلسله خرقه سخن می‌گوید خود را از طریق شیخ محمود مزدقانی به سلسله کبرویه ارتباط می‌دهد. به هر حال سید چنانکه گفتیم روانه درگاه محمود مزدقانی می‌شود.

نزد شیخ محمود مزدقانی چه گذشت؟

چون علی همدانی نزد شیخ آمد شیخ چنین فرمود: «اگر برای مخدومی به خانقاه آمده‌ای من از سر قدم می‌سازم که مرا نباید در خدمت تقصیر کنم و اگر از برای خدمت آمدی کفش این غلام سیاه را که کنّاس خانقاه است پیش او باید بنهی تا به مقصود برسی»[1] سید برای خدمت کردن تمایل نشان داد. سپس شیخ با او بیعت سلوک کرد از آن روز سید کفشها را در پیش صاحبان کفش می‌نهاد و در کنار آن به دستور شیخ ذکر می‌گفت. یک سال تمام در آنجا ذکر گفت و روزی در نهایت افسردگی به شیخ مزدقانی گفت: «باشد که کار کنّاسی به من دهید و کنّاس را ذکر بفرمائید». شیخ دانست و به او گفت: «کنّاس مستراح خانقاه را پاک می‌کند و تو نفس خود را نتوانستی پاک کنی، برو در خلوت و همت بلنددار تا برآید کار.» مدتی علی همدانی آن کار می‌کرد و این در میان مشایخ فراوان بوده است. چه نجم‌الدین کبری مقتول به سال ۶۱۸ هجری، شیخ بغدادی خوارزمی مقتول به سال ۶۱۳ هجری را به کاری پست گماشت. چون بغدادی کار پست با طبع لطیفش جور نمی‌آمد به وساطت مادرش از نجم‌الدین کبری التماس کرد تا کاری دیگر به او بدهند. شیخ در جواب مادر بغدادی می‌فرماید: «این سخن از تو عجیب است که علم طبع دانی، اگر پسر ترا شب صفراوی زحمت دهد من دارو به غلام ترک دهم پسر تو صحت نیابد». سید دوباره به ذکر پرداخت. کم‌کم لذت حضور را حس می‌کرد. سه ماه دیگر نیز شیخ‌سید را آزمایش کرد. در آن زمان غذا به او بسیارکم می‌داد. آنقدر که رمق داشته باشد. پس بر پایش زنجیر بستند که سید آن را چاه زندان می‌نامد. آن زمان کار پاک کردن مستراح خانقاه را به وی سپردند. مدتی

---

۱. مستورات، صفحه ۸۴.

چنان می‌کرد. بعد از کنآسی معاف شد و سقایی کرد. آنچه سختی بود کشید تا جزو مریدان عزیز شیخ مزدقانی شد و از آن پس هر جاکه می‌رفت علی همدانی را با خود می‌برد تا علی همدانی در آن زمینه کامل شد.

سماع و وجد

چون میرسید علی همدانی به آن پایگاه رسید به وجد و سماع تمایلی پیدا کرد و هفته‌ای دوبار در حیاط خانقاه مزدقان آن را انجام می‌داد. این سماع برای تحریک و تهییج جذبات لطیف و عالی است نه آنچنان که اکنون هست سرسری؛ اصولاً دارای آداب و رسوم مخصوصی می‌باشد. از او نقل است که به جعفر بدخشی فرمود: «هر کس در بدایت ارادت عاشق سماع نباشد هیچ کاری از وی بر نیاید.»

زمانی که به نوشته صاحب *مستورات* از علی همدانی درباره سماع پرسیدند که اصل آن چیست گفت: «از روی شرع اسلامی آن بدعت است و نادرست و برای ناپخته‌ها و نارسیده‌ها به کلی ممنوع است و سماع امری است که بدون اختیار از شدت شوق سرمی‌گیرد و آتشی است که سوز عشق و محبت خدا را تیزتر و شعله‌ورتر می‌کند. سماع به عشق مربوط است. و عشق هیچ دلیل و برهان منطقی ندارد.» آن زمان که سید سماع آغاز کرد تا شش سال روزهای دیگر هفته را به خلوت می‌نشست و در خلوت سخنی از امور دنیا را بر زبان نمی‌آورد. گاهی نیز به فرمان شیخ زمین‌ها را بیل می‌زد؛ ولی در همه حال ساکت بود. از همین زمانها اجازه پیدا کرد تا به همدان رفته و در خانقاه وسیع آنجا نزد اخی‌دوستی اربعین بگذراند. کم‌کم علی همدانی در آن منطقه خود صاحب خانقاه شد.[1] در همدان نیز کارهای او سخت و از نظر جسمانی پرمحنت بود و بعضی روزها به دستور اخی‌دوستی سنگها را از جایی به جای دیگر حمل می‌کرد. روزی پرسید: ای شیخ بردن سنگها اینجا و آنجا چه فایده دارد. اخی ناراحت شد کفش از پای خود بیرون کشید و آن را با شدت تمام بر پشت سید کوفت و سپس گفت: «فایده آن است که کفّار در زمره اسلام در آیند». ضرب آن کفش آنقدر مؤثر بود که علی همدانی فرمود: «نعل کفش در گوشت من نشست و

---

۱. خانقاه میرسیدعلی، همراه با زورخانه و لنگر تا همین قرن در باغ عقیل وجود داشت و پس از متروک‌ماندن جهت ایجاد میدان تخریب شد.

حالی گویا در خاموشی آواز آن کفش به گوش من می‌رسد.» کم‌کم پایگاه علی به آنجا رسید که آنها در سخنان خود علاءالدین‌سمنانی را نیز راه نمی‌دادند.

روزی که برای خداحافظی از اخی‌دوستی نزد او رفت تا به مزدقان برگردد دید حضرت اخی‌سربر زانو نهاده و درگذشته است. چون کار تدفین اخی به پایان رسید به مزدقان رفت و شیخ مزدقان به او فرمود که مرید بودن او دیگر تمام شده است و گفت برو و در سرزمینهای عالم سیاحت کن.

مشایخ سلسله فقر

میرسید علی همدانی در تصوف خود فرقه‌ای تازه به وجود نیاورده است؛ ولی در فتوت و همچنین در تصوّف دارای عقاید بسیار جالبی است. او از صوفیانی است که روش شیخ ابوالجناب نجم‌الدین الکبری خیوقی کشته شده به سال ۶۱۶ هجری را دنبال کرده و از این جهت به کبرویه وابسته و یا نزدیک است. گروهی آن طریقه را شاخه‌ای ازسهروردیه می‌نامند؛ ولی آنها که در احوال میرسید علی همدانی پژوهش کرده‌اند چنین نمی‌دانند و می‌دانیم هر دو سلسله موارد مشترک فراوان داشته‌اند و هر دو در ایران اندیشه‌هایشان رواج فراوان داشته است. اما هر یک روشی جداگانه و مستقل داشته‌اند و می‌توانیم بگوییم مولویه در آسیای صغیر و ذهبیه در ایران هر دو از کبرویه گرفته شده است.

چنانکه گفتیم علی همدانی نخست از اخی‌علی دوستی بهره گرفت و شیخ‌اخی در فتوت مرید علاءالدوله بود و در طریقت مرید محمود مزدقانی و باز شیخ محمود نیز از مریدان سرشناس علاءالدوله سمنانی بوده است. لفظ اخی‌نشان می‌دهد اخی‌علی‌دوستی از جوانمردان بوده و در این باره نوشته‌اند او هر سال هزار جوی، پالیز بکشتی به دست مبارک خود و هر سال خوب شدی و چون خربزه رسیدی به دست خود به مردم دادی و می‌نویسند او آنچه غله می‌کشت به مردم می‌بخشید.

علی همدانی درباره شیخ مزدقانی می‌نویسد: «روزی در خانقاه مزدقان گربه‌ای از نصیب خود زیادتر می‌خورد و سیر نمی‌شد. شیخ به گربهٔ حریص کمی عصبانی شد و چیزی فرمود، گربه بعد از مدت کوتاهی بچه خود را در دهان گرفت برگشت و درپای شیخ افتاد. شیخ خوشحال گردید و گفت: «گربه، هُدهُد، وار جواب عتاب گفت».

و گفتیم شیخ مزدقانی مرید علاءالدوله سمنانی بود که از بزرگترین مشایخ ایران است و چندین شخصیت برجسته و لایق را تربیت فرموده است. پدرانش از شاهان سمنان بودند. مادرش سیده و به ظاهر خال حقیقی میرسید علی همدانی بوده است و نسب او از سوی مادر با نوزده واسطه به حضرت علی (ع) منتهی می‌گردد؛ ولی نوشته مناقب ظاهراً درباره اینکه خال حقیقی میرسیدعلی بوده قطعی نیست. (شرح حال و درجات بزرگانی را که نام بردیم در همین رساله خواهید خواند).

سلسله طریقت و فقر علی همدانی با واسطه پنج شیخ به حضرت عمرالخیوقی نجم‌الدین‌الکبری معروف به شیخ ولی‌تراش می‌رسد، و به جز آن شش شیخ، دیگر شیوخ او را نیز درکتابها آورده‌اند تا بالاخره سلسلهٔ فقرا و به حضرت علی (ع) می‌رسد. با اشکالی که بر خلافت معروف کرخی گرفته‌اند چه بعضی صوفیه معروف را بعد از حضرت امام رضا (ع) خلیفه خود نمی‌دانند. زنده یاد جلال همایی نوشته است: «معروف کرخی تربیت شده حضرت علی‌بن موسی‌الرضا (ع) بود. اما چون قبل از آن حضرت به سال ۲۰۱ هجری درگذشت (سرچشمه تصوف در ایران) محققان صوفیه درباره معروف کرخی معتقد به جانشینی از حضرت رضا(ع) نیستند».

زنده یاد سعید نفیسی نوشته‌است: «معروفترین طرق تصوف در سلسله ارشاد مشایخ خود اتفاق ندارند».

باید دانست این گونه اختلافها فقط در مورد علی همدانی نیست؛ بلکه تمام فرقه‌های تصوف دارای چنین اختلافاتی در سلسله خود هستند. در جلد اول کتاب *روضات‌الجنان* دو سلسله فقر را برابر با آثار علی‌همدانی مربوط به او می‌دانند. دو نفر اول عبارت‌اند از: مولانا محمد شیرین مغربی تبریزی درگذشته به سال ۸۱۰ هجری که خرقه به میرسیدعلی همدانی می‌رساند و دیگر شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی که او هم خرقه به همدانی می‌رساند. دو سلسله دیگر که در *خلاصهٔ مناقب* آمده عبارت است از مولانا شیخ اکمل‌الدین مظفر بزازی قزوینی که خرقه توبه به او می‌رساند و خرقه دیگر از شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی که ذکرش گذشت.

اسناد خرقه فتوت و جایگاه میرسید علی همدانی درآن

فتیان نیز مانند صوفیان برای خود خرقه‌ای دارند و تمام ایشان نیز خرقه فتوت خود را به حضرت علی (ع) می‌رسانند و در بیشتر اشارات نخستین آنها سلمان فارسی و حذیفه به عنوان دو جانشین علی(ع) در فتوت نام برده شده‌اند.

علی(ع) چهار خلیفه در فتوت تعیین کرد. نخست، سلمان فارسی که مأمور مداین شد و جوانمردان ماوراءالنهر و خراسان و طبرستان و عراقات باید بـه او استنـاد مـی‌کردند. دوم، ابوالمحجن که او را به یمن فرستادند تا که رابط میان جوانمردان یمن و عدن و بربر و هندوچین باشد. سوم سهیل رومی را که روانه روم کرد تا جوانمردان روم و غرب آذربایجان از او راهنمایی بگیرند. چهارم، داود مصری صوفی قرن سوم هجری است که رهبر جوانمردان اسکندریه و حلب و از آن سو تمام مصر شد.

تمامی سلسله‌های فتوت از ایشان مجزا شده است و میرسیدعلی همدانی سلسله خود را با واسطه کمیل‌بن زیاد به علی (ع) می‌رساند و این مطلب را در رساله فتوتیه خودکه در قرن هشتم هجری نوشته شده است آورده و نزد اهل فتوت ارتباط از رسول خدا(ص) آغاز شده به علی(ع) می‌رسد و پس از ایشان چنان است که ذکر کردیم.

بعضی از صوفیه مسلک فتوت را با تصوف آمیخته‌اند و بعضی از جوانمردان نیز به مسلک عرفان گرایش پیدا کرده‌اند و این کم‌کم باعث شده است تا فتوت و تصوف با هم آمیخته شود.

میرسید علی همدانی در قرن هشتم یکی از بزرگان فتوت شمرده می‌شده، پیر او در فتوت شیخ ابوالمیامن نجم‌الدین محمودبن محمد و یا احمدالاذکانی بوده است که شیخ اذکانی نیز یکی از مریدان علاءالدوله سمنانی است. شیخ اذکانی نخست خرقه فتوت به علی همدانی پوشانید و

در پی آن پرچم مبارک حضرت رسول(ص) و ستون خیمه آن حضرت راهم به سید عطا کرد و جالب این است که هنوز درفش مبارک حضرت رسول (ص) و ستون خیمه ایشان وعصای علی همدانی در مسجد شاه‌همدان در سرینگر کشمیر برای تقدس آن نگهداری می‌شود. گفته‌اند که این هر دو تبرک رسول خدا(ص) را حضرت امام حسین(ع) همیشه همراه خود می‌داشته‌اندو بعداز شهادت آن امام در کربلا به دیگران رسیده است[۱].

سلسله فتوت میرسیدعلی نیز در گروه کبرویه است و باید دانست خرقه فتوت با خرقه فقر اختلاف دارد. او به پنج واسطه از نجم‌الدین کبری خرقه گرفته است و سلسلهٔ فتوت کامل او در آخر رسالهٔ فتوتیه خودش آمده است. (در نشریه *معارف اسلامی ایران* از شمارهٔ ۱۱ تا ۱۳ به چاپ رسانیده‌اند). شرح ذیل را از کتاب *روضات‌الجنان* و *جنات‌الجنان*، جلد دوم می‌آوریم که اشاره دارد به ملاقات روحانی میرسیدعلی با چهارصدتن از مشایخ که آن ۳۴ تن صاحب خرقه از جمله ایشان بوده‌اند.

میرسیدعلی همدانی بعد از دوره تعلیم و مریدی با چهارصد تن از ولی‌الله در واقعه‌ای ملاقات کرد و ۳۴کس از آن بزرگان او را خرقه دادند و اجازه ارشاد مرحمت کردند. میرسید علی می‌فرماید در میان آن چهارصد تن حضرت خضر(ع) هم وجود داشتند او هر ۳۴ خرقه را پذیرفته؛ ولی اجازه ارشاد را به پایان مسافرتهای خود موکول نموده است که اسامی هر ۳۴ تن را در کتاب آورده‌اند. در میان آنها بزرگانی صاحب نام وجود دارند که به بعضی آنها اشاره می‌کنیم؛ زیرا در زندگانی و تعلیم و شناخت اندیشه‌های میرسیدعلی صاحب ارزش هستند. نخست شیخ محمود مزدقانی رازی که از او هیچ نشانی در کتب اهل طریقت نیافتیم مگر آنچه که در این مقدمه آورده‌ایم. دوم شیخ‌اخی‌علی دوستی که شرح اندیشه‌های او را از کتاب *نفحات‌الانس* جامی می‌آوریم.

---

۱. تحایف الابرار یا تاریخ کبیر، صفحه ۳۵۶.

نوشته جامی در نفحات‌الانس درباره ابوالبرکات تقی‌الدین علی‌الدوستی سمنـانی رحمة‌الله تعالی

او از یاران شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی است.

روزی شیخ می‌فرمود که «مادام که سالک در وقت تجلی، صورتی ادراک می‌کند، آن تجلی صوری باشد و حق تعالی را از آن صورت منزه باید داشت، اما آن را تجلی حق باید دانست چنانکه موسی(ع) از درخت شنید که انی‌اناالله (۳۰ قصص) هر که گوید درخت خدا بود کافر شود و هر که گوید این سخن خدا نگفت کافر شود، پس تجلی صوری را بدین نوع اعتقاد باید کرد.» و در آن روز اخی‌علی‌دوستی حاضر بود. شیخ فرمودند که «مراامسال واقعه علی دوستی به غایت خوش‌آمد و به جهت ثبات اعتقاد درویشان بگویم حق تعالی امسال بر وی یک نوبت در صورت کل موجودات تجلی کرد؛ بعد از تسبیح و تنزیه از صور به لفظی که حق‌تعالی بر زبان وی می‌راند می‌گفت. حق تعالی به خودی خود از وی پرسید که مرا دیدی؟ گفت نه خداوندا، فرمود پس اینها که دیدی چه بود؟ گفت آثار و افعال و صور صفات تو، و تو از همه صور منزهی. حق تعالی در این سخن وی را ثنا گفت و این معنی را از وی پسندیده داشت.»

بهترین توضیح را میرسید علی می‌دهد. چه در مورد اخیان می‌فرماید: «عبادات بی‌روح را وزنی نیست». و به طوطی علیشاه می‌نویسد: « راه اخوت و رای آن چیزی است که همگان می‌روند. آن کار کار دل است و با سه معنی اعتبار دارد. عام، خاص، اخص. اول لغت است، دوم نسی حقیقی، سوم اصطلاحی معنوی» میرسیدعلی کلمه اخی را عربی می‌داند و ظاهر آن نیز چنین است به معنی برادر من. اما پژوهشگران گفته‌اند اصل کلمه اقی‌و گرفته شده از ریشه لهجه اویغوری است و معنی آن بخشنده، سخاوتمند و جوانمرد است که بعدها در گویش اخی‌شده

است. کارهای ایشان همان روال اقی‌ها است. قبل از قرن هفتم نشانه کمی از این واژه دیده می‌شود؛ اما گاه‌گاه از قرن پنجم و چهارم کسانی با این واژه نامیده شده‌اند مانند اخی‌فرج‌زنجانی «۴۵۷ هجری» که او را مرشد و پیر نظامی گنجوی می‌دانند، ولی بعید است نظامی مرادی داشته باشد.

نوشته جامی در نفحات‌الانس درباره ابوالمکارم رکن‌الدین علاءالدوله احمدبن محمد بیابانکی سمنانی

در اصل از ملوک سمنان است. بعد از پانزده سالگی به خدمت سلطان وقت مشغول شد. در یکی از جنگها که سلطان برابر با دشمنان بود او را جذبه‌ای دست داد، در بغداد به صحبت شیخ نورالدین کسرقی رسید. بعد به حجاز رفت پس از آن اجازه ارشاد گرفت. در خانقاه سکاکیه طی شانزده سال، ۱۴۰ اربعین برآورد و اضافه بر آن ۱۳۰ اربعین دیگر و در ۷۷ سالگی درگذشت و بیشتر مشایخ آن دوران سرسپرده او بودند. از جمله اخی‌دوستی، محمودمزدقانی رازی، محمداذکانی، اخی‌محمدحافظ، شیخ محمد اسفراینی، نجم‌الدین همدانی، محمدمغربی، ابوسعید حبشی و دهها تن دیگر و از جمله میرسیدعلی همدانی که گویا علاءالدوله خال او بوده است.

داستانی از او بیاورم. فرمود روزی پادشاه آهویی نزد من فرستاد و سلام رسانید و گفت این گوشت صید است بخورید که حلال باشد. مرا حکایت امیر نوروز یادآمد. آنوقت که در خراسان بود و من به زیارت مشهد طوس رفته بودم. او بشنید و با ۵۰ سوار از عقب من بیامد و گفت می‌خواهم مادام که در خراسان باشی با تو باشم. چند روز با او مصاحب افتاد. یک روز آمد و دو خرگوش آورد و گفت من خود زده‌ام و بخور، پاسخ دادم گوشت خرگوش است و هر کس که زده است من نخواهم خورد. گفت چرا. گفتم به قول امام جعفر صادق رضی‌اللّه‌عنه حرام است و چون یکی از بزرگان آن را حرام دانسته ناخوردنش بهتر است، برفت و روزدیگر بیامد و آهویی بیاورد و گفت این آهو را من زده‌ام. به تیری که خود تراشیده‌ام و بر اسبی نشسته بودم که از پدران ما در قدیم پیش از غارت تخم بر تخم به ما رسیده است. گفتم این همان حکایت مولانا جمال‌الدین درگزینی

است. یکی از امرای مغول که در حوالی همدان می‌نشست با وی دعوت ارادت می‌کرد، روزی آمد پیش وی دو مرغابی بنهاد و گفت این را باز من گرفته است و حلال باشد تناول فرمایید. مولانا گفت سخن درمرغابی نیست، سخن در آن است که باز تو دوش مرغ کدام پیرزن خورده است که امروز او را قوت گرفتن مرغابی حاصل آمده، بردار و ببر که لایق شماست، اسب تو نیز تا دوش جو مزرعه کدام مظلوم خورده است که امروز او را قوت دویدن حاصل آمده است تا تو در پشت او آهو می‌توانی زد. مرا خوردن آن روا نباشد، القصه هر چند گفت گوشت را نخوردم. اما درویشان را گفتم بخورید، شاید که چون به نیاز آورده کاری برآید به برکت نیازمندی او.

او فرمود، جمله انبیا برای آن آمده‌اند تا چشم خلق را بگشایند به عیب خود و کمال حق، به عجز خود و قدرت حق، به ظلم خود و عدل حق، به کوچکی خود و خداوندی حق، به تقصیر خود و نعمتهای حق...

هم او فرمود این مردمان عجب اعتقادها دارند می‌گویند که درویش می‌باید گدا و محتاج باشد. نمی‌دانند پروردگار هرگز هیچ مرشد را محتاج نداشته است به خلق و چنین بود شرح احوال و اندیشه‌های استادی که تربیت معنوی میرسیدعلی همدانی را بر عهده داشت.

در مورد بعض بزرگان که نامشان را آوردیم در طی قرنها تغییراتی رخ داده است که توضیح ما از سویی می‌تواند روشنگر باشد و از سوی دیگر اندیشه‌ها را به راهی دیگر بکشاند که امکان دارد درست نباشد و یا اینکه از دانسته‌های مردم به دور بوده و در دانسته‌هایشان اخلال کند. نخست آمیختگی است که در نام علاءالدوله پیش آمده است و دو علاءالدوله که یکی علاءالدین است نام و تأثیرشان در زندگانی میرسیدعلی به هم آمیخته شده است و چون یکی از ایشان یعنی علاءالدین همدانی دایی میرسید علی بوده است که از بزرگان طریقت زمان خود به شمار می‌رفته است با علاءالدوله سمنانی یعنی رکن‌الدین ابوالمکارم احمدبن محمدبیابانکی عارف مشهور که از خاندانی بزرگ بوده است و شرح حالش همان است که هم اکنون خواندید این دو در تاریخ با هم آمیخته‌اند.باید توضیح دهم علاءالدوله بیابانکی سمنانی دایی میرسید علی نبوده است و اگر در نقل از نوشته دیگران به آن صورت یادکرده باشیم فقط از جهت حفظ امانت در این زمینه بوده

است. باز باید افزود علاءالدوله بیابانکی سمنانی، سیدنبوده و اگر جایی او را به عنوان سید یاد کرده باشند اشتباه است. کتاب *مناقب* نیز خود این اشتباه را حل می‌کند چه نوشته است: «مراخالی بود ملقب به سیدعلاءالدین و او از اولیاالله بود» و سید خود می‌گوید: «مرا خالی بود ملقب به سیدعلاءالدین و او از اولیا الله بود و به واسطه تربیت او در صِغَرسن، مرا قرآن محفوظ گشت و در امور والد خود التفات نمی‌نمودم...» و بعد می‌افزاید: «خال من یک عالم متقی را محافظت می‌نمود تا من از وی فایده گیرم. چون در سن ۱۲ رسیدم دیدم آن عالم که در خلوت خانه می‌رود سر می‌جنباند از او پرسیدم این چه حال است در جواب گفت ذکر است...» که درباره آن مفصل سخن گفتیم.

نوشته جامی در نفحات الانس درباره شمس‌الدین محمد الحافظ الشیرازی رحمة‌الله تعالی

وی لسان‌الغیب و ترجمان الاسرار است. بسا اسرارغیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده است، هر چند معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته یا نه و در تصوف به یکی از این طایفه نسبت درست کرده، اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچکس را آن اتفاق نیفتاده است.

یکی از عزیزان سلسله خواجگان قَدّس‌الله تعالی اسرار هم فرموده است که «هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست. اگر مرد صوفی باشد و چون اشعار وی از آن مشهورتر است که به ایراد احتیاج داشته باشد لاجرم عنان قلم از آن مصروف می‌گردد.»

شرحی درباره شیخ سعید یا ابوسعید حبشی که به میرسیدعلی خرقه پوشانیده است

مردی است با شخصیت بس عجیب. *خلاصهٔ مناقب* در صفحه ۲۰ می‌نویسد: «خدمت شیخ سعیدحبشی که صوفیان آن بزرگوار را ابوسعید می‌گویند. او در هر زمان به صورتی دیگر دیده شدی و با هر زائری یک بار محبت داشتی... اگر خادم یکروز به کرّات وارد شدی در هر نوبت شیخ را به صورتی دیگر دیدی صاحب رساله *مستورات* که ادعاهای عجیب شیخ را نوشته است می‌گوید او از اصحاب حضرت روح‌اللهعیسی (ع) است. در زمان رسول‌الله (ص) سنش ۷۲۲ سال بوده و در اوایل قرن هشتم هجری ۱۴۳۵ سال عمر داشته (صفحات ۱۱، ۱۲، ۱۳ خلاصه *مناقب*)... وقتی که آمنه را به عبدالله می‌دادند گوید که من در مکه بودم (صفحه ۶۰). ابن‌بطوطه در *سفرنامه* خود می‌نویسد: «با شیخ سعیدمراکشی مجاور مدینه‌الرسول در سال ۷۲۸ ملاقات کردم گمان می‌رود منظورش همین سعید حبشی است» (ترجمه فارسی *سفرنامه* ابن‌بطوطه، صفحه ۱۱۱).

نوشته جامی در نفحات‌الانس درباره میرسید علی‌بن شهاب‌بن محمدالهمدانی قدس‌الله‌تعالی روحه، جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی، وی را در علوم اهل باطن مصنفات مشهور است. چون کتاب *اسرارالنقطه* و شرح *اسماءالله* و شرح *فصوص‌الحکم* و شرح قصیده خمریه *فارضیه* و غیر آن. وی مرید شیخ شرف‌الدین محمودبن عبدالله المزدقانی بود. اما کسب طریقت پیش صاحب‌السرین الاقطاب تقی‌الدین علی دوستی کرد. و چون شیخ تقی‌الدین علی از دنیا برفت باز رجوع به شیخ شرف‌الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست. وی توجه کرد و گفت فرمان آن است که در اقصی‌بلاد عالم بگردی.

پس میرسیدعلی سه نوبت ربع مسکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهارصد ولی را

دریافت که چهارصد را در یک مجلس یافت. نزدیک به ولایت کبر و سواد فوت شد و از آنجا به ختلانش نقل کردند که امروز تربت پاک او در آنجاست.

شرحی درباره رسالاتی که جامی مریدسیدعلی نام برده است

اسرارالنقطه: رساله‌ای است به زبان عربی در «باب برخی از اسرار علم نقطه و خواص تجلیات آن در صور اعیان حروفی و تصرفاتی که در تعینات حروف می‌نماید».

این رساله همراه با رسالات دیگر به نام *انهار جاریه* در شیراز به سال ۱۳۴۱ شمسی چاپ شده است و احمد خوشنویس، عماد آن را به فارسی ترجمه کرده است.

شرح *اسماءالله*: در شرح و اهمیت و فضایل اسماءالحسنی است، اسامی نودونه گانه خداوند در این کتاب شرح داده شده است. نسخه خطی این رساله درکتابخانه مجلس شورای اسلامی زیر شماره ۳۸۷۱ موجود است.

شرح *فصوص‌الحکم* که با اسامی دیگری نیز نوشته شده و معروف است مانند *حل‌الفصوص*، *حل فصوص الحکم*، *حل النصوص*: رساله‌ای است در شرح فصوص الحکم‌ابن عربی که ظاهراً مبتنی بر درسهای سید بوده است. هر چند در سراسر کتاب مشخص نیست که او نظریه وحدت وجود را به شیوه ابن‌عربی تصدیق کرده باشد؛ ولی بازهم قدم قابل ملاحظه‌ای در آمیختن تعالیم ابن عربی با طریقه کبرویه به شمار می‌رود. این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۱۱۴ زیر عنوان *رساله‌ای در توحید* موجود است.

شرح قصیده خمریه *فارضیه یا مشارب‌الاذواق*: شرحی است درباره ۳۲ بیت از قصیده ۴۱ بیتی خمریه فارض. میرسید علی در مقدمه این شرح می‌گوید: «چون قصیده میمیه شیخ... از آن جمله بود که ابواب ابیات آن مشحون لطایف و حقایق، و اصداف الفاظ آن مملو جواهر دقایق است مبنی بر استعارات و ذکر مدام... ایمایی کرده شد.» جامی نیز در *لوامع* خود این قصیده را شرح کرده است و با میرسید علی نیز مشترکاتی دارد.[1]

---

۱. یاقوت، رجوع کنید به مقدمهٔ اسباب پنج‌گانه محبت.

نشانی ولایت کبر و سواد

نورالدین بدخشی نام محل درگذشت شیخ را «کبرولایت، ملک‌خضرشاه» نوشته است؛ و این کبر امروز در نزدیکی شهر کُنار در نزدیکی مرز افغانستان است و قسمتی است از پاخلی، امکان دارد کبر و سواد تغییر یافته سواد کبر یعنی پیرامون منطقه کبر باشد.

موضوع دیگری از زندگانی میرسیدعلی باقی مانده است که باید آن را هم بیان کنم و آن اینکه گروه زیادی از اهل طریقت و یا نویسندگان دور و نزدیک سید را از خاندان سیاهپوش دانسته‌اند. اگر مقصود خاندان سیاهپوش در آذربایجان باشد، رشته ارتباط میان ایشان و میرسیدعلی معلوم نیست و دیگر روایت مردم همدان است درباره گنبد علویان که گفته‌اند چلّه خانه سید بوده است و دو مزار موجود در آن را یکی از سیاهپوش شمرده‌اند. اگر مسئله اشتباه علی‌سیاهپوش با خواجه علی سیاهپوش آذربایجانی پیش نیاید؛ اگر چه نمی‌توانیم آن مطالب را تأیید کنیم ولی برای تکذیب آن نیز دلیلی در دست نداریم. البته علامه بزرگ شیخ آقا بزرگ تهرانی مرقوم فرموده‌اند: «خواجه علی سیاهپوش همان سلطان علی‌بن شیخ صدرالدین موسی سیاهپوش صوفی است که به سال ۸۳۰ هجری در بیت‌المقدس درگذشته است و آرامگاه او را آنجا به نام سیدعلی عجم می‌شناسند. تخلص شعری او علی بوده است. خاندان سیاهپوش تا امروز در آذربایجان معروف هستند و او غیر از سیدعلی همدانی صوفی درگذشته به سال ۷۸۶ است. (*الذریعه جلد نهم*)» اما نشانه‌ای که لفظ سیاهپوش را به سید و یارانش پیوند می‌دهد پارچه سیاهی است که زیر کلاه یا عمامه بر سر می‌نهادند که در تصویر کهن سید موجود در موزه سرینگار هم نقاشی شده است. البته از نظر تاریخی سیاهپوش لقب شاخه‌ای از سادات حسنی

است یعنی فرزندان حسن‌بن‌زیدبن‌امام حسن(ع) که نخستین علوی است با سنت لباس سیاه‌عباسیان. البته سیدعلی همدانی از سادات حسینی است اما آمیخته شدن حکومت همدان از دو تبار سادات حسینی و حسنی و آمیختن ایشان با یکدیگر این امکان را می‌دهد که از خاندان پدران میرسیدعلی نیز کسانی لقب سیاهپوش گرفته باشند. ولی درباره ارتباط ایشان با سیاهپوشان تبریز سندی در دست نداریم. اما سند دیگری داریم که می‌تواند بدون آنکه صوفیان سیاهپوش در همدان ارتباطی با سیاهپوشان در تبریز داشته باشند به پرسش ما پاسخ دهد. می‌دانیم سلسله نوربخشیه نشانه‌شان سیاهپوشی بود چون این رنگ را نماد نور و آن زندگی مورد نظر خود می‌دانستند و شاید ایشان برای آمیخته نشدن و جدا بودن از حروفیان که رنگ سپید می‌پوشیدند، رنگ سیاه را بر خود انتخاب کرده باشند.

کم‌کم پیروان نوربخش لباس سیاه را به عمامه بدل کردند که می‌بینیم بعداً شعاری شد برای افزایش هیجان مردم و چون کار نوربخشیه بالا گرفت حکومت وقت کاربرد آن علامت سیاه را ممنوع کرد. حال چرا رنگ سیاه را انتخاب کرده بودند باید به *گلشن راز* شبستری نوشته لاهیجی از خلفای نوربخشیه مراجعه کرد.(خواجه اسحق ختلانی مرید میرسید علی دومرید برجسته پیدا می‌کند، میرسید عبدالله برزش آبادی مشهدی مؤسس سلسله ذهبیه‌اغتشاشیه و دومی میرسید محمد نوربخش مؤسس سلسله نوربخشیه) البته گروهی نیز اعتقاد دارند بعضی آثار میرسیدعلی با نوشته‌های نوربخش که گفتیم سیاهپوش بود آمیخته شده و دیگر اینکه نوربخشیه خود یکی از شاخه‌های طریقه ذهبیه مربوط به سید علی هستند. به هر حال این نام از دورانی که سید در آسیای مرکزی و کشمیر بوده کمابیش به او داده شده و پس از درگذشتش نیز از سوی پیروان او آن را برای سید ذکر کرده‌اند. در مورد گنبد علویان هیچگونه منبعی برای آنکه مکان ذکر و درس میرسید علی و پیروانش باشد وجود ندارد. چه گفته می‌شود تعمیر و تکمیل گنبد علویان در دوران سید و در قرن هشتم انجام شده است. سلسله نوربخشیه نیز از طریق پیروان همدانی سیدعلی به او پیوسته‌اند یا از طریقهٔ همدانیه سیدعلی جدا شده‌اند.

در میان عارفان فراوانی که در این سرزمینها زیسته‌اند آنها که با شرع پیوستگی فراوان داشته‌اند شمارشان به خصوص در آن زمانها بسیار نبوده و سیدعلی از جمله عارفانی است که شرع را تمام و کمال اطاعت و اجرا می‌کرده است. به خصوص در امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از هر گونه بدعت در مورد بعضی صوفیان می‌گوید: «چون علم شریعت نداشتند تا تبدیل بر وفق شرع کنند بنابراین در بدعت افتادند». اشارات میرسیدعلی در رعایت امور شرع هرگز از نظر حفظ ظاهر نبوده است؛ بلکه از جهت اعتقاد و بر پایه دین و رشد امور اسلامی هشدار می‌داده است.

در رساله *بهرامشاهیه* می‌نویسد: «زنهار امور اقامه دین را سهل نگیری و بدانی که امری را که سهل بگیری ثمره‌ای ندهد» و در بیشتر کتابهای سید دستورات شرعی او با صراحت آورده شده است و به راستی او جمع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی. کتاب *روضات* می‌نویسد: «احکام شریعت اسلام به همت این امیرکبیر درکشمیر رونق گرفت». اقبال لاهوری در *جاویدنامه* او را از این جهت مورد ستایش قرار می‌دهد: «اهالی کشمیر را به افتخار اسلام تشریف داد.» ولی با تمام آنچه یاد کردیم میرسیدعلی در عصر خود از قاطع‌ترین اصلاح‌طلبانی بود که با نهایت قدرت در برابر هر نارسایی و ظلم و ستمی می‌ایستاد. اگر چه بعضی اوقات و در نوشته‌هایی که به آسیای مرکزی مربوط می‌شود نشانه‌ای ازگرایش او به اهل سنت مشهود است ولی مسلماً سید را می‌توان یک دانشمند شیعی دانست. در بسیاری از آثار خود فضایل آئمه‌اطهار را می‌ستاید و طی آنها دوستداران خاندان پیامبر را به سه دسته کرده و افکارشان را شرح می‌کند که دومین آنها شیعه است. نامه‌های سید نیز نشانه‌هایی بسیار روشن از شیعه بودن او دارد.

مسافرتهای میرسیدعلی همدانی

حدود سال ۷۳۳ هجری که سید ۲۰ سال داشته مسافرتهایش را آغاز کرده و مدت ۲۱ سال یعنی تا سال ۷۵۳ هجری آن را ادامه داده است. به همین جهت او را باید یکی از سیاحان بزرگ عالم اسلام دانست؛ ولی او هرگز رخدادهای مسافرت خود را ننوشته است وگرنه سفرنامه‌ای در حد ابن‌بطوطه می‌شد. هدف از مسافرت برای سید تبلیغ و راهنمایی خلق خدا بوده است. خودش می‌نویسد: «سه بار از مشرق تا به مغرب سفر کردیم. بسا عجایب در بحر و بّر دیده شد و هر بار به شهر و ولایتی رسیدم، عادات اهل آن موضع را طریق دیگر دیدم. در دفعه اول شهر به شهر، دفعه دوم قریه به قریه و دفعه سوم خانه به خانه سفر می‌کردم.» جعفربدخشی می‌نویسد: «بعض اولیا راکه از اخیار نامند و به عدد هفت باشند سیاح نیز خوانند؛ زیراکه خدای تعالی ایشان راکمال معرفت بخشیده است و در بساط دنیا به سیاحت امر کرده و به نظر او علی همدانی یکی از آن هفت تن است. او در طی سفر به ریاضت و ذکر نیز مشغول بوده و او را مسافر مقیم و مقیم مسافر می‌گفتند، چه دایم از منزلی به منزلی می‌رفت. درباره حدود سفرهای او ربع مسکون یعنی همه جهان را به‌کار برده‌اند. ولی معلوم است که ممالک اسلامی و روم را دیده است و اضافه بر آن به مزدقان، بلخ، بخارا، بدخشان، ختا، یزد، ختلان، بغداد، ماوراءالنهر، شیراز، اردبیل، مشهد، کشمیر، شام، سیلان، ترکستان، تبت و شاید نقاط شبه قاره هند و بلاد عربی سفر کرده است.

در *مستورات* می‌نویسد: «بعد از فریضهٔ حج در یک بار تمام سرزمینهای عرب را سیاحت نموده است. از شهرهای دیگر که سید دیدار کرده و نام آن را نوشته‌اند قبچاق (ترکستان) گاندون[1] و

---

۱. رجوع کنید به: تذکره صوفیان بنگال صفحات ۲۸۲، ۳۱۰ و ۴۰۸.

سرزمین قاف قابل ذکر است.[۱] در سفر به بسیاری از این شهرها سیداشرف جهانگیر سمنانی در گذشته حدود ۸۲۸ هجری همراه ایشان بوده است.»

سیداشرف جهانگیربن‌سیدمحمدابراهیم سمنانی که با میرسیدعلی همدانی به دیدار حافظ رفت که بود؟

او از مریدان و یاران علی همدانی است و در مسافرت دوم سیدعلی همدانی که در آن تمامی سرزمینهای اسلامی را دیدار کرده همراه او بوده است. او را نیز جهانگیر یا جهانگرد می‌نامند؛ زیرا از سیاحان بزرگ عالم تصوف است. او در ناحیه سند با حضرت مخدوم جهانیان جهانگرد (سیدجلال‌الدین بخاری سندی) ملاقات کرده، پس از آن به بنگاله رفته و مدتی در جنوب هند مقیم شده است. او در بنگاله از مریدان شیخ قطب‌عالم، نورالحق بود و در همان سرزمینها خدمات تبلیغی به سود اسلام و تصوف انجام می‌داد. او را باید یکی از صوفیان معروف شبه قاره دانست.

ظاهراً در سال ۸۲۹ هجری درگذشته است. او نوشته‌های خود را در کتاب *لطائف اشرفی* ذکر کرده است که کتابی است بسیار خواندنی (به تذکرهٔ *صوفیان بنگال* صفحات ۲۸۲، ۳۱۰، ۴۰۶ مراجعه شود). در همین کتاب است که شرح مسافرت خود را همراه با میرسیدعلی همدانی به شهر شیراز و مهمان خواجه حافظ بودن را آورده است که محصول آن ملاقات کتاب شرح *مرادات* حافظ از واژه‌های متصوفه است.

چگونگی سفرهای میرسیدعلی

سید دستاوردهای معنوی خود را مولود رنجهای سفر می‌داند و موفقیت بزرگش را تبلیغ دین مبین اسلام. و می‌نویسد که چگونه از کوهها و صحراها و دشتهای بدون آب و گیاه گذرکرده و تا ۲۸ روز بدون آب یانان یا هیچگونه خوردنی راه سپرده و هنگامی که ۲۴ فرسنگ را بی‌آب و نان طی کرده لب به شکایت نگشوده، توشه مختصر خود را بر مبنای روش فتوت به دیگران می‌بخشیده و خود گرسنه راه می‌رفته است. در سفر دریا موجی کشتی او را می‌شکند و او به زحمت بسیار جان به سلامت می‌برد. در منزلها چون دل به ذکر می‌سپرده،کاروان می‌رفته و او در غربت و تنهایی به کاروان می‌پیوسته. در گذر از کوهها و غارها شیاطین و اجنه بر او هجوم می‌آورند و همینطور در صحراها با غولهای بیابانی برخورد می‌کند؛ ولی با قوت ایمان و ادامه ذکر به سلامتی جان می‌برد.

او چند بار به سرزمین حجاز و کشورهای عربی امروز مسافرت کرده است و ۱۲ بار حج گذارده و حدود سال ۷۴۰ هجری پابه سرزمین کشمیر نهاده. نخستین زیارت مشهد طوس را همراه مرشدش محمود مزدقانی انجام داده است. در یک سفر حج تا یزد رفت و در آنجا به گروهی از دراویش و فقیران رو به رو شد. آن زمان هر چه داشت در میان آنها تقسیم کرد و از فکر حج در آن سال منصرف شد. او برای زیارت نشان قدم مبارک حضرت آدم صفی‌الله به سیلان سفرکرد.

چون راه سخت بود وی را به زنجیر بستند و در سه روز موفق شد به مکان جای قدم مبارک برسد. بعد از این زیارت سید مصمم می‌شود قدم دوم حضرت آدم را در چین زیارت کند.

طی همین سفرهاست که سید به اسفراین می‌رود و در آنجا با شیخ‌محمدبن محمد اذکانی که شیخ فتوت او بود ملاقات می‌کند و این ملاقات که حال و هوایی شیرین دارد در *مستورات* آمده است. آن زمان میرسیدعلی ۴۰ سال داشت؛ ولی هنوز مجرد می‌زیست. شیخ اذکانی او را وادار کرد تا ازدواج کند. پس به همدان رفت و در آنجا ازدواج کرد. شیخ اذکانی به او بشارت داد که فرزندی خواهد داشت. شیخ جعفر بدخشی و قوام‌الدین بدخشی روایت می‌کنند شبی در خانقاه شیخ اذکانی، علی همدانی را واقعه‌ای در خواب دست می‌دهد. در آن واقعه شیخ اذکانی باز سفیدی به او هدیه می‌کند و بسیاری از اولیاء الله که در خواب دیده بود او را تبریک و تهنیت می‌گویند. علی همدانی که رویا را فرزند تصور کرده می‌نویسد: «به حکم آن بزرگوار چون در سن ۴۰ رسیدم متأهل شدم. خدای تعالی چندی بعد مرا فرزندی داد به نام محمد» این فرزند تقریباً ۲۰ سال بعد از ازدواج علی همدانی متولد شد (۷۷۴ هجری) از او دختری نیز باقی مانده که همسر خواجه اسحق ختلانی بوده است که گویا از محمد زودتر به جهان آمده بوده است».

خاندان میرسید علی در همدان تا امروز ـ اقامت در همدان

تا حدی زندگی سید تا سال ۷۷۲ که پایان مسافرتهای اوست مشخص است؛ ولی از آن سال به بعد نزدیک به بیست سال از زندگانی او خبری نداریم. چون در پایان آن دوران کارهای فراوان علمی و ادبی میرسیدعلی مطرح می‌شود تصور می‌کنند در دوران هرج و مرج تاریخ ایران او به کار نوشتن و ارشاد مشغول بوده است. و در شهر همدان مسجد و خانقاه بزرگی ساخت که در آن‌جا هم وعظ می‌گفت، هم تدریس می‌کرد و هم به عبادت و ریاضت می‌پرداخت.

سید هرگز دیناری برای خود نمی‌اندوخت و هر چه به دست می‌آورد در همان لحظه به فقیران بخش می‌کرد شرف‌الدین محمود مزدقانی نقل می‌کند هیچکس را صاحب همت‌تر از میرسیدعلی همدانی ندیدم. طی مدتی که در همدان مقیم بوده، ظاهراً هرگز به مسافرتی طولانی نپرداخته است. رسایل و تألیفات او نشان می‌دهد بیشتر در نواحی همدان سفر می‌کرده. در اواخر این دوران به ختلان رفته و چون محیط را مساعد دیده بنا به خواهش بعضی ارادتمندانش به آن سرزمین کوچ نموده است.

در خلاصهٔ مناقب می‌نویسد: سیدعلی به ختلان علاقه فراوان داشت و قبل از آنکه برای همیشه در آنجا مقیم شود چندین بار به آن سرزمین سفر کرد و در همان دوران از اوضاع کشمیر غافل نبود زمانی که در همدان بود درگنبد علویان به خلوت و ذکر و چلّه می‌پرداخت. زمانی نیز در آنجا تدریس می‌کرد. گنبد در باغ میر عقیل قرار داشت و چنانکه یادآور شدیم از آثار دوران سلاجقه به شمار می‌رود.

درباره بازماندگان خاندان میرسیدعلی و استادانش با یکی از مشایخ همدان و غرب ایران که

سلسله خرقه او به میرسیدعلی همدانی می‌رسد سخن گفتم. ایشان محمد مهدی ملقب به صفاعلیشاه همدانی هستند که شیخ المشایخ در طریقه خاکساریه (جلالی ابوترابی) و از صوفیان پیوسته به میرسیدعلی همدانی می‌باشند. ایشان روایت کرده‌اند و مکانها را نیز دیدم و چنانکه گفتند: گنبد علویان که معبد گفته می‌شد در باغ میر عقیل و در عقب دبیرستان علویان امروز قرار گرفته است و بنایی است از دوران سلاجقه. درون گنبد چند راه زیرزمینی وجود داشته که به دلایلی ورودی آنها را به درون گنبد دیوار کرده‌اند و جای دیوار مشخص است. یک راه به باغ میرعقیل که مربوط به دوران سیّد و خاندان او بوده است می‌رفته، راه دیگر که طولانی‌تر بوده به قلعه همدان یا هگمتانه می‌رسیده است، راه سوم به کنار آرامگاه فعلی باباطاهر و باغ علی که متعلق به میرسیدعلی بوده منتهی می‌شده است و راه چهارم که کوتاهتر بوده به خانه شخصی سید منتهی می‌شده است. نقشه این معبد عیناً از روی نقشه‌خانه کعبه تقلید شده است و هنوز این سخن را مردم همدان به یاد دارند «از خانه سید به خانه کعبه راه نزدیکی است»[1]

صفاعلیشاه گفتند، منزل علی‌همدانی به این معبد یا گنبد متصل بوده است و راه میان منزل او تا معبد را سرّی ساخته بوده است و خود او در اوقات خاص بدون اطلاع کسی برای عبادت به گنبد می‌آمده. نشانه‌های این راه سرّی هنوز باقی است اما آن را از بیرون بسته‌اند. گمان می‌کنم برای ساختن خیابان راه مذکور فرو ریخته باشد. در درون گنبد و در منتهی آن دو مزار وجود دارد که مردم گمان می‌کنند سیدعلی همدانی سیاهپوش در آن محل مدفون است و می‌پندارند سیدعلی سیاهپوش، شاه همدان است؛ در حالی که در مدفون شدن او در شهر کولاب تردید نداریم. آقای علی اصغر حکمت می‌گفتند سیدعلی همدانی سیاهپوش که زیر گنبد همدان مدفون است یکی از عرفای سلسله نوربخشیه است و سیدسیاهپوش را میرسیدعلی همدانی دوم می‌گفتند. ما تصور می‌کنیم او باید از پدران شاه‌همدان باشد و چون آنها همه مردمی با نفوذ

---

۱. ر.ک به: ماهنامه یغما، شماره ۸، سال ۱۳۳۰ شمسی، صفحه ۳۴۲ ـ ۳۴۳ و در مورد گنبد نیز به مطالعات استادان سیدمحمد محیط طباطبائی و علی اصغر حکمت رجوع شود.

بوده‌اند امکان دارد مزار ایشان را در زیر گنبد قرار داده باشند و می‌دانیم جد پدرش علی نام داشته است. اما در فرزندان او چنین نامی را نداریم. دو مزار زیر گنبدِ از بالا به هم متصل است و آنها که آنجا را مزار اصلی سیدعلی همدانی می‌دانند، می‌گویند مزار دوم مربوط است به سیدزیدابوالحسن. باز هم میان مردم گفته می‌شود مزار دوم از آن امیرسیدمحمد نوربخش است. این را به *اطلاعات ماهانه*، شماره ۹ نیز گفته‌ام و ذکر کردم که اشتباه می‌کنند زیرا سیدنوربخش از نیمه قرن نهم در دهکده سولقان کنار دهکده سنگان تقریباً همان حدودی که ورزشگاه آزادی در تهران ساخته شده است به سوی کوهستان مقیم بوده و چهاردهم ربیع الاول ۸۶۹ در سولقان فوت کرده و همانجا دفن شده است. آقای دکتر ناصرالدین شاه حسینی در ساله دکتری خود درباره فرقه نوربخشیه آن را با دقت آورده‌اند و در اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، صفحه ۱۵۰ نیز به آن اشاره شده است.

بسیاری از پیروان سید یا پژوهشگران گنبد علویان همدان را با خانقاه معلّی و یا مسجد، شاه همدان در کشمیر اشتباه کرده‌اند و حریق دوم آن را در سال ۸۹۲ هجری مربوط به گنبد علویان دانسته‌اند. به هر حال گنبد علویان از بناهای قرن ششم هجری است و تصور می‌شود میرسید علی همدانی این گنبد را در قرن هشتم با زحمت به پایان رسانیده و یا تعمیر کرده است.[1]

فعلاً در اینکه گنبد محل عبادت و چله‌نشینی میرسیدعلی بوده تردیدی نیست. اما درباره آن دو مقبره که در انتهای خانه باقی است نه فقط در زیر گنبد من اطلاع دقیقی ندارم.

درباره آنها که باقی مانده‌اند. از خاندان دوستی یا دوسی که در هر حال اینجا دوستی گفته می‌شود هنوز کسانی در همدان زندگی می‌کنند که اصل ایشان از سمنان است و ظاهراً بعد از درگذشت اخی‌علی دوستی و پس از برهم خوردن خانقاه او که شاید چند قرن پا برجا بوده است در همدان مانده و در باغ عقیل و اطراف آن زندگی می‌کرده‌اند. امروزه هرکدام در قسمتی از شهر پخش هستند. از وابستگان میرسیدعلی همدانی در همدان شمار بیشتری زندگی می‌کنند که

---

۱. ر.ک به: کتاب بزرگان و سخن‌سرایان همدانی، ج اول، ص ۸۳ تا ۹۲.

ایشان هنوز هم به عنوان سید سیاهپوش یا سیاهپوش معروفند. در میان ایشان چند تنی صاحب اعتقادات سید به نظر می‌رسند؛ ولی اصولاً از آن راه و روش دور شده و میان ایشان دانشمندان مشهوری نیز در علوم مختلف وجود داشته است. مسلماً از فرزندان میرسیدعلی هیچکس در همدان نبوده؛ اما از برادرانش و عموها و دیگر خاندانش که بسیار بزرگ و وسیع بوده حتماً در همدان مانده‌اند و آنها قرنها امیران همدان شمرده می‌شدند. می‌دانیم در مقبره میرسیدعلی در کولاب چندین مزار وجود دارد که متعلق به فرزندان و شاید همسر و نوه‌های ایشان است و بعید می‌دانیم فرزندان و نوادگان او پس از سالها اقامت در ختلان به زادوبوم پدری بازگشته باشند.

درباره باغ عقیل که به گنبد پیوسته بوده باید گفت چیزی از آن باقی نمانده است و در دوران مختلف مردم آن را قطعه قطعه کرده و خانه ساخته‌اند. بخشی از آن میدان و خیابان شده و گویا هنوز بخشی از آن در دست اوقاف است.

باغ علی در حوالی مزار باباطاهر قرار دارد؛ چنانکه شمال و شرق آن را در بر می‌گرفته است این باغ و مزرعه نیزگویی از آن شخص سید بوده است. از آن باغ زمینهایی باقی‌است که میان آن دو خانقاه هنوز وجود دارد که به دلایل مختلف رفت و آمدی در آن انجام نمی‌شود. بقیه زمینهای باغ که موات شده در اختیار اوقاف است. البته باید دانست میرسیدعلی هر چه داشت وقف عام می‌کرد. در مورد باغ عقیل نیز اگر دانسته‌های من درست باشد وقف عام بوده، ولی باغ علی ظاهراً وقف خاص به شمار می‌رفته است؛ زیرا تا دوران قدیم که پدران ما به یاد داشتند از خاندان میرسیدعلی کسانی از درآمد آن استفاده می‌کرده‌اند. از میان طریقه‌های مختلف بخصوص آنها که در همدان و غرب وکوهستانها و دامنه‌های الوند، صاحب سجاده هستند بیشتر و یا همگی خرقه به میرسیدعلی می‌رسانند و در غیر آن به ایشان ارادت فراوان دارند و همدانیان به وجود این عارف دانشمند افتخار می‌کنند. از میان این گونه طریقه‌ها، طریقت خاکسار (جلالی ابوترابی) که در اصل خرقه به حضرت ابوتراب می‌رساند، در سلسله خود به میرسیدعلی همدانی می‌رسند و این از دوران شیخ اذکانی باقی مانده است».

چنانکه یادآور شدیم میرسیدعلی همدانی از صوفیان انگشت شماری است که شریعت و طریقت را به کمال دارد و پیروان او قبل از آنکه به طریقت و فتوّت بپردازند می‌بایست حتماً مقلّد یکی از مراجع مذهبی باشند چون در شریعت به پایگاهی رسیدند آنگاه در راه طریقت قدم بگذارند و در مورد خود سید نیز مشخص است در شریعت مقلّد مراجع زمان بوده و چون نزد علاءالدوله کارش به سامان می‌رسد برای فتوّت و طریقت نزد علی دوستی می‌رود و امروز نیز نزد پیروان ایشان به همین ترتیب مرسوم است و حتی مشایخ نامدار سلسله فقر که از دوران شاه سید جمال چرمینه پوش و سیدجلال‌الدین حیدر که مزارشان در بنگال هندوستان است و قبل از ایشان سیدعبدالله اکاف پیرو پیران میرسیدعلی و بعداً خود او بوده‌اند. این شیوه تازمان ما ادامه دارد و به همین جهت در بیعت گرفتن پیروان میرسیدعلی پس از بیعت با رسول خدا و مولا علی با امامان بیعت می‌کنند و آخر با حضرت امام دوازدهم(ع)، در بعضی نوشته‌ها آمده است که میرسیدعلی امامان را تا حضرت رضا(ع) شیخ می‌دانست و بعضی دیگر تمام امامان را نام برده‌اند؛ ولی مسلم می‌دانیم ایشان و پیروانشان نه به معنای امروز قطب بوده و نه به جز حضرت مهدی علیه‌السلام کسی را قطب می‌شناسند و در مورد شریعت نیز هر کدام می‌توانند مقلّد پیشوایی مذهبی به میل خود باشند، اما میرسیدعلی جمع میان هر دو بوده و رساله‌ای دارد که در همین مختصر درباره‌اش سخن خواهیم گفت و تا امروز نوشته او رساله عملیّه مردم کشمیر است. نسخه این رساله در کتابخانه مزار سیدجلال‌الدین حیدر موجود است که پیروان ایشان در غرب ایران هنوز به آن عمل می‌کنند. اما طی چند قرن اخیر و ایجاد مراکز تشیع در نجف اشرف و قم سالکان طریقه ایشان نخست مقلد یکی از بزرگان دین شده و با قبول و اجرای تمام آنچه که اجرا و قبولش در شریعت آمده است پا به راه طریقت ایشان می‌گذارند. طبق روایت نه فقط در منطقه کشمیر و پاکستان و هندوستان که هنوز خانقاه‌ها و مراکزی برای پیروان سید وجود دارد در مناطق دَکن و بنگال در هندوستان، کرمان و جنوب کشور خودمان در بصره و کوفه و کلاً در بین‌النهرین خانقاه‌های وابسته به میرسیدعلی کم و بیش وجود دارد. ولی با وجود اینکه همه از ریشه به

یکدیگر پیوسته‌اند دچار تفرقه شده و اسامی متعددی برای خود برگزیده‌اند، آنها که در این زمینه صاحب پژوهش هستند می‌گویند، سلسله میرسیدعلی همدانی تنها سلسله‌ای بوده است که سالکان آن قبل از بیعت فقر می‌بایست در شرع تمام می‌شدند.

این مختصر تمام دست آوردهایی بود که از دوران میرسیدعلی تا امروز به دست آوردیم و گمان می‌رود این شیوه را علاءالدوله سمنانی گسترش داده باشد، چه خواجوی کرمانی نیز که خود سالها پیرو علاءالدوله سمنانی بوده در مناجاتی می‌آورد.

اگـــر مـــن در طـــریقت سُست رایــم
مگـــردان در شـــریعت سُست پـــایم

میرسیدعلی همدانی چگونه به ختلان مهاجرت کرد

معلوم نیست در چه سالی ایشان به ختلان مهاجرت کرده و قطعاً در آنجا مانده‌اند. اما می‌دانیم از سال ۷۵۶ هجری پس از مرگ نوشیروان عادل ایلخانی که جنگ میان امرای ایران آغاز شده مناطق همدان را نیز در برگرفته است، در آن دوران سید از شهر خود دلتنگ شده و پس از آن تصمیم به مسافرت ختلان گرفته است[1]. می‌دانیم او درختلان مریدان و یاران خوب داشت و حاکم آن سرزمین برای او احترام فراوان قائل بود و تقریباً بیشتر مردم در ختلان و بلخ و بدخشان و بخارا شهرت تقوی و کرامات او را شنیده بودند. یکی ازکسانی که در این زمینه تحقیق فراوان کرده است شرق شناس دانشمند روسی پروفسور کولاکویف است. او می‌نویسد: میرسیدعلی همدانی در سرزمین ختلان دهی خرید و آن را وقف فی‌سبیل‌الله کرد و با خرج خود خانقاه و مدرسه‌ای هم در آن‌جا بنا کرد و از آغاز در آن ده مکانی را برای مزار خود در نظر گرفته و مجزی کرد و فرمود هر کجا درگذشت او را در زمینی که آماده کرده بوده است دفن کنند.[2] پروفسور کولاکویف که رسالهٔ انسان نامه علی‌همدانی را شرح کرده است در آن رساله می‌نویسد: «نیمی از قریه وقف شده از آن چندین شریک بوده است». او از قول یکی از مریدان می‌نویسد که حق شرکا را به دوازده هزار دینار خریدم و وقف خانقاه میرسیدعلی کردم. پس به خدمت شیخ رفته آن را عرض کردم. شیخ غضب کرد و گفت چرا قبل از اینکه آن را بخری نگفتی تا شاید آن را در راهی که نفع آن بیشتر به مردم برسد مصرف می‌کردیم. اما بعد می‌نویسد: «الحمدالله که شیخ اندوهی راکه در دلم بود به

---

۱. رجوع کنید به: تاریخ مغول ـ عباس اقبال، ص ۲۶۳

۲. تاریخ کشمیر جلد اول ـ ص ۱۱۶.

جهت خرید بقیه قریه دفع فرمود». از این دوران به بعد سید در ختلان متوطن شد و همدان را ترک کرد. کم‌کم امکانات تربیت و تدریس برای مریدان خود فراهم نمود و دوستدارانش از دور و نزدیک به خدمت او آمدند و بزرگان منطقه مرید او شدند. کسانی مانند خواجه اسحق‌علیشاهی ختلانی، اخی‌حاجی که طوطی علیشاه نام گرفت، و دهی از دهات ختلان به نام او موسوم بود (رسالهٔ *انسان نامه* به شماره ۴۲۷۴ در کتابخانه ملی ملک در تهران موجود است).

جعفر بدخشی می‌نویسد: «در سال ۷۷۳ هجری میرسید علی را برای اول بار در ختلان دیدم. آن روز در دهکده طوطی‌علیشاه منزل اخی‌حاجی، علی همدانی را ملاقات کردم و آن دو را به منزل خود دعوت نمودم. در همان سال ۷۷۳ جعفر بدخشی پس از گذرانیدن امتحانها و مشّقات زیاد بر دست علی همدانی بیعت می‌کند» و می‌نویسد که بعد از سه ماه میرسیدعلی مرا به حضور خود بارداد و اجازه بیعت فرمود و می‌دانیم در آن سال سید همراه جعفر بدخشی به غرب بدخشان (اندرآب) سفر کرده است و چون بیمار شده به ختلان بازگشته است در همان سال میرسیدعلی دورساله مشکل خود به نامهای «حل الفصوص» و «مشارب‌الاذواق» به جعفر بدخشی می‌آموزد و او به دو تن دیگر آنها را درس می‌دهد و در پی آن این دو کتاب پیاپی در خانقاه ختلان تدریس می‌شود. بدخشی می‌افزاید در همان سال از میرسیدعلی همدانی علوم باطنی را فراگرفتم. سپس دعوتهای مختلف پیش می‌آید و سید به مسافرت می‌رود.

در تمام این دوران میرسیدعلی اندیشه خود را از تبلیغ در کشمیر باز نمی‌گرفت. در سال ۷۶۰ دو نفر از بزرگان همدان را به نام میرسید حسین سمنانی و میرسید تاج‌الدین سمنانی که می‌بایست از یاران اخی‌دوستی باشند به یاری خواست و ایشان را برای مطالعه اوضاع به کشمیر فرستاد و به این ترتیب بود که از هر واقعه در آن سرزمین آگاه می‌شد و آن بزرگان نیز تا پایان عمر در آنجا بودند و همانجا مدفون شدند که آرامگاهشان زیارتگاه است.

مهاجرت به کشمیر

سیدعلی برای نخستین بار به سال ۷۴۰ برای مطالعه اوضاع به کشمیر رفت. آن زمان ده سال از نشر دین مبین اسلام در آن سرزمین می‌گذشت. سید دریافت اگر تبلیغ کافی نشود دین اسلام در معرض خطر خواهد بود. پس از آن، آن دو نفر را که گفتیم به کشمیر فرستاد. گروهی اعتقاد دارند سید به میل خود و دستوری که از غیب به او داده شده بود، برای خدمت به دین اسلام به کشمیر رفته است. گروه دوم اعتقاد دارند سید در اثر تهدید امیرتیمور گورکانی به آن سرزمین مهاجرت کرده است. البته هیچ کتابی ترس از امیرتیمور را با صراحت ننوشته است. فقط در *خلاصهٔ مناقب* می‌نویسد که سید فرمود: «از زمان رجوع از حج که ده ماه است هر کجا که ساکن شدم حضرت حکیم مطلق فرمود که برو مردم را ارشاد کن و امشب که در این قریه رسیدم فتنه‌ای در واقعه دیدم...» و می‌افزاید ایشان هر روز از منزلی به منزلی می‌رفت تا در ماوراءالنهر فتنه‌ای عظیم رخ داد و آن برخورد وی با امیر تیمورگورکان بود. رساله *مستورات* می‌نویسد زمانی‌که در هندوستان بودند شبی حضرت رسول(ص) علی همدانی را در واقعه‌ای فرمودند: «بیا و سوی در کشمیر رو و مردم آنجا را مسلمان کن» و از آن شب علی همدانی چند بار گفت در کشمیر خواهم رفت و عاقبت چنان کرد. پادشاه کشمیر در خواب می‌بیند که آفتاب از جنوب طلوع کرده است. تعبیر آن را از راهب بودایی می‌خواهد آن راهب می‌گوید: «شخصی از سوی ماوراءالنهر می‌آید و همه ما را مسلمان می‌کند» که همان طور پیش آمد. می‌نویسند بیست سال قبل از وقوع فتنه و آشوب در آن سرزمینها سید آن را پیش‌بینی کرده بود و سپس پیش‌بینی سید را تمام و کمال نقل می‌کنند.

سخنان میرسیدعلی که گرفتاریهایی پیش آورد

میرسیدعلی دانشمندی آگاه، واعظی خوش صحبت و در تبلیغ چیره دست بود. در هنگام وعظ به غافلان و منکران سخنهای تلخ می‌گفت و همیشه می‌فرمود رسول خدا (ص) گفته است: «بهترین جهاد این است که به حضور شاه جابر سخن حق گفته شود» خود در نامه‌ای به سلطان غیاث‌الدین حاکم پاخلی نوشته است: «اگر جمله زمین آتش‌گیرد و از آسمان شمشیر بارد آنچه حق باشد نپوشد و به جهت مصلحت فانی، دین به دنیا نفروشد» گویا سلطان از تندی کلام شیخ رنجه شد و یارانش سید را آزار کردند. ذر نامه دیگری به سلطان می‌نویسد: «اگر خاطر عزیز آن می‌خواهد که اهل دیار به این ضعیف آن کنند که یزید کرد با حسین (ع) سهل است که ما این جفاها را سعادت خود می‌دانیم»[1]. در سال ۷۲۲ هجری میرسیدعلی در خراسان با امیر تیمور برخورد کرد. امیر تیمور از نفوذ و شخصیت بزرگ علی همدانی و مریدان او ترسان بود و تصمیم گرفت تا سید را با یارانش از سرزمین خود بیرون کند. گروهی از مفسدان به امیر تیمور می‌گویند در ختلان سیدی پیدا شده که مریدان فراوان دارد و مدعی سلطنت است از جمله خواجه اسحق ختلانی پسر امیر آرامشاه مرید او شده است. و آن امیر آرامشاه در سلطنت تیمور نقشی عمده داشت و تیمور اندیشه کرد ارادت اسحق ختلانی سلطنت وی را به باد خواهد داد. پس فرمان داد خواجه‌اسحق را پیش او ببرند. خواجه در هنگام حضور عمامه سیاهی بر سر داشت که علی همدانی به او مرحمت کرده بود، تیمور می‌گوید تو مرید کسی شده‌ای که باعث فتنه است و در پی آن دستور می‌دهد که عمامه سیاه را از سر او بردارند. خواجه می‌گوید: «اگر سرم را بردارند

---

۱. رجوع شود به: مکتوبات امیریه

راضیم ولی حاضر نیستم دستار علی همدانی را از سرم جدا سازم» تیمور در برابر او کوتاه آمد و گفت ترا مصادره‌ای می‌کنم. یا باید دو هزار اسب قبچاق را حاضر کنی یا این دستار را دوراندازی. خواجه مصادره را قبول کرد و آبروی دستار میرسیدعلی را حفظ نمود.

علی همدانی و امیر تیمور

پس از این ملاقات، امیرتیمور دستور می‌دهد تا علی همدانی را بخوانند. به امیر تیمور گفته بودند میرسیدعلی هرگز و هیچ وقت پشت به کعبه نمی‌نشیند. امیر تیمور چون آن را دانست مکانی برای شیخ قرار داد که عمداً پشت به کعبه بنشیند. چون سید نشست گفت شنیده‌ام که پشت به قبله نمی‌نشینی امروز چطور خلاف کردی و اینطور نشستی. میرسیدعلی پاسخ داد: «هر کس رو به شما کند بدون شک پشتش به قبله خواهد شد» تیمور گفت شنیده‌ام برای به دست آوردن قدرت و حکومت تلاش می‌کنی. سید پاسخ داد: «من به هر دو جهان اعتنایی ندارم همه حال دنیا بر من عرضه کرده شد ولی از پذیرفتن آن خودداری کردم و مقصودم فقط رضای خداوند است درباره سلطنت و حکومت عرض کنم شبی در خواب دیدم که سگ لنگی به درون آمد و آن را در ربود. الدنیا جیفة و طالبها کلاب. ما روی به آخرت آورده‌ایم و دنیا را طالب نیستیم. اندیشه مکن» تیمور گفت در همین ناحیه بمان. سید گفت: «از سوی خداوند مأمورم به کشمیر بروم و اهل آن دیار را به اسلام دلالت کنم شاید که به آن مشرف گردند.»

نویسنده تذکره *مجالس العشاق* نوشته کمال الدین گازرگاهی منسوب به سلطان حسین‌بن منصور بن عمرشیخ بن تیمورگورکان که در سال ۹۰۸ هجری تألیف شده و مطالبی بس سست دارد داستان‌هایی از سیدمی‌آورد[1] می‌نویسد چون سید با امیر تیمور ملاقات کرد، تیمور پرسید چرا این عمامه سیاه را بر سر می‌بندی پاسخ داد «چون نفس را کشته‌ام و مثل تو به ظاهر اشیا

---

۱. رجوع شود به: از سعدی تا جامی ص ۶۳۸ - ۶۳۹.

علاقه ندارم». این سخن بر تیمور گران آمد و دستور تبعید ایشان را صادر کرد. میرزا کمال‌الدین کامل بدخشی که داستانها از زندگی سید دارد می‌فرماید:

گـرنه تـیمور شـور و شـر کـردی کـی امـیر ایـن طـرف گـذرکردی

زنده یاد سعید نفیسی آنجا که از مزار علی همدانی سخن می‌گوید می‌نویسد: بنایش از تیمور گورکانی است و سنگ یشم سیاهی بر آن است مانند همان سنگی که بر قبر تیمور در سمرقند قرار دارد[1]

بسیاری از آگاهان نوشته‌اند پس از آن برخورد، امیر تیمور نسبت به علی همدانی اظهار ارادت می‌کرد ولی دلایل کافی در این زمینه نیافته‌ایم. اما اینکه بگوییم مزار سید را یکی از جانشینان تیمور بنا کرده تعجبی ندارد. ولی مسلم است شاهرخ میرزا فرزند تیمور که سال ۸۵۰ هجری درگذشت در دوران حکومت خود نهایت خشونت را نسبت به مریدان علی همدانی روا داشته است و خواجه اسحق علیشاهی ختلانی، مرید و خلیفه سید به امر او کشته شد و با نوربخشی‌ها هم خوب نبوده است؛ امکان دارد مزار سید را جانشینان تیمور بنا کرده باشند.

---

۱. تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، جلد دوم. سعید نفیسی.

سهم میرسیدعلی در اسلام آوردن مردم کشمیر

می‌دانیم در سرزمین کشمیر دین مبین اسلام دیرتر از دیگر نقاط هندوستان رشد کرد ـ تقریباً از نیمه اول قرن هشتم یا اوایل قرن چهاردهم میلادی. ولی سرعت رشد و فراگیری آن بیشتر از نقاط دیگر بود چه بزودی مسلمانان به تشکیل حکومت موفق گردیدند. *تاریخ کشمیر* صفحه ۸۱ می‌نویسد: قبل از حکومت اسلامی سرزمین کشمیر را ناحیه قماربازان و مشروبخواران و بدکاران می‌گفتند. نخستین حرکت مسلمانان برای فتح کشمیر در سال ۹۳ هجری برابر ۷۱۲ میلادی به دست محمدبن‌قاسم‌تازی داماد حجاج‌بن‌یوسف ثقفی انجام شد که این سرزمین را تا پنجاب تصرف کرد. حاکم سند از برابر او به کشمیر که مسلمان نشده بود گریخت. چند سرباز مسلمان در پی حاکم تاختند و به کشمیر رسیدند. اما نمی‌دانیم چه مدتی ماندند و چه فایده‌ای بر آن مترّتب شد. اما قبل از این برخورد تاراپیدیا، حاکم کشمیر پس از پیروزی خود در جنگ گروهی از فضلا و علمای خراسان را به کشمیر آورد که بعضی از آنها مسلمان بودند در واقع آنها نخستین مسلمانان مقیم در کشمیر شدند. و میرسیدعلی همدانی حدود دو سال را در کشمیر گذرانید و با دفعات دیگری که آمد و رفت تقریباً پنج سال مقیم آن سرزمین بود. مسافرت میرسیدعلی به کشمیر باعث نفوذ عمیق هنر و فرهنگ ایرانی در آن سرزمین شد.

خدمات میرسید علی همدانی به تمدن و فرهنگ ایران

زمانی که میرسیدعلی تصمیم به تبلیغ در کشمیر گرفت همراه با ۷۰۰ نفر سید هنرمند ایرانی به آن سرزمین وارد شد و در محله‌ای که به نام علاءالدین معروف بود کنار رودخانه جهلم اقامت کرد و این همان مکان است که خانقاه معلی شاه همدان یا مسجد شاه‌همدان را آنجا بنا کرده‌اند. روش شیخ آن بود که بعد از نماز و ذکر اوراد در جای بلندی قرار می‌گرفت و با مردم از دین و آیین سخن می‌گفت. سخنی شیرین داشت و حقایق مذهبی را به صورت دلنشین برابر با استعداد مردم عادی بیان می‌کرد و به زبان فارسی سخن می‌گفت و تعدادی از یارانش که زبان محلی می‌دانستند؛ چون سمنانی‌ها، سخن سید را ترجمه می‌کردند. اما زمینه برای فهم زبان فارسی از زمان سید در کشمیر فراهم شد و به زودی گستردگی پیدا کرد. به خصوص مردم ترکستان که فارسی می‌دانستند به کشمیر آمده و به آموزش آن پرداختند. مثل سید بلبل شاه که زبان فارسی را در کشمیر عمومیت داد، کار گسترش زبان فارسی به آنجارسید که می‌بینیم کمی بعد سلطان قطب‌الدین به فارسی شعر می‌گوید.

من به چندین آشنایی می‌خورم خون جگر — آشنا را حال این است وای بر بیگانه‌ای
قطب مسکین گر گناهی می‌کند عیبش مکن — عیب نبود گر گناهی می‌کند دیوانه‌ای

علی همدانی در مدرسه خود دانایان مذهبی را تربیت می‌کرد و چون کامل می‌شدند آنها را به نواحی مختلف کشمیر می‌فرستاد تا دین اسلام را به مردم بشناسانند. نوشته‌اند ۳۷ هزار تن در کشمیر به دست او مسلمان شدند و نفوذ اسلام در آن سرزمین به دست میرسید علی همدانی پایه‌گذاری شده و گسترش یافته است. او مردم را آن طور شیفته اسلام کرده بود که ایشان به

دلخواه خود معبدهای سابق را به مسجد بدل می‌کردند و این درکمترین نقطه جهان برای مذهبی تازه رخ داده است. شیخ قوام‌الدین بدخشی را مردم دعوت می‌کردند تا درمعابد سابق و مساجد جدید اذان بگوید. استاد علی اصغر حکمت می‌نویسد: با حمایت قطب‌الدین شاه و تعلیم میرسید علی همدانی صدها هزار هندو در آن ناحیه مسلمان شدند. گفتیم سیدعلی همدانی پنج سال در نواحی جامو و کشمیر، بلتستان و گلگیت گردش کرد و این افتخار برای او بس که صدای دین مبین اسلام را برای نخستین بار به آن سرزمینها رسانید. قسمت اعظم خانقاه‌ها و مساجد آن سامان که بیشتر به نام مساجد حضرت امیر معروف است در دوره اوساخته شده است. در مسجد «شگر»، سوره مزمل به دست میرسید علی بردیوار نوشته شده که هنوز هم موجود و خواناست. آنچه که از سید باقی مانده از جمله عصا و تبرکات دیگر او در بلتستان نگاهداری می‌شود.[۱]

یکی از اندیشه‌های سید آن بود که می‌خواست هنر ایرانی و اسلامی در آن سرزمین گسترش بیشتری پیدا کند و گفتیم او ۷۰۰ تن هنرمند را از ایران به آن سرزمین برد و درکشمیر مسکن داد و آن استادان ابریشم بافی، قالی‌بافی، سنگ‌تراشی و معماری ایرانی را به مردم کشمیر آموختند. بافتن شال که هنر قدیمی مردم کشمیر بود رو به زوال می‌رفت و علی همدانی توصیه کرد تا سلاطین کشمیر آن را مورد تشویق قرار دادند و هنرمندان ایرانی آن صنعت را بار دیگری زنده کردند. او هرگز دیناری برای زندگی خود از دیگران قبول نکرد و برای نان حلال به کلاه بافی می‌پرداخت و هرچه به او می‌دادند برای محتاجان در خانقاه خرج می‌شد. می‌نویسند یکی از بندگان پدرش دویست دینار به او هدیه داد. سید به سختی قبول کرد چون پذیرفت صد دینار آن را برای فقرا خرج کرد و چون شب رسید صددینار باقی ماند چون به خواب رفت رسول اکرم (ص) را زیارت کرد. ایشان او را از پذیرفتن اینگونه پولهای بی زحمت منع کردند و فرمودند برای کسب روزی حلال بایدکاری کرده باشی و می‌گویند سید حرفه کلاه بافی را به عنوان کرامت

---

۱. ماهنامه فکر و نظر، اسلام آباد ۱۹۷۲

و در عالم رویا یادگرفت و خدا به آن داناتر است.

روش علی‌همدانی در نگرفتن مزد بدون‌کار در مریدانش تأثیر کرد. به یاری او زبان فارسی و عربی در کشمیر ریشه گرفت و برای تدریس علوم دینی و رفع نیاز روزانـه بـر جـای زبـان سانسکریت نشست و این چنین مردم کشمیر به زبان و ادبیات ایران آشنا شدند و درکمترین مدت زبان فارسی و تمدن ایرانی در ناحیه کشمیر گسترش بی‌سابقه‌ای پیدا کرد. چنان که آن سرزمین را ایران کوچک می‌نامیدند اگر چه زبان فارسی قبل از میرسیدعلی به هندوستان راه پیدا کرده؛ ولی به علت تلاش سادات ایرانی و وضع جغرافیایی آن منطقه ادبیات فارسی در آنجا بیشتر از نقاط دیگر هند گسترش یافته است.

اولین مدرسه علوم دینی درکشمیر خانقاه بلبل‌شاه است که در مکان معروف به بلبل لنگر سرینگر ساخته شده است. سلطان شهاب الدین به توصیه علی‌همدانی مدرسةالقرآن را در کشمیر بنا کرد که مدرسه‌ای بسیار بزرگ بود و از تمامی نواحی کشمیر دانشجویان به آنجا می‌آمدند. بزرگترین دانایان کشمیر شاگردان همین مدرسه هستند. سلطان قطب‌الدین به توصیه میرسیدعلی مدرسه‌ای بزرگ ساخت که دیگر علوم را نیز در آن تدریس می‌کردند.

علی همدانی در ختلان کتابخانه‌ای بنا کرده بود و درکشمیر نیز چنین کرد او کتب فراوانی از عربی و فارسی به کشمیر برد و در آن کتابخانه باقی گذاشت و سیدمحمد قاضی کتابدار خود در ختلان را به کشمیر برد. کارکتابخانه به آنجا کشید که شاه کشمیر از آنجا دیدن کرد و پس از درگذشت میرسیدعلی فرزند و مریدانش درکتابخانه و خانقاه و مدرسه به کوشش خود ادامه دادند در دوران او خانقاههای فراوانی چون خانقاه والا، خانقاه‌اعلا، خانقاه‌کبرویه ساخته شد که هنوز وجود دارد ولی مهمترین آثار سید در زمینه ساختمان خانقاه معلی یا مسجد شاه همدان است که بیشتر آن را مسجد شاه همدان می‌گویند. این بنای عظیم از چوب دیودار و صنوبر ساخته شده است و از نظر سبک معماری جالب‌توجه می‌باشد[۱]

---

۱. (میراث ایران، صفحه ۱۸۱).

تمام مسجد از قطعات چوب ضخیم که به شکل مکعب تراشیده شده و آن را بر روی هم چون خشت قرارداده‌اند ساخته شده است. در میان آن تالار وسیع و مربعی قرار دارد[۱] این مسجد در همان مکان قرار گرفته است که علی همدانی نخستین بار در آن جا منزل کرده و وعظ می‌کرد. صفا علیشاه همدانی می‌گفت: بنای مسجد شاه همدان به دست علی همدانی ساخته نشده است؛ بلکه مکان آن را سید انتخاب کرده بود و بنای آن به دست پسر سید، میرسید محمد همدانی حدود سال ۸۰۰ هجری و یاری اسکندر بت‌شکن به پایان رسیده است که مطالعه بعدی این نظر را اثبات کرد.[۲] این مسجد بارها تعمیر شد؛ ولی هنوز پابرجاست و درکشمیر بسیار متبرک شمرده می‌شود. باید گفت در سال ۱۲۹۲ هجری انگلیسی‌ها در برابر دوازده هزار روپیه به یکی از بازماندگان میرسید محمد همدانی که نامش سید یعقوب خان اتالیق غازی بود مسجد و موقوفات آن را خریدند تا بلکه یکی از مراکز مهم عبادات مسلمانان از یاد برود؛ اما امروز هم آن مسجد در نظر مردم کماکان محبوب است.

زمین مسجد را سلطان اسکندر برای ایشان وقف کرد و سیدمحمد همدانی نیز چون مسجد ساخته شد آن را وقف در راه خدا نمود و وقف‌نامه آن را همان اسکندر شاه پسر قطب‌الدین تصدیق کرده است. تاریخ انجام وقف سال ۸۰۰ هجری است (*تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی*، *سعید نفیسی*).

در سال ۸۸۰ مسجد آتش گرفت و آسیب دید. به فرمان سلطان حسن شاه در سال ۸۸۵ تعمیرش به پایان رسید. به سال ۸۹۲ اطراف مسجد آتش گرفت؛ ولی زیانی به آن نرسانید. در سال ۱۱۴۴ هجری حریقی رخ داد که به ساختمان مسجد خرابی فراوان وارد کرد، آنقدر که ناچار به تجدید بنا در قسمت اعظم آن شدند؛ البته طبق نقشه و طرح استادان ایرانی که از آغاز آن را ساخته بودند و آنچه که امروز به‌جا مانده بازسازی مسجدی است که گفتیم. جالب این است که

---

۱. (نقش پارسی بر سنگهای هند، صفحه ۶۸).
۲. تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران،... جلد اول

میرسید علی همدانی و فرزندش محمد همدانی و مسجد شاه همدان نه فقط نزد مسلمانان، بلکه نزد غیر مسلمانان نیز احترام فراوان دارند. در تمام زمانهایی که حکومتهای غیر مسلمان در آن سرزمین تشکیل شده و با تمام فشارهایی که بر مسجد و مراسم اسلامی وارد کردند هیچگونه تغییری در نظر مردم نسبت به خدمات سید و مسجد و خانقاه او پیدا نشده است.

در دیوارهای مسجد این اشعار از قرنها پیش حکاکی شده و باقی‌مانده است. در یک دیوار چنین نقش شده است:

خانقا هست این مکان یا معبد اقصاستی — مسکن امن و امان یا جنت الماواستی
قبله نورست یا سرچشمه آب حیات — یامگر از رحمت حق خیمه‌ای بر پاستی

بر دیواری دیگر چنین آورده‌اند:

ای دل اگرت مطلب فیض دو جهانست — او بردر شاهنشه شاه همدانست
مقرون باجابت به در اوست دعاها — عرش است درش بلکه از و، عرش نشانست

بردیواری دیگر آمده است:

هر فیض که در سابقه هر دو جهانست — در پیروی حضرت شاه همدانست
شاه همدان آنکه شهنشاه جهانست — ای خاک بر آن دیده که در ریب و گمانست

در بالای محراب مسجد این رباعی که از سروده‌های میرسیدعلی همدانی است نقش شده است:

شاها زکرم بر من درویش نگر　　بر حال من خسته دل ریش نگر

هر چند نیم لایق بخشایش تو　　بر من منگر بر کرم خویش نگر

در کنار مسجد شاه همدان پرچم علی همدانی افراشته بوده است. آن پرچم را علی همدانی هنگام جداشدن از شیخ خود به همراه برده است. چنانکه می‌گویند شیخ محمدبن محمداذکانی این پرچم را به سیدمرحمت کرده و او نیز بارها آن را به حرمین شریفین برده و طواف داده است.

سالها آن پرچم در اهتزاز بود و مردم برای زیارت آن به مسجد می‌آمدند. در کتاب *واقعات کشمیر* صفحه ۴۲ می‌نویسد: سلطان قطب‌الدین به آنجا آمد و علم و صفه مبارک را احترام گذارد. حاج عزیزالله عطاردی قوچانی که تقریباً سه دهه پیش به کشمیر سفر کرده بود می‌نویسد: مسلمانان کشمیر در جایی که سید برای موعظه و ارشاد می‌نشست بنای یادبود درست کرده‌اند و آن محل را زیارت می‌کنند. روز عاشورا هنگامی که دسته‌های عزاداران حضرت امام حسین (ع) از آنجا می‌گذرند هنوز پرچمهای خود را به احترام ایشان فرود می‌آورند. مقام معنوی سید هنوز آنقدر در کشمیر بالاست که قایقرانان چون آغاز کار کرده و یا از پارو زدن خسته می‌شوند از روح بزرگ سید استمداد می‌کنند و فریاد می‌زنند «یا شاه همدان» (مجله *معارف اسلامی تهران*، شماره ۵، سال ۱۳۴۷ شمسی).

آخرین سالهای دوران زندگی میرسیدعلی همدانی

در سال ۷۸۵ سید از ختلان به‌کشمیر رفت. حدود یکسال در آنجا ماند و پس از آن‌گویا برای سفر حج از کشمیر بیرون رفت. چند روز از حرکت او نگذشته بود که حاکم پاخلی از او دعوت کرد تا چند روزی در سرزمینش بماند و برای مردم سخن بگوید. سید قبول کرد و ده روز در آنجا سخن گفت و پس از آن سفر خود را ادامه داد. هنوز راهی دراز نرفته بود که بیمار شد و پس از ۵ روز درگذشت. در این زمینه داستان فراوان گفته شده است؛ ولی مسلم این است که علی همدانی ده روز در پاخلی بوده و اول ماه ذی‌الحجه مسافرت خود را پی گرفته است. جعفربدخشی می‌نویسد: «در ماه ذی‌القعده ۷۷۶ هجری حضرت امیر از ولایت سرینگر به نیت سفر حجاز حرکت کرد. چون به ولایت ملک خضرشاه رسید از او تقاضا شد تا چند روزی توقف کند. چون ماه‌ذی‌الحجه آغاز شد حضرت امیر با درویشان با هم عزلت اختیار کردند و در همان روز بعد از نماز پیشین حضرت امیر را ملالتی پیدا شد و تا پنج روز کشید و در این پنج روز هیچ غذایی از دنیا میل نفرمود؛ مگر در روز آخر که چند بار آب میل کرد. در نخستین چهارشنبه ماه‌ذی‌الحجه به هنگام نماز خفتن یاران را طلبید نصیحت فرمود و وصیت کرد که همیشه با حق باشید و حاضر با ما باشید و ما را بحل کنید و اگر تا یکسال در وفاداری ثابت قدم باشید نزد ما مجاور باشید و اوراد بخوانید. این سعادت را قبول کنید تا به سعادت دنیا و آخرت برسید و اگر غیر آن باشید شما دانید. خیرباد و بروید و نماز بخوانید. اصحاب بیرون آمدند. آنچه فرمود به جای آوردند و به وظیفه خود مشغول شدند.»

تقریباً روشن است که میرسید علی همدانی شب چهارشنبه ششم ذی‌الحجه سال ۷۸۶ هجری درگذشته است. جعفر بدخشی می‌نویسد: شب چهارشنبه علی همدانی تا نیم شب می‌فرمود «یاالله، یا رفیق، یاحبیب» و پس از آن فرمان حق را لبیک گفت. انالله و اناالیه راجعون.

حضرت شاه همدان کریم — آیهٔ رحمت ز کلام قدیم

گفت دم آخر و تاریخ شد — بسم‌الله الرحمن الرحیم

که این قطعه در داخل مسجد شاه همدان از دوران کهن حکاکی شده است.[1]

ظهیرالدین بابر در سفرنامه خود چنین می‌نویسد در سال ۹۲۰ هجری مکان درگذشت سیدعلی همدانی را زیارت کرده است. جمله او چنین است: «میرسیدعلی رحمةالله‌علیه که در ضمن مسافرت به اینجا آمده در دومیلی کونار جان سپرده است. شاگردانش جسد او را به ختلان انتقال دادند و بقعه‌ای در این مکان برای او بر پا شده است که هنگام تصرف چغان سرای که شهری است در ماوراءالنهر به سال ۹۲۰ هجری دور آن طواف نمودم». بنابراین، جای درگذشت علی همدانی در نزدیکی کونار در مرز امروز افغانستان بوده است. یعنی در کبر سواد که از سرزمین پاخلی است.[2]

---

۱. نقش پارسی بر سنگهای هند، صفحه ۶۸.

۲. لغت نامه دهخدا، شماره ۶۳ ص ۲۳۶، مجله یغما ص ۳۳۸، بابرنامه، ترجمه عبدالرحیم خان خانان،ص ۸۴ ترجمهٔ علی اصغر حکمت از زبان انگلیسی.

مشایعت و دفن میرسیدعلی همدانی و داستانهای آن

حیدر بدخشی می‌نویسد: زمانی میرسیدعلی در ختلان رسول خدا(ص) را در عالم واقعه زیارت کرد و ایشان فرمودند مزار او در همانجا خواهد بود و سید از آن بشارت خوشحال شد و دو رکعت نماز گذاشت و آن واقعه را به مریدان ختلانی خود بیان کرد. چون پرسیدند تاریخ آن کی خواهد بود فرمود: «سه سال و یک روز و یک شب بعد از این» و به شنیدن این خبر مریدان او زار زار گریستند.

چون علی‌همدانی فوت کرد خبر آن به زودی به کشمیر رسید. سلطان قطب‌الدین گروهی را برای آوردن کالبد او به کشمیر روانه کبرسواد کرد. از سویی دیگر حاکم پاخلی می‌کوشید تا علی همدانی در ولایت او به خاک سپرده شود. مریدان ختلانی سید می‌گفتند ما طبق وصیت ایشان جسد را به ختلان می‌بریم. به هر صورت گویا مشاجره و نزاعی رخ داده است. بعد از انجام کارهای مذهبی یکی از مریدان عزیز سید یعنی شیخ قوام‌الدین بدخشی گفت: «هر کس بتواند یا هر گروه که می‌خواهد کالبد ایشان را بردارد و می‌تواند، خواهد توانست کالبد را در جایی که می‌خواهد دفن کند». حاضران همه تعجب کردند کشمیریان و اهالی پاخلی هرچه کوشیدند نتوانستند کالبد علی همدانی را از جای خودتکان بدهند. پس از آن شیخ قوام‌الدین بدخشی گفت: حال نوبت ماست و جسد سید را به تنهایی برداشت. از این کرامت سید همه حضار حیرت زده شدند. پس تابوت سید را به ختلان حمل کردند و یادگاری نیز از درگذشت سید در پاخلی ساختند که هنوز موجود است و آن مکانی است که سید را تجهیز و تدفین نموده‌اند.

سه تن از یاران سید و فرزند سلطان پاخلی تابوت متبرک سید را به سوی ختلان حمل کردند. *خلاصهٔ مناقب* می‌نویسد: «سلطان پاخلی در مشایعت جنازه حاضر بود و روزه داشت»؛ و می‌نویسند تاختلان جسدسید را مشایعت کرده است. فرزند او چند روزی نیز همراه با دیگر مریدان سید در خانقاه اعظم ختلان اقامت کرده و روزه داشته است. می‌گویند چون تابوت سید را به ماوراءالنهر می‌آوردند ابرهای سفید بر آن سایه افکنده بود و هم چنین مرغان قشنگ و زیبایی در گروههای متعدد اطراف آن پرواز می‌کردند. به قول صاحب *مستورات*: «فرشته‌ها در صورت جانوران در پای تابوت مبارک راه می‌رفتند». چون کالبد سید به ختلان رسید با وجود اینکه هوا گرم بود و روزها می‌گذشت از آن بویی خوش به مشام می‌رسید. مریدان برای توجیه بوی خوش آن می‌گویند از تربت شیخ ابوسعید ابوالخیر تا دوازده سال بوی خوش می‌آمد؛ پس اگر از تابوت میرسیدعلی همدانی بوی خوش آمده، جای تعجب نیست.

جایی که مزارعلی همدانی در آن قرار گرفته است یکی از دهات کولاب یا کلیاب است و آن زمان این ده در ناحیه طوطی علیشاه ختلان قرار داشته است و همان است که سید آن را خریده و مسجد و مدرسه و خانقاهی در آن بنا کرده و سپس تمام آن را در راه خدا وقف نموده است البته به جز همان قطعه کوچکی که برای مزار خودش تعیین نموده بود. بنای نخستین مزار علی همدانی که هم اکنون پا برجا و انشاءاله تاکنون تعمیر شده است ساختهٔ قرن هشتم یا نهم هجری است. این مزار یک اتاق بزرگ و نه حجره کوچک دارد که قبر سیدعلی میان اتاق بزرگ قرار گرفته است. افراد شناخته شده دیگر در آنجا عبارت‌اند از: میرسیدمحمدهمدانی فرزند ایشان، سیده ماه‌خراسان خواهر ایشان وزنی دیگر به نام آفتاب پنهان و شاه طالقانی که از خادمان مزار بوده است. مجموعاً ده نفر از خانواده علی همدانی در این مکان مدفون هستند که اسامی آنها بر ما روشن نیست و مسلم می‌شود روایت صفا علیشاه همدانی درباره اینکه از فرزندان میرسید علی کسی در همدان نبوده درست است. در نزدیکی مزار دو تخته سنگ مرمر بزرگ نصب است که روی آنها احوال و

مناقب مختصر علی همدانی کنده شده است. می‌گویند سنگها را پادشاه کشمیر سلطان اسکندر بر پشت دو پیل به ختلان فرستاده است. در نزدیکی مزار علی همدانی، توالین یکی از نوه‌های امیر تیمور گورکانی نیز مدفون است.

خاندان علی همدانی پس از درگذشت او

فرزند سید علی، میرسید محمد همدانی دوبار ازدواج کرد و فرزندان فراوان داشت. دقیقاً نمی‌دانیم فرزندان او به کجاها رفته‌اند، اما به نوشته ماهنامه *یغما*، صفحه ۲۴۲، در همدان سادات علوی از بازماندگان خاندان وی بسیار هستند و هنوز از عواید موقوفه باغ علی که در قسمت شمالی همدان نزدیکی مقبره باباطاهر واقع است حق الارتزاق می‌گیرند. دیگر در سرینگر کشمیر و سوم در بلخاب نزدیک بلخ. امکان دارد اعقاب سید در این دو منطقه از فرزندان میرسید محمد باشند.

دیگر خواجه اسحق علیشاهی ختلانی که داماد ایشان بوده و از نزدیکترین مریدان سید به شمار می‌رفته است و خرقه ولایت و جانشینی سید را به او داده‌اند. (مراجعه کنید به روضه هشتم از *روضات الجنان*...).

خواجه اسحق خلیفه میرسید علی همدانی خود از بزرگان صوفیه است که در سفر سوم همراه علی همدانی به حج مشرف شده است. او بیش از ۵۰ سال شیخ و بر مسند ارشاد و هدایت نشسته بود. به سال ۸۲۶ هجری که ۹۶ سال داشت به قتل رسید. از مریدان او میرسیدمحمد نوربخش است که مردی باکمال بود و خواجه اسحق مسند ارشاد را به او واگذاشت و خرقه ولایت و خلافت علی همدانی را به او بخشیده و با اوبیعت کرد و فرمود تا تمام مریدانش به سید نوربخش دست ارادت دادند. این خواجه اسحق استاد و مربی میرسید محمد همدانی فرزند علی همدانی بود.

سلسله ذهبیه از راه سید عبدالله برزش‌آبادی مشهدی به او و بعد به میرسید علی همدانی می‌پیوندند.

فهرست آثار میرسید علی همدانی و سبک نثر نویسی و شاعری او
(همراه با نمونه‌های نثر و شعر میرسیدعلی)

میرسیدعلی در زمینه‌های مختلف از نثر و نظم، طبع آزمایی کرده است و در شعر نیز دستی داشته. تخلص او گاهی علی و گاهی علایی به نشانهٔ علاءالدوله سمنانی، پسرش بوده است. جمعاً حدود ۵۰۰ بیت از اشعار او در دست است؛ ولی در نثر، فراوان کارکرده و در میان نثر نویسی اشعار فراوانی از خود آورده است. یک مجموعه شعر از علی‌همدانی وجود دارد که در آن ۴۱ غزل و ۹ قطعه و رباعی آورده شده است که مجموعه آن را *چهل اسرار* یا *گلشن‌اسرار* نامیده‌اند. (حیدرآباد دکن، *فهرست مشروح بعض‌کتب نفیسه*، جلد اول، صفحه ۴۶۴).

از اشعار میرسیدعلی ۳۹ غزل در کتابخانه مرکزی بریتانیا وجود دارد.

چهل اسرار در سال ۱۳۳۳ هجری باکوشش نیاز علی خان برای بار دوم در امریتسر به چاپ رسیده است.

نسخه چاپی شرح *چهل اسرار* در لاهور ۱۸۸۸ میلادی.

مجموعه خطی نفیس نوشته شده به سال ۸۶۶ هجری کتابخانه آقای جعفر سلطان القرایی در تبریزکه ۱۳ غزل از علی همدانی در آن موجود است.

تذکره علائی شامل ۲۶ غزل از علی همدانی به شماره ۳۰۳۶کتابخانه مرکزی دانشگاه. نسخه خطی شماره ۲۸ / ۴۲۵۰ کتابخانه ملک تهران که ۱۰ غزل و ۲ رباعی از علی همدانی دارد سه نسخه خطی درکتابخانه فرهنگستان تاشکند به شماره‌های ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵.

در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی خانم دکترسیده اشرف ظفر و دکتر محمد ریاض‌خان

مجموعه‌ای از اشعار میرسیدعلی را در انتشارات وحید به چاپ رسانیدند. آخرین نشانی که از اشعار سید داریم در مجموعه آتشکده وحدت یا دیوان مستانشاه کابلی است که در سال ۱۳۱۵ هجری قمری به چاپ رسیده است و شاعر تمام ۴۱ غزل شاه همدان را تضمین کرده است. اینک چند نمونه از اشعار میرسید علی همدانی را می‌آوریم:

خاک سر کوی او شاه و گدا و امیر
آینه روی او کون و مکان وجود
سابقه فضل او مظهر نوح و خلیل
صاعقه قهر او مهلک عاد و ثمود
کاتب حکمت کشید خط حروف حدوث
شحنه غیرت بشست صورت بود و نبود
قطره به دریا شده مطلق بیجا شده
بحر محیط قدم قید شده در حدود
دید علائی عیان بر ورق کاینات
جمله ذرات کون پیش رخش در سجود

ولهایضاً

نقاب کبریا روزی اگر از روی بگشاید
هزاران بیدل شیدا ز هر سویی به رقص آید

نسیم زلفش ار بر کوی مشتاقان گذر سازد

حریق نار هجران ز آتش راحت افزاید

به اندوهش بود شادی زیادش از غم آزادی

که اندوهش روان بخشد به یادش روح آساید

هزاران سردر این سودا که بویی از درش یابند

ولی این گنج را هر مفلسی در خور نمی‌آید

علی چون درخور یادش نه‌ای رونوحه کن برخود

کسی را شاید این کو دل به غیر او نیالاید

وله ایضاً

میان آب حیاتی و آب می‌جویی

فراز گنجی و از فاقه در تک و پویی

تو کوی دوست همی جویی و نمی‌دانی

که گر نظر به حقیقت کنی تو آن کویی

رخی که آینه بنموده است نیز از تست

چه نیک در نگری اصل و فرع آن رویی

گلی ز گلشن وصلی فتاده اندر خاک

میان گلخن حرص و حسد چه می‌پویی

به بزم مجلس خاصش علائیا نفسی

رهت دهند اگر دست دل ز خود شویی

رباعی

عـیب است بـلند بـر کشـیدن خـودرا　　وز جـــمله خـــلق بـــرگزیدن خـــود را
از مـــردمک دیـــده ببـــاید آمـــوخت　　دیـدن هـمه کس را و نـدیدن خـود را

وله ایضاً

نــه دیـده بـود کـه جستجویش نکـند　　نــه کـام و زبـان کـه گـفتگویش نکـند
هــر دل کــه درو مــهر الهــی نــبود　　گــر پـیش سگ افکـنند بـویش نکـند

وله ایضاً

گــر مــهر عــلی و آل بـتولت نـبود　　امــید شفــاعت ز رســولت نــبود
گــر طـاعت حق جمله بـر آوردی تـو　　بــی مــهر عــلی هـیچ قـبولت نـبود

وله ایضاً

غمنــاکــم و از در تــو بـا غـم نـروم　　جــز شــاد و امــیدوار و خــرم نــروم
از درگــه هــمچو تــو کـریمی هـرگز　　نــومید کسـی نـرفت مـن هـم نـروم

سبک نثر میرسید علی همدانی و فهرستی از آثار او که تقریباً در اصالت ارتباط آن به سید تردیدی نیست

میرسیدعلی همدانی دارای آثار فراوانی است که از یکصد و سی اثر تا یکصد و هشتاد و سه اثر از ایشان شمارش کرده‌اند و مجموعه شعری نیز دارد که به آن اشاره کرده‌ایم. کتاب *تحایف‌الابرار* تعداد کتابها و رسالات او را یکصد و هفتاد اثر نوشته است. اما آنچه که در کتابخانه‌های مختلف به دست آمده است به نوشته دکتر محمد ریاض حدود یکصد و ده کتاب و رساله است که در بیشتر کتابخانه‌های دنیا آثار او پراکنده شده است. بعضی از آنها دارای نسخه‌های متعدد و بعضی دیگر یک نسخه از آن باقی مانده است. جعفر بدخشی از قول میرسیدعلی می‌نویسد: «فرمود. مرا در این روزگار کسی نشناخت، ولیکن بعد از فوت من به صدسال طالبان پیدا شوند که از رسائل من فواید گیرند و قدر من بشناسند».

علی همدانی زمانی که می‌خواهد برای مردم بنویسد نوشته‌اش بسیار ساده و شیرین است و زمانی که طرف سخن او به جز مردم معمولی باشد، مشکل و گاهی مصنوع و مسجع می‌نگارد. از سویی دیگر زبان نگارش را با توجه موضوع و مضمون رساله انتخاب می‌کرده است. در رسالات *آداب سفره* و *چهل مقام صوفیه* که دارای مطالبی ساده است، زبانی بسیار بی پیرایه انتخاب کرده است و می‌بینیم در کتاب *ذکریه* و *عقبات* که برای اهل دانش نوشته نثری مصنوع و مسجع به کار برده است. بعضی از آثارش نیز از دل بر آمده و با قلم بر صفحه کاغذ جاری شده است. او در آغاز رساله فتوت خود می‌نویسد: «آنچه زبان وقت املا کند در قلم خواهد آمد و ایمایی کرده خواهد شد» و این نشانه‌ای است از توجه سید به زبانی که آن را به کار می‌برده یعنی

گاه نیز به سبک رایج زمان خود می‌نوشته و سبک آن زمان یعنی قرن هشتم نیز با همین دو شیوه بوده است که ما آن را در آثار میر سیدعلی همدانی می‌بینیم. بزرگترین اثر میرسیدعلی همدانی را باید ذخیرةالملوک دانست.که نثر آن و سبک نگارش کتاب نیاز به پژوهش بسیار دارد و می‌توانید به *سبک شناسی* زنده یاد بهار، *تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران* سعید نفیسی، *تاریخ تحول نظم و نثر فارسی* دکتر صفا مراجعه کنید. در هر حال، می‌توان گفت سیدعلی همدانی دارای سبکی خاص در فارسی نویسی است. اگر چه از تأثیر متصوفه قرون گذشته جدا نیست. یکی از نشانه‌های نثر سید استفاده از آیات قرآن و اخبار رسول خدا(ص) است که آن را با ترکیب فارسی می‌آورد. گاهی همان آیات و اخبار را به صورت نقل قول ذکر می‌کند. گاهی به صورت ترکیب اضافی که در این مورد نوشته‌اش دارای سجع می‌شود. بعضی اوقات برای آنکه اخبار از سخن او مجزا باشد از «که» استفاده می‌کند تا آنچه خود گفته واضح شده و از اخبار جدا باشد. در نقل قصه‌ها و جملات معترضه، زبانش ساده است.

آثار میرسید علی همدانی که در دسترس است

۱. *ذخیرة الملوک* که چندین نسخه از آن در ایران و هند و اروپا موجود است از جمله چندین نسخه خطی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ملک، پنجاب لاهور، سلطنتی برلین، آستان قدس رضوی، فرهنگستان تاشکند، دانشگاه برلین، کتابخانه لیدن، مجلس شورای اسلامی تهران و دهها دانشگاه و کتابخانه دیگر. این کتاب بزرگترین و مهمترین اثر میرسیدعلی همدانی است که موضوع آن علم اخلاق و سیاست مُدُن است و دومین کتابی شمرده می‌شود که به زبان فارسی در سیاست مُدُن تألیف شده. نخست اخلاق ناصری نوشته خواجه‌نصیرالدین طوسی و دومی نوشته میرسیدعلی همدانی. که *ذخیرةالملوک* از جهت لهجه بیباکانه‌ای که دارد میان کتب فارسی کاملاً بی‌نظیر است و با نوشته‌های دیگر قابل قیاس نیست و مسلماً از کتب بسیار مهم فارسی در فلسفه اخلاق و سیاست به شمار می‌رود.

۲. *مرآت‌الطائبین*: نسخه خطی ۴۲۵۰ و ۴۲۷۴ کتابخانه ملک، ۳۸۷۱ مجلس شورای اسلامی، ۳۲۶ دانشکده ادبیات، موزه بریتانیا فهرست ریو جلد دوم ۸۳۶ که به نام حقایق توبه نام برده شده. این رساله که مفصل نیز هست به خواهش سلطان بهرامشاه حاکم بلخ و بدخشان نگاشته شده. یک رساله دیگر نیز برای همین حاکم، سید تصنیف کرده است به نام *بهرامشاهیه* یا *واردات*. بحث کتاب نخستین درباره توبه است و معاصی و تجزیه گناهان کبیره و صغیره و آنچه که باطنی است و راههایی که می‌تواند آن گناهان را از میان ببرد.

۳. *مشارب الاذواق*: که شرح قصیده خمریهٔ میمیه‌ابن‌فارض مصری است که توضیح آن گذشت. نسخهٔ خطی آن فراوان است؛ ولی گویا اصل آن در کتابخانه ایاصوفیا موجود باشد و

دانشگاه تهران نیز از آن کتاب عکسهای فراوانی دارد. با وجود اینکه اشعار ابن‌فارض به نسبت زیادی فلسفی است، شرح سید بر آن اشعار از نظر عرفان نگاشته شده. یکی از زیباترین بحث‌های عرفانی سید در این رساله آمده که محبت عرفانی را در بر می‌گیرد و سید می‌فرماید: «محبت پنج است: محبت نفس و هوا و بقا و کمال آن، دوم محبت محسن، سوم محبت صاحب کمال، چهارم محبت حاصله از تعارف روحانی.» و پنجمی را میان آنها ذکر نکرده است.

۴. *اورادفتحیه*: ۴۲۵۰ ملک، موزه بریتانیا ریو جلد دوم ۸۳۶، ۳۴۱۴ تاشکند، ریو شماره ۲ ـ ۹۳۶، ۱۶۶۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که اوراد و ذکرهای میرسیدعلی راکه برای مریدان و طالبان می‌فرموده است در خود دارد.

۵. سیر *الطالبین*: ۳۲۵۸ دانشگاه تهران، ۴۲۵۰ ملک، ۲۰۳ آستان قدس، ریو ۲ صفحه ۸۳۶، تاشکند ۲۳۳۰، که درباره سیر و سلوک و تصوف و عرفان نوشته شده است.

۶. ذکریه *فارسی*: ۳۹۱۵ دانشگاه تهران، ۳۸۷۴ تاجیکستان، ۲۳۳۲ تاشکند، درباره فواید ذکر و اوراد.

۷. مکتوبات *امیریه*: ۴۲۵۰ ملک، ۲۳۵۸ تاشکند، ریو ۲ صفحه ۸۳۶، شامل حداکثر سی و یک مکتوب خطاب به پادشاهان و بزرگان و دوستان و مریدان.

۸. *عقلیه*: ۴۲۷۴ ملک، ۳۲۵۸ دانشگاه تهران، ریو ۲ صفحه ۸۳۶، ۳۳۴۰ تاشکند، ۷۳۶ تاجیکستان. در فضیلت عقل انسانی با توجه به آیات قرآن، در بیان عقل و اسامی آن.

۹. *داوودیه*: ۴۲۵۰ ملک، ۳۲۵۸ دانشگاه تهران. دارای سه برگ فقط در واقع وصیت نامه‌ای است که سید برای یکی از مریدان یا دوستان خود به نام داوود نوشته است در آداب و سیر اهل کمال.

۱۰. رساله *بهرامشاهیه*: ۴۱۹۵ دانشگاه تهران، ۴۲۵۰ ملک، ۲۳۷۴ تاشکند، از نامه‌های سید به حاکم بدخشان که شامل پند و اندرز است.

۱۱. رساله موچلکه: ۴۲۵۰ کتابخانه ملک، موچلکه به معنی کوچک و ظریف و قشنگ و آبدار

است و لقبی بوده است برای یکی از ارادتمندان سیدعلی همدانی، این رساله را سید در چهار برگ تصنیف کرده است. داستانش آن است که در نماز عشا موچلکه پشت سر سید نماز می‌خوانده است و معنی بعضی آیات را نمی‌فهمد. به همین جهت سید این رساله را برای او نوشته و آیات را شرح کرده است.

۱۲. *واردات امیریه:* ۴۲۵۰ ملک، ۳۲۵۸ دانشگاه تهران، ۲۸۹، مشهد، ۲۳۵۳ تاشکند. این رساله در سال ۱۳۳۲ هجری در دهلی چاپ شده است. سیدآن را در هفت برگ نوشته است. با نثری مسجع و گاه مقفی. شامل واردات کیفیات روحی شخص سید. می‌گویند بهرامشاه خلاصه‌ای از واردات را هر روز به عنوان ورد با خود می‌خوانده است.

۱۳. *ده قاعده:* ۴۳۷۴ ملک، ۳۹۱۵ و ۱۰ نسخه دیگر دانشگاه تهران. ریو جلد دو صفحه ۸۳۶ بریتانیا، این رساله ترجمه آزاد فارسی از اثر شیخ نجم‌الدین کبری است که مفهوم آن بحث درباره حقیقت اصول ده‌گانه سالکان گروه کبرویه می‌باشد.

۱۴. *چهل مقام صوفیه:* ۴۲۵۰ ملک، ۵۸۸ خانقاه ذهبیه شیراز، ریو جلد ۲ صفحه ۸۳۶. درباره چهل مقام صوفیه که بایست آن را دانست تا قدم سالک درکوی تصوف درست باشد.

۱۵. *منامیه:* ۲۸۳۰ و دو نسخه دیگر کتابخانه دانشگاه تهران، ۴۲۷۴ و یک نسخه دیگر ملک، ۳۳۴۷ تاشکند: این رساله دارای هفت برگ است. مفهوم آن در بیان و کیفیت تعبیر خواب و رویا می‌باشد.

۱۶. *همدانیه:* ۳۲۵۸ دانشگاه، ۷۲۷۴ ملک، ریو جلد دو صفحه ۸۳۶. یکی از مریدان درباره همدان سؤالی کرد و سید ۴ برگ درباره تفسیر ۳ نوع معنی آن نوشته است که بیشتر به معنی عرفانی توجه دارد.

۱۷. *رساله اعتقادیه:* ۴۲۷۴ ملک، ریو جلد ۲، ۸۳۵ و ۸۳۶، ۱۶۶۶ دانشگاه. دارای هشت برگ و بحث درباره مبانی اعتقادات مسلمانان.

۱۸. *مصطلحات صوفیه:* ۴۰۵۶ ملی ملک، ۳۴۶ دانشکده ادبیات، فهرست بلوشه

کتابخانه ملی پاریس صفحه ۱۵۷، در سال ۱۹۰۴ میلادی حافظ شمس‌الدین احمد در هند به چاپ رسانید. مشتمل بر معنی ۳۰۰ لغت و اصطلاح صوفیانه.

۱۹. *رساله عقبات یا قدوسیه*: ۴۲۵۰ ملک، ۴۸۳ تاجیکستان، ۶۷۱ دانشگاه تهران به نام قدوسیه: این رساله به خواهش پادشاه کشمیر نوشته شده است و سید به او پند و اندرز داده است و عقبات پادشاه اسلام را چهار چیز ذکر کرده است. بخل و تکبر و ستم و ریاستی که بدون ترس از خدا باشد. یعنی پادشاه اسلام باید از آنها بر حذر بوده و پادشاهی را با تقوی و پرهیزکاری توام داشته باشد.

۲۰. *رساله مشیّت*: ۴۲۵۰ ملک، ۳۴۶ دانشکده ادبیات، ۳۲۵۸ مرکزی دانشگاه، فهرست ریو جلد ۲ صفحه ۸۳۷، تاجیکستان ۲۱۹۰، تاشکند ۲۳۴۸ برای راهنمایی سالکان راه خداوند و اینکه سالک باید تن به رضای الهی و مشیت او بدهد.

۲۱. *حقیقت ایمان*: ۴۲۵۰ ملک، ۳۲۳۸ تاشکند، بحث درباره ایمان صوفیه و نه ایمان ساده مسلمانی. چه ایمان ایشان فقط ظاهری نیست؛ بلکه اندیشه در کاینات و تحیر و محوشدن در تجلیات ذات حق است.

۲۲. *رساله مشکل‌حل*: ۴۲۷۴ ملک، ۲۴۶ دانشکده ادبیات، ۲۲۵۸ دانشگاه تهران در سه برگ در شرح «ای مشکل‌حل و حل مشکل» در بیان مشکلات عرفان و معرفت خداوندی اعم از معرفت به حد ایمان، معرفت استدلالی و معرفت شهودی.

۲۳. سیر و *سلوک (حق‌الیقین)*: ۴۲۵۰ ملک، ۱۶۶۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه درباره مراتب سیر و سلوک سالکان و احوال اهل تصوف و عرفان.

۲۴. *حل‌الفصوص*: ۲۱۱۴ دانشگاه، فهرست ریو جلد ۲ صفحه ۸۳۵، ۸۳۶، تاشکند ۲۲۲۷ به نام حل الفصوص‌الحکم. رساله در ده برگ نوشته شده است مطالب عرفانی ابن‌عربی را خلاصه و شرح کرده است.

۲۵. نسبت خرقه درویشی *(فقریه)*: ۳۸۷۱ کتابخانه مجلس، ۴۲۷۴ ملک، فهرست ریو

جلد ۲ صفحه ۸۳۵ و ۸۳۶ زیر نام رساله فتوحیه، تاشکند ۲۳۱۴ زیر نام خضرشاهیه: شامل وصیت میرسیدعلیٰ به ملک خضرشاه حاکم کنار.

۲۶. درویشیه: ۳۴۶ دانشکده ادبیات، ۷۸۷۰ مکتب الرضا رامپورهند، کتابخانه مرکزی دانشگاه رساله مشقیهٔ درویشیه، ۴۲۵۰ ملی ملک، فهرست ریو جلد دو ۸۳۶، توضیح درباره مسلک درویشی و احوال درویشان و اهمیت تربیت نفس یا جهاداکبر.

۲۷. *انسان نامه (قیافه نامه)*: ۳۸۲۹ دانشگاه تهران، فهرست ریو جلد ۲، ۸۳۶، دفتر هند - لندن ۳۰۵۷ جلد دوم، بادلیان ۱۲۴۱، تاشکند ۲۳۷۰، تاجیکستان ۱۹۶۴. این رساله دارای ۱۴ برگ است. در همان مایه کتاب ذخیرةالملوک به اسم علم قیافه شناسی.

۲۸. *رساله وجودیه*: ۴۲۷۴ ملک، ۳۴۶ دانشکده ادبیات، ۱۸۴ دانشگاه تهران. این رساله در چهار برگ نوشته شده است که در آن سخن از وجود و بحثهای عرفانی در این زمینه است.

۲۹. فتوتیه *(فتوت‌نامه)*: فهرست ریو جلد دوم، فهرست بلوشه پاریس ۱۹۷، ۳۲۵۸ کتابخانه دانشگاه، ۴۲۵۰ ملی ملک، ۲۷۹۴ کتابخانه علی پاشا استانبول، در نشر معارف اسلامی و آداب و سنن جوانمردان از دیدگاه تصوف.

۳۰. *فی‌السواد الالیل و لیس الاسود*: ۲۳۵۵ کتابخانه مرکزی، نسخه اصلی در موزه بریتانیا و منحصر به فرد است. این سوال مطرح می‌شود، اگر چه خالق افعال، خدای تعالی است ولی به علت دارا بودن قدرت، آزادی و اختیار ما مسئول گناهان هستیم و درباره سرچشمه گناهان.

۳۱. *رساله سوالات*: ۳۳۳۹ کتابخانه دانشگاه (میکروفیلم)، محتوی ۱۰ سوال کلامی و جواب مختصر آنها.

۳۲. *معاش السالکین*: فهرست ریو جلد ۲ صفحه ۸۳۶، این رساله را برای یکی از مریدان خود به نام حاجی قوام‌الدین بدخشی نوشته. او چهل سال همراه علی همدانی بوده. به هنگام درگذشت نیز در کنارش بوده و وصیت تدفین او را در ختلان عملی کرده. بحث درباره حلال و حرام است.

۳۳. *شرح مرادات حافظ:*

نسخه خطی شماره ۷۷۶۳ موزه بریتانیا که تاکنون منحصربه فرد شناخته شده است. از این نسخه یک میکروفیلم به شماره ۳۲۹۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد.

این رساله کوچک که با ضمایم خود ۸ صفحه می‌شود میان اوراق دیباچه گل اندام بر دیوان حافظ قرار دارد؛ آن هم فقط در یک دیوان که معتقدند آن را خواجه محمد گل‌اندام معاصر وی جمع آوری کرده است. دیباچه مذکور را زنده‌یادان علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی در مقدمه دیوان حافظ خود آورده‌اند و اصل اشعار حافظ که به دست خواجه محمد گل اندام جمع آوری شده است با دیوان چاپی مرحوم قزوینی و قاسم غنی اختلافی بزرگ ندارد. فقط در آخر آن چند قطعه آورده شده است که متضمن تاریخ وفات خواجه است که سال ۷۹۱ هجری را به عنوان سال درگذشت خواجه مرقوم داشته‌اند. در حالی‌که معمولاً سال ۷۹۲ هجری در مورد وفات خواجه مورد اتفاق پژوهشگران است. پس از آنکه دیباچه به خاتمه می‌گراید ترجمه *مرادات* دیوان حافظ آغاز می‌گردد و این ترجمه همان است که ما به بهانه آن این رساله را تهیه کرده‌ایم و به دو صورت آن را مطرح نموده‌ایم. علاوه بر شرح مرادات یک غزل از حافظ

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود — وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود

شرح شده است و چگونگی انشای آن را نویسنده بر شمرده است. سپس مطالبی درباره اسم و لقب حافظ، درباره پدرش و مرشدان او آورده شده است که ظاهراً نوشته محمد گل اندام و یا دیگری است و در آن ۸ برگ فقط اصطلاحات و مرادات عرفانی حافظ از آن میرسیدعلی همدانی است. علامه محمد قزوینی احتمال می‌دهد که اسم محمدگل‌اندام واقعی نباشد؛ ولی به هر حال داوری درباره آن با آنچه که امروز در دست است هنوز ممکن نیست. مطلب عمده در این رساله که مانند تمام رسالات سید مختصر و کوتاه است، شهرت و مقام حافظ شیراز است که در

دوران زندگی خود مورد توجه تمامی مردمان بوده است از شاهان پارس تا دورترین نقـاط هندوستان، چه مردم معمولی و چه بزرگانی سرشناس مانند علی همدانی که پنج یا شش سال هم قبل از خواجه درگذشته. چنین مردی مرادات و معنی عرفانی کلام وی را توضیح داده است.

سید اشرف جهانگیر سمنانی که ذکرش گذشت یکی از مریدان و یاران میرسیدعلی همدانی است که بیش از ۴۰ سال با او جهان را سیاحت کرده است. از ایشان کتابی باقی مانده است به نام لطایف‌اشرفی و در آن کتاب درباره مسافرت میرسیدعلی همدانی به شیراز و مهمان حافظ بودن و چگونگی تهیه شرح مرادات حافظ مطالب جامعی آورده است.

در هر حال مسلم است مرادات دیوان حافظ نوشته علی همدانی است اما داستان شرح آن بیت حافظ که یاد کردیم احتمال دارد از جمع کننده مرادات باشد. این که رساله را سید شخصاً نوشته یا به یکی از مریدان املاء کرده است معلوم نیست ولی شیوه نثر آن و استفاده و کاربرد از لغات مانند نثر سید است.

چنانکه در معرفی رسالات معروف میرسید علی همدانی آوردیم، او رساله‌ای دارد به نام *اصطلاحات صوفیه* یا *مصطلحات صوفیه* که مشخصات آن را در کتابخانه‌های مختلف جهان بر شمردیم. رساله مذکور معنی متجاوز از ۳۰۰ لغت و اصطلاح صوفیانه را در بر گرفته و سید درباره هر یک از آنها با توجه به مشرب خود توضیحاتی داده است. بیشتر لغات و مصطلحات همان است که در نظم و نثر صوفیان به کار برده شده سید در آغاز رساله می‌نویسد منظور از این تألیف رفع اشکالات مردم است در فهم اصطلاحات. نثر میرسیدعلی در این رساله بسیار ساده و قابل فهم است. ظاهراً بعد از تألیف رساله *مصطلحات صوفیه* با آثار حافظ انس پیدا کرده است. او نیز به این مسئله توجه می‌کند که میان مصطلحات صوفیه با مصطلحاتی که حافظ برای بیان مطالب عرفانی انتخاب کرده است فرق بسیار است و به همین جهت با مرید خـود کـه در جهانگردیها همراه می‌برده است روانه شیراز می‌شود و به نوشته سید اشرف جهانگیر سمنانی به خانه حافظ می‌رود. خواجه و سید درباره مصطلحات با هم سخن می‌گویند و خواجه شیراز مراد

خود را ازکار برد عارفانه لغاتی که در غزلیات او فراوان به کار برده شده است بیان می‌کند و رساله *مرادات* همان است که پایه آن در ملاقات آن دو بزرگ ریخته شده است. اینک می‌پردازیم به متن رساله *مرادات* به صورت کامل و عکس خطی آن و در پی آن زمانی که تمام متن رساله را آوردیم و به تجزیه واژه‌هایی که در رساله میرسیدعلی آورده و معنای آن.

درباره شرح غزلی که مطلع آن را یاد کردیم مولوی عبدالمقتدر اعتقاد دارد غزل در بیان داستانی است از زندگی سلطان غیاث‌الدین‌بن‌اسکندر که میان ۷۷۵ تا ۷۶۷ پادشاه بنگاله بوده است. آن مولوی می‌نویسد. سرو و گل و لاله اسامی سه کنیز آن پادشاه بوده است. در حالی‌که دیگران نوشته‌اند حاکی از عشق پادشاه به سه دختر وزیرش به همان اسامی بوده است (*از سعدی تا جامی*، صفحه ۳۸۳) داستان را چنین می‌گویند: مصرع اول این مطلع را پادشاه بنگاله سروده بود؛ ولی نتوانست مصراع دوم آن بیت را بسراید. سلطان شعر دوست بود و از سویی دیگر نام حافظ و عطر شعر او در آسمان بنگاله موج می‌زد. لذا وزیر خود را با هدایا به شیراز فرستاد تا از خواجه بخواهد مصراع دوم را بیان فرماید و به بهانه آن خواجه را دعوت کند تا به سرزمین بنگال سفر نماید.

خواجه شیراز که دلِ‌خوشی از سفر نداشت از قبول دعوت عذر خواست. اما نه فقط مصراع دوم مطلع را سرود؛ بلکه غزلی شیوا به دنبال آن مطلع انشا کرد که در دوبیت آن نام دیار و شهریار آن را آورده است.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند	زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث‌الدین	غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود

در رساله *مرادات* ثلاثه غساله را نیز توجیه می‌کند و معنای آن را می سه ساله می‌داند و این شعر حافظ را نیز به استناد می‌آورد.

می سه ساله و محبوب چارده ساله　　　همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

توضیح درباره مرادات حافظ

ترجمه مرادات دیوان حضرت خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه نقل است از حضرت امیرکبیر امیر سیدعلی همدانی قدس‌سره‌السّامی بدانکه میخانه و بتکده و شرابخانه باطن عارف راگویند که از خقایق و شوق الهی با خبر باشد ترسا مرد روحانی راکه صفت ذمیمه نفس اماره تبدیل یافته باشد بنفس لوامه که متصف بصفات حمیده باشد ترسابچه الهام غیبی راگویند که از عالم غیب در دل سالک فرود آید بت و شاهد تجلی معنی راگویند که در صفت ماورای صفت سالک ظاهر شود و دیر و خرابات عالم معنی عارف راگویند گبر و کافر کسی راگویند که موحدو یکرنگ باشد که روی از ما سوی الله تافته باشد می‌ذوق و شوق راگویند که از اول مشاهده انوار غیبی ادراک معنی کند زنار علامت یکرنگی و یکجهتی در دین متابعت راه یقین باشد کنیسه و کلیسا و کنشت عالم شهود راگویند یار و محبوب و دوست حقیقه روحی راگویند غمزه و بوسه فیض و جذبه باطنی راگویند که نسبت بر سالک واقع شود و هر جا که لب و دهان گویند صفت حیات باشد قلاش و قلندر اهل ترک راگویند چشم و ابرو صفت جمال و کمال الهام غیبی را گویند مست و شهید اهل «جذبه» راگویند خمّار و باده فروش پیرو مرشد کامل راگویند و الله اعلم بالصواب. ایضاً شرح ساقی حدیث سرو، گل و لاله می‌رود. شرح این بیت تعلق بقصه‌ای دارد که روزی پادشاه بنگاله برای تفرج سوار شده بود. در خانه وزیر سه دختر بودند نام یکی سرو و نام دویم لاله و نام سیم گل بود ایشان هر سه خواهران بجهة دیدن بر بام رفته بودند و پادشاه را دیدند و به نظر پادشاه هم افتادند باز پادشاه در باغ آمد و مجلس ساخت وزیر را ساقی کرد و فرمود ساقی حدیث سرو گل و لاله می‌رود بعد از آن فرمود که مصراع این که بگوید هیچکس

گفتن نتوانست بعضی گفتند که شاعری در شیراز است اگر کسی پیش او برود مصراع دویم بگوید پادشاه وزیر را تعیین کرد و بسیار تحفه به حضرت حافظ فرستاد و بعد از مدتی وزیر پیش خواجه رسید و تحفه را پیش وی نهاد حضرت خواجه حافظ تحف را بفقرا داد و فرمود که برای چه کار آمده وزیر مذکور تمام کیفیت را عرض کرد که یک مصراع پادشاه انشا فرمود. دوم مصراع گفتن کسی می‌نتواند حضرت خواجه حافظ همان روز این غزل انشا فرمودند یک غساله بود که سه دختر داشت نام یکی سرو و نام دویم گل و نام سیوم لاله ثلاثه غساله به اعتبار آنکه می سه ساله را ثلاثه غساله می‌گویند چنانچه خواجه حافظ در جائی دیگر گفته‌اند بیت

می سه ساله و محبوب چارده ساله　　همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

به اعتبار آنکه سه پیاله می‌خورند و یا شش و آن آب انگوریست که چون اول پیاله بخورد همچو سرو روان گردد و در پیاله دویم همچو گل بشکفد و در پیاله سیوم همچو لاله بگردد و مراد ثلاثه غساله سه کرت به محلوج پاک کردن که غسالان مرده را می‌شویند از لوث و کلمه شهادت می‌گویند آنچنان که ریب و هیات و هستی را می‌شویند و مراد سه حال بچگی و جوانی و پیری است ایضا ساقی مراد مرشد که ذات جمال لایزالی باشد که پرورنده درون عارفانست و محبوب مراد جای دوستی گرفتن که حق سبحانه و تعالی باشد که دوستی و سالکان را به نظر خود کشنده و جاذب است مطلوب مراد جای طلب است که چیزی که در ذات ذوالجلال باشد که خواهش کننده است مرطالب را بسوی خویش مقصود مراد جای مقصد تجلیات حقیقی لم‌یزل باشد که خدای تعالی تبارکست و همه ازوست ماه صیام مراد عقلتست که باطنی باشد مادامیکه معرفت عالم‌الغیب روی ننموده باشد ماه صیام است عید مراد اتصال محبوب حقیقی باشد که آنوقت مقصود کلیات با فرحت است مرعارفان را بهار مراد شوق و ذوق سالکان باشد که ایشان را فرحت ما سوی‌الله غیری نیست که آن ساعت بهار عاشقان حقیقی است در ولایت بوقت بهار مردمان جمع شده در باغ می‌نشینند و غزل می‌گویند و آن وقت خوشی وخرمی است و در شراب و کباب بزم می‌سازند میخانه مراد جای شراب چکانیدن آن شراب تجلیات الهی باشد که انوارش بنظر

عارفان حقیقت می‌تابد و ایشان همیشه بدو ناظر و حاضراند و این مرتبه اولیا و انبیاست شراب مراد معرفت حق سبحانه و تعالی که دقت دل عارفان و سالکان فانی حقیقت است و راز مراد محبت حق جلّ و علا باشدکه در دل ایشان مخفی است و علی‌الدوام صمم و بکم هستند قدح مراد فیض محبت حق تعالی و آن حقیقی است نه مجازی و هیچگاهی مبدل و متغیر نمی‌شود و مجموعه است و وصال مراد روح صفت شده در مقامی باشد که میان او و میان خدایتعالی هیچ حجابی نمانده باشد فراق مراد محبت محبوب حقیقی به غایت کشنده باشد که او به مراد رسید و تجلیات الهی به وی روی ننموده است و جمعیت بخاطرش نرسیده باشد آن فراق است راز معشوق مراد ذات حق سبحانه و تعالی است که عاشقان صادق را بخود کشانست عاشق مراد آنکه به عشق معشوق حقیقی مستغرق شده مدام به او منتظر و نگران باشد و بجور و به جفای او صابر و متحمل بارگران و رنج و راحت او راضی باشد گل مراد آنکه خوشبوی و خوشخوی باشد آن حق تعالی است که همه عطریات را باد صبا که یکی از حلقه بگوشان است گل بیزی می‌کند بلبل مراد عارف فانی است که مدام به ذکر حق و در فکر اوست و از نفس اماره فارغ‌البال گشته بیاد حق تعالی مشغول است و ایشانرا شبخیز و سحر خوان نیز خوانند وطالب مراد مطلوب آمده و دوش مراد عمر گذشته را نامند و وقت ماضی را نیز گویند و آب مراد تجلیات است که عارفان و سالکان شب و روز بلکه لحظه و لمحه طالب‌اند و صبا مراد آنکه میان عاشق و معشوق میانجی و خبری میاورد و معنی مهتر جبرئیل علیه‌السلام را نامند و پیغمبر صلی‌الله علیه و سلّم را فرود آید و نیز بروآیتی حضرت حق سبحانه و تعالی و جناب حضرت محمد را صلی‌الله علیه و سلم عاشق و معشوق گویند بدین سبب صبا را به پیک منسوب و قرار دادند و بوی معشوق به عاشق رساند چنانچه بوی پیراهن مهتر یوسف علیه‌السلام به حضرت یعقوب علیه السلام رسیدی و رقیب مراد نفس اماره باشد تا که نفس اماره را بخود نپردازد روی محبت معشوق نه بیند و نیز رقیب محافظ محبوب است پیرمغان و مغبچه مراد مرشد حقیقی باشد که راهنمای راستی است و سعی او تا به حدیست که به اقصی الغایت رسانیده و حواس خمسه را ازو دور ساخته تا بکل بکمال

مراد رساند تا هدایت لم‌یزلی به او ملحوظ گردد و خط و خال و زلف و ابروی و مژگان و ذنخ و غبغب و ناز و کرشمه و غیرازینها مراد زیبایی است و تجلیّات و انوار ذات حق‌تعالی است مطرب مراد عارف سالک باشد که ایشان ترنم و غلغله ذکر و توحید می‌سرایند عشق مراد فانی شدن در محبت حق تعالی است و بیخبر گشتن از هستی خود و عشق کامل آنگه شود که دو سه چیز نماند اول عقل دوم شرم سیوم قرار و حافظ تخلص است و شمس مراد حافظ فتح‌الله و استماع چنان شد که امی بود و کلامش لسان‌الغیب است او مست ساقی لم یزل بود و محتسب مراد زاهدان و صوفیان که مانع خواجه‌اند و مرشد خواجه سه کس‌اند حضرت شیخ‌الاسلام شیخ احمد جام و دویم حاجی قوام‌الدین و سیوم شیخ شهاب‌الدین و محبوب مجازی او نیز سه کس بودند. سلمی و خواجه عبدالصمد و آصف است و پدر بزرگوار خواجه مفتی معتبر شیراز بودند و شیراز مراد عالم علوی باشد که جبروت و لاهوت عرش الله تعالی است و جام مراد پیاله فیض‌الهی باشد و مراد دل نیز نام مقامی است که مسکن حضرت شیخ احمد جامیست و ساقی و مغبچه نیز مراد محبوبست.

تفسیر میرسیدعلی همدانی ازکلمات عارفانه حافظ شیراز

میخانه، بتکده و شرابخانه = باطن عارف

ترسا = مرد روحانی که نفس لوامه متصف به صفات حمیده داشته باشد

ترسابچه = الهام غیبی که در دل سالک فرود آید

بت و شاهد =تجلی معنی که در ماورای صفت سالک ظاهر شود

دیر و خرابات = عالم معنی عارف

گبر و کافر = انسان موحد و یکرنگ و روی از ما سوی الله تافته است

می =ذوق و شوق

زنار = علامت یکرنگی و یکجهتی

کنیسه، کلیسا، کنشت = عالم شهود

یار، محبوب و دوست = حقیقه روحی

غمزه و بوسه = فیض و جذبه باطنی واقع شده بر سالک

لب و دهان = صفت حیات

قلاش و قلندر = اهل تَرک

چشم و ابرو = صفت جمال و کمال الهام غیبی

مست و شهید = اهل جذبه

خمار و باده فروش =پیر و مرشد کامل

می سه ساله =ثلاثه غساله

ثلاثه غساله = سه حال بچگی و جوانی و پیری

ساقی = مرشدی که ذات جمال لایزالی و پرورنده درون عارف است

محبوب = جای دوستی گرفتن

مطلوب = جای طلب است چیزی که در ذات ذوالجلال است

مقصود = جای مقصد تجلیات حقیقی لم‌یزل

ماه صیام = عقلتست که باطنی باشد و زمانی است که معرف عالم‌الغیب روی ننموده باشد

عید = اتصال محبوب حقیقی که آنوقت مقصود کلیات با فرحت است مرعارفان را

بهار = شوق و ذوق سالکان است که ایشان را فرحت ماسوی‌الله غیری نیست

میخانه = جای شراب چکانیدن است. شرابِ تجلیات الهی که انوارش به نظر عارفان حقیقت می‌تابد

شراب = معرفت حق سبحانه و تعالی

راز = محبت حق جلّ و علا است و در دل ایشان مخفی است

قدح = فیض محبت حق تعالی که حقیقی است و تغییر نمی‌کند

وصال = روح صفت شده در مقامی که میان او میان خدا هیچ حجابی نیست

فراق = محبت محبوب حقیقی به غایت کشنده است که به مراد رسید و تجلیات الهی به وی روی ننمود

معشوق = ذات حق سبحانه و تعالی که عاشقان صادق را بخود کشانست

عاشق = آنکه به عشق معشوق حقیقی مستغرق شده و به جور و جفای او صابر

گل = آنکه خوشبوی و خوشخوی باشدو آن حق‌تعالی است

بلبل = عارف فانی است که مدام به ذکر حق است = شب خیز و سحر خوان

طالب =مطلوب

دوش = عمر گذشته

آب = تجلیات است که عارفان هماره طالب‌اند

صبا = آنکه میان عاشق و معشوق میانجی است وخبری می‌آورد

صبا = پیک که بوی معشوق به عاشق می‌رساند

رقیب = نفس اماره و محافظ محبوب

پیرمغان و مغبچه = مرشد حقیقی است که راهنمای راستی است

خط و خال و زلف و ابروی و مژگان و ذنخ و غبغب و ناز و کرشمه = زیبایی و تجلیات و انوار ذات حق تعالی

مطرب = عارف سالک است که ترنم و غلغله و ذکر و توحید می‌سرایند

عشق = فانی شدن در محبت حق تعالی است

حافظ = تخلص

شمس = حفظ فتح‌الله

محتسب = زاهدان و صوفیان که مانع خواجه‌اند

مرشد خواجه سه نفرند: شیخ احمد جام، حاجی قوام‌الدین، شیخ شهاب‌الدین

محبوب مجازی سه نفرند: سلمی، خواجه عبدالصمد و آصف

شیراز = عالم علوی است که جبروت و لاهوت عرش‌الله تعالی است

جام = پیاله فیض الهی است

ساقی و مغبچه = محبوب

مراددل = نام مقامی که مسکن حضرت شیخ احمد جامیست

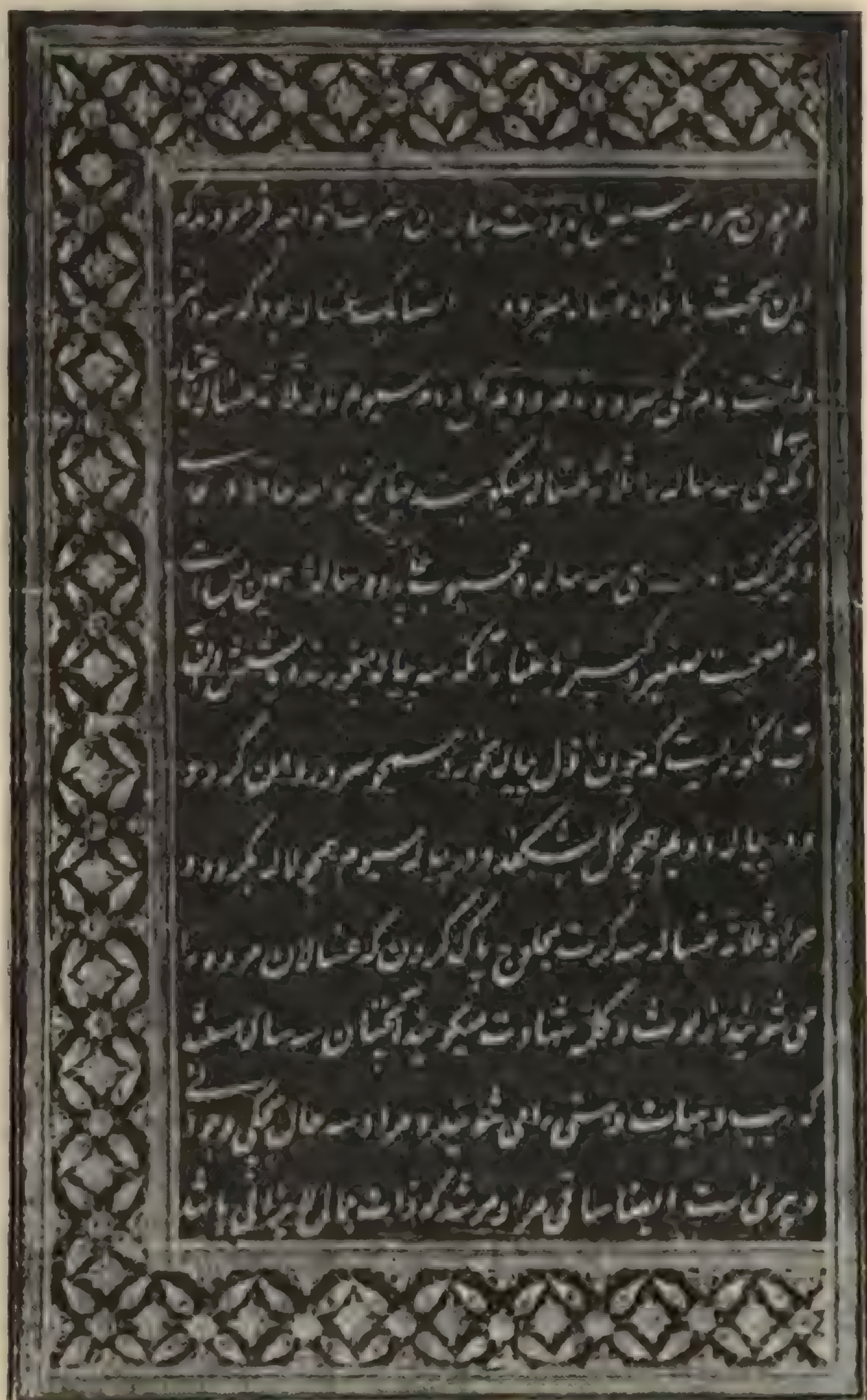


دربارهٔ غزلیّات حافظ که مورد استناد میرسیدعلی همدانی بوده است

در مقدمه حافظ معروف به گل‌اندام که گویا در دوران حضرت خواجه حافظ و یا بلافاصله بعد از ایشان بوسیله محمدگل‌اندام جمع‌آوری شده، البته برابر با فرموده قدما. چنانکه نوشتم رساله کوچکی وجود دارد به خط همان کاتب بنام شرح مرادات حافظ، این نسخه منحصر به فرد است و اگر علامه قزوینی و دکتر قِاسم غنی که خدایشان رحمت کند به آن دست نمی‌یافتند تاکنون باز هم در فراموشی مانده بود، با یاری خداوند تصویری از آن دستنویس که در کتابخانه موزه بریتانیا در لندن نگهداری می‌شود بدست آوردیم که عیناً در کتاب حاضر می‌آوریم. بعد دانستم که عکسی از آن نیز در کتابخانهٔ دانشگاه تهران وجود دارد.









رسیده بوده باشد آن فلق است و از مشرق اراده ذات حق سبحانه

و تعالی است که عاشقان صادق را مکشوف گشته است عاشق مراد آنکه

[illegible] معشوق حقیقی مستغرق شده و مدام با وی [illegible] و دیگران باشند

ذکر حق تعالی و صبا روح [illegible] با کرامات درج و راحت او راضی

باشد گل مراد آنکه خوشبوی و خوش خوی باشد آن حق تعالی است

از جهت عطریات [illegible] و با صبا که گل [illegible] است گل [illegible]

ملکه بلبل مراد عارف فانی است که مدام ذکر حق [illegible]

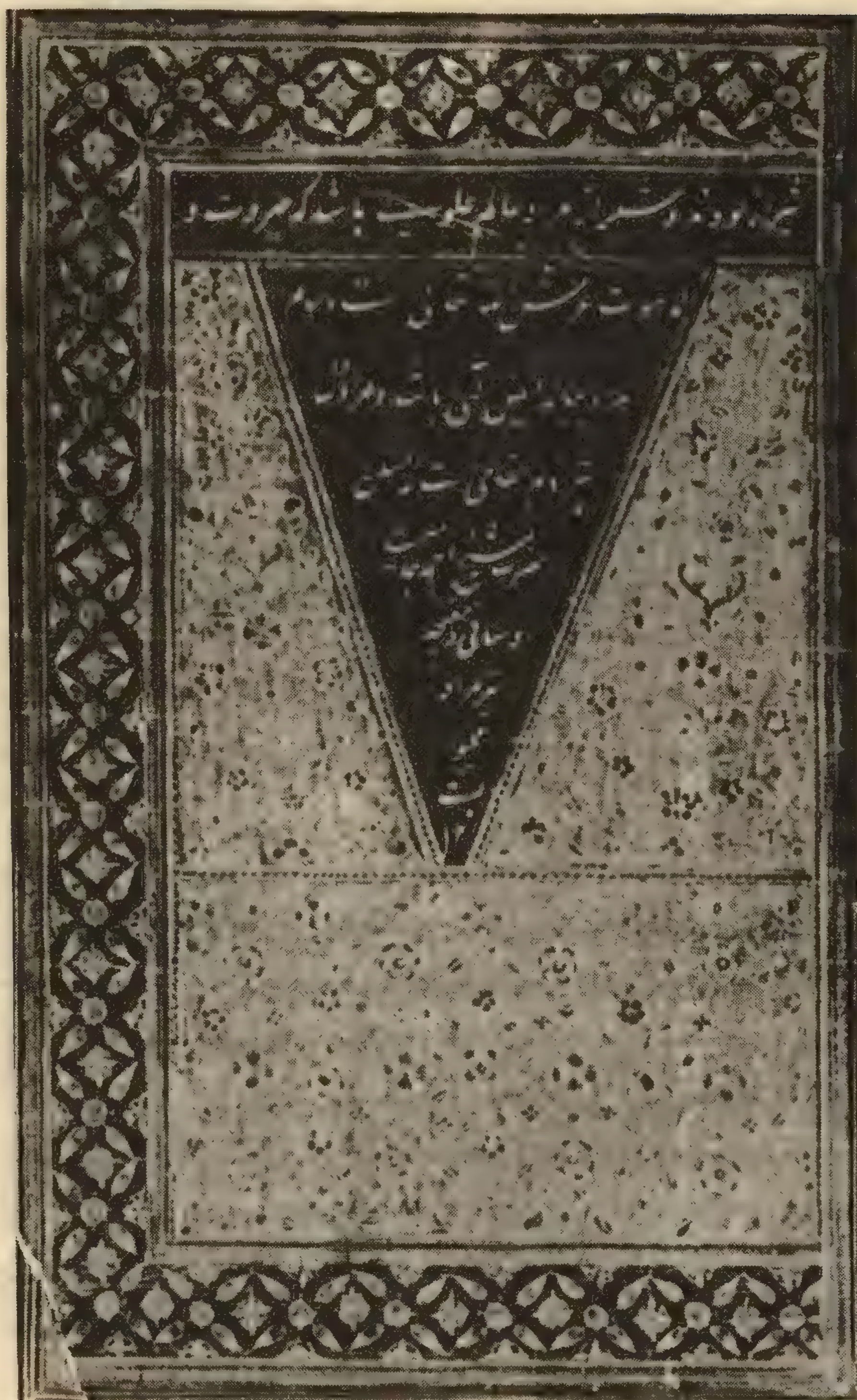
دوست و از نفس [illegible] فارغ البال گشته [illegible] حق تعالی [illegible]

است و [illegible]

مطلوب آمده [illegible]

تیز کرده [illegible] است که عاشقان سالکان [illegible]

بلکه لحظه [illegible] صبا مراد آنکه میان عاشق و معشوق [illegible]



در شرح مرادات چندین غزل از حافظ آورده شده است که بعضی از آنها در بیشتر دیوانهای موجود نیست و ما آنها را بدون هیچگونه تصحیح یا دست بردن عیناً آورده‌ایم، در هر غزل تعدادی از واژه‌های صوفیانه حافظ آورده شده است اما در یکی دو بیت شعر، چنین به نظر می‌رسد که خواجه نظر بر تأکید داشته، شاید بتوان گفت این ابیات پاسخ واقعی به تقاضای میرسیدعلی همدانی درباره شرح مرادات است، که آنها را یکبار دیگر تکرار می‌کنیم

عشق و شباب و رندی مجموعهٔ مراد است — چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

غرض از مسجد و میخانه‌ام وصال شماست — جز این خیال ندارم خدا گواه منست

درواقع این دو بیت تمام مراد حافظ را از صوفیانه گفتن بیان می‌کند و باز می‌افزایم غزلیات دقیقاً همانستکه در متن آورده شده بدون هیچگونه تصحیح یا تطبیق و یا تغییر.

پی نویس صفحه سوم خط دوازدهم

«نسبت خرقه او هم به رسول‌خدا می‌رسیده است»

خرقه = جامهٔ پارینه و کهنه و پاره دوخته (فرهنگ ناظم الاطباء) هر جامه یا لباسی که از پیش گریبان چاک باشد تکه و پارهٔ پارچه نزدصوفیان از جمله رسوم است، مرید هنگامی‌که خرقه می‌پوشد از درون نیز تغییر کرده و به صاحب خرقه از نظر روحی می‌پیوندد.

رسم بوده است بزرگان اگر بر کسی مرحمت می‌کردند قطعه‌ای از تن پوش خود را به او می‌دادند، نسبت خرقه او هم به رسول خدا(ص) می‌رسیده است به آن معنا است که پیران آن طریقت پشت در پشت از نظر درون و بیرون به حضرت ایشان می‌پیوسته و به جز راه رسول به راه دیگری نمی‌رفته‌اند.

دو نوع خرقه معروف است خرقه ارادت به آن نشان که شیخ بانور بصیرتی که دارد درون مرید را می‌نگرد و چون صداقت او را در طلب حق مشاهده می‌نماید به او خرقه می‌پوشاند تا به وی بشارت دهد به حُسن عنایت خداوند در حقّ او، دوم خرقه تبرک و آن است کـه از راه حُسن‌ظن و تبرک خرقه از پیر می‌گردد و خرقه ارادت دارای ارزشی بیشتر از تبرک است، انواع خرقه بسیار است.

خرقه از دست کسی پوشیدن به معنای مرید کسی یا پیری شدن است و اگر پیری چنین کند نزد صوفیان نشانه ورود مرید در یکی از طریقه‌های صوفیان است.

خرقه بازی کردن زمانی است که صوفی خرقه پوش به وجد و حال آید، خرقه تازه کردن به معنای بیعت با مرشد دیگر است، خرقه تُهی کردن، تعبیری است برای درگذشت مُرشدان،

خرقه در انداختن، کنایه از تسلیم محض است.

صفحه سه خط چهاردهم:

«صاحب انساب ثلاثه»

دوستی با اهل بیت به سه صورت است و با یکی از این راهها به اهل بیت منسوب می‌شود، گروهی تقلیدی هستند، بعضی قلبی و بعضی حقّی، میرسیدعلی همدانی از هر سه راه با رسول خدا(ص) و ائمه طاهرین نسبت داشت، صُلبی که از اولاد ایشان بود، قلبی که شیفته اهل بیت بود و حقّی که به آن پایگاه رسیده بود تا حق داشته باشد و زیباتر از همه آنکه این معنی از چشم خلق مخفی بود تا اینکه شیخ‌علاءالدوله سمنانی آنرا در نامه‌ای افشا کرد به خصوص که نشانهٔ خرقه او را هم از رسول خدا(ص) داد.

صفحه پنج خط اول:

«اجازه ارشاد و خرقه دادند»

آنچنان که اجازه روایت حدیث و اجازات دیگر به اهل علم می‌دهند صوفیان نیز از مُراد خود اجازه ارشاد می‌گیرند یعنی حق دارند مردم را ارشاد کرده و بنام مولا علی‌علیه‌السلام و یا حضرت امام دوازدهم(ع) از مریدان بیعت بگیرند.

صفحه هشت سطر یازدهم:

«تا غیبتی از خود بدست آورد» باین معنا، صوفی تا در برابر مولایش خودببیند خام است و چون خود یا من از میان برخیزد او همه حق شود و این آن زمان است که دیگر خود را نتواند دید، آن حال را غیبت از خود می‌گفتند.

صفحه نه

«سلسله خرقه»

یعنی اندیشه و روح و پیروی او را اگر یکایک به شمارند به سرسلسله طریقه‌ای میرسد که اجازه دادن خرقه داشته است، مانند سلسله کبرویه که سر آن به شیخ نجم‌الدین کبری می‌رسد، پس سلسله پیروان شیخ‌اند که صاحب خرقه و اجازه ارشاد بوده و آخرشان به میرسیدعلی همدانی منتهی می‌شود.

صفحه سیزده:

درباره سماع در متن کتاب توضیح داده شده است.

صفحه سیزده سطر چهارم:

«بدایت ارادت» یعنی آغاز سرسپردن یا دست ارادت دادن.

صفحه سیزده سطر چهاردهم:

«اربعین بگذراند» یعنی چهل روز به ذکری خاص که شیخ تعیین می‌کند مشغول باشد یا کاری بخصوص را انجام دهد یا ندهد، مثلاً حیوانی نخورد یا نخسبد و یا سخن نگوید و مانند آن.

صفحه شانزده سطر نُه:

«سلسله طریقت علی همدانی.... بالاخره سلسله فقر او به حضرت علی‌علیه‌السلام میرسد، این سلسله همان است که گفتیم، پیران ایشان درگذشته دست ارادت مستقیماً به مولا علی(ع) داده بوده‌اند.

صفحه پانزده سطر یک:

فتیان درست است (ف ـ ت ـ ی ـ ا ـ ن).

صفحه بیست و یک سطر چهارم:

«صدوچهل اربعین برآورد یعنی صدو چهل بار و هر بار چهل روز به چلّه نشست و به صورتی که گفتیم ذکری خاص به منظوری خاص انجام داد

صفحه بیست و سه سطر سوم:

«خال او بوده است» خال، خالو همانستکه دائی می‌گوئیم و خاله مؤنث آن به معنی خواهر مادر است.

صفحه شصت و چهار سطر چهار:

«سیاست مُدُن» به معنای چگونگی قوانین اداره کننده شهرها، اصل اندیشه از سقراط و افلاطون و ارسطو است و دو استاد آخر هر دو نوشته‌هایی در این زمینه دارند.

نمونه کاربرد اصطلاحات عرفانی که مورد توجه میرسیّدعلی بوده در غزلیات حافظ:

اصطلاحات‌میکده، صبوحی‌زدگان، دختر رَز، مغبچه، درمیخانه

بود آیا که درِ میکده‌ها بگشایند	گره از کار فرو بسته ما بگشایند
به صفای دل رندانِ صبوحی زدگان	بس در بسته به مفتاح دعا بگشایند
نامهٔ تعزیت دختر رَز بنویسید	تا همه مغبچگان زلف دوتا بگشایند
گیسوی چنگ ببّرید بمرگِ میِ ناب	تاحریفان همه خون از مژها بگشایند
در میخانه به بستند خدایا مَپَسَند	که درِ خانه تزویر و ریا بگشایند

اصطلاحات،باد صبا، چشم نرگس، بلبل، خرابات

نَفَس باد صبا مشک فشان خواهد شد — عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد
ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد — چشم‌نرگس به شقایق نگران خواهد شد
این تطاول که کشید از غم هجران بلبل — تا سراپردهٔ گل نعره زنان خواهد شد
گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر — مجلس وعظ درازست و زمان خواهدشد
ای دل ارعشرت امروز به فردا فکنی — مایه نقد بقا را که ضمان خواهدشد
مطربا مجلس انسست غزل خوان و سرود — چندگویی که چنین رفت و چنان خواهد شد
حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود — قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد

اصطلاحات،رطل‌گران، گلبانگ، می‌مغانه، مُغان، رهزن، زلف

راهی بزن که آهی برساز آن توان زد — شعری بخوان که با او رطل گران توان زد
بر آستان جانان گرسر توان نهادن — گلبانگ سر بلندی بر آسمان توان زد
در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی — جام می مُغانه هم با مغان توان زد
درویش را نباشد برگ سرای سلطان — ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد
عشق و شباب و رندی مجموعهٔ مرادست — چون جمع شد معانی گوی بَیان توان زد
شد رهزن سلامت زلف تو وین عجب نیست — گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد
حافظ به حق قرآن کز شید و زرق بازآی — باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

بیت پنجم را با تأکید آورده‌اند چنانکه گمان می‌رود به خصوص سروده شده باشد.

عشق و شباب و رندی مجموعهٔ مرادست | چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

اصطلاحات،میکده، خرقه، سجاده شراب‌آلود، مغبچهٔ باده‌فروش، رهرو، خرابات، دیر، جوهر روح، دخترگل، دفترگل، می‌ناب

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده | خرقه، تردامن و سجّاده شراب آلوده
آمد افسوس کنان مغبچه باده فروش | گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده
شستشویی کن و آنگه به خرابات خرام | تانگردد زتو این دیر خراب‌آلوده
به هوای لب شیرین پسران چندکنی | جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده
به طهارت گذران منزل پیری و مکن | خلعت شیب چو تشریف شراب آلوده
پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدرآی | که صفائی ندهد آب تراب آلوده
گفتم‌ای جان جهان دفترگل عیبی نیست | که شود فصل بهار از می ناب آلوده
آشنایان ره عشق درین بحر عمیق | غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده
گفت حافظ لغز و نکته بیاران مفروش | آه ازین لطف به انواع عتاب آلوده

اصطلاحات،بط شراب، سیب زنخدان، کرشمهٔ ساقی، دلیل راه

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید | وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نبید
صفیر مرغ بر آمد بط شراب کجاست | فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید
زمیوه‌های بهشتی چه ذوق دریابد | هر آنکه سیب زنخدان شاهدی نگزید
مکن زغصه شکایت که در طریق طلب | براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید
چنان کرشمه ساقی دلم زدست ببرد | که با کس دگرم نیست برگ گفت و شنید
به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم | که گم شد آنکه درین ره به رهبری نرسید

بهـــار مـــی‌گذرد دادگســـترا دریـــاب	که رفت موسم و حافظ هنوز می‌نچشید

اصطلاحات،صهبا، رونق میکده، پیرمغان

ســالها دفــتر مــا در گــرو صهبـا بـود	رونــق میکده از درس و دعـای مـا بـود
نیکی پیرمغان بین کـه چـو مـا بدمستـان	هر چه کردیم به چشـم کـرمش زیبـا بـود
دفـتر دانش مـا جـمله بشـوئید بـه می	که فـلک دیـدم و در قـصد دل دانـا بـود
دل چوپرگـــار بـهرسو دورانـی مـی‌کرد	و انـدران دایـره سـرگشته پـابرجـا بـود
مطرب از درد محبت عـملی مـی‌پرداخت	که حکیمان جهان را مژه خـون پـالا بـود
قـلب انـدودهٔ حـافظ بـرِ او خـرج نشـد	کاین معامل بـهمه عـیب نهـان بینـا بـود

اصطلاحات،لذت داغ غم، جور غم، اشک‌آلوده، در میخانه، نقطهٔ خال

خـیز تـا از در میخـانه گشـادی طـلبیم	بـه رَه دوست نشـینیم و مـرادی طـلبیم
اشک‌آلودهٔ مـــا گـــرچـــه روانست ولی	به رسـالت سـوی او پـاک نهـادی طـلبیم
لذت داغ غــمت بـر دل مــا بـاد حـرام	اگـر از جـور غـم عشـق تـو دادی طـلبیم
نـقطه خــال تـوبر لوح بـصر نـتوان زد	مگــر از مـردمک دیــده مـدادی طـلبیم
چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد	مـابه امـید غـمت خـاطرشادی طـلبیم
بـر در مـدرسه تـا چـند نشـینی حـافظ	خـیز تـا از درمیخـانه گشـادی طـلبیم

اصطلاحات،کوچهٔ رندان، گدایان خرابات، پیرمیخانه، دُردی‌کش

حسب حـالی نـنوشتی و شـدایـامی چـند	محرمی کو کـه فـرستم بتو پیغـامی چـند

چون می‌از خم به سبو رفت و گل افکندنقاب — فرصت عیش‌نگه‌دار و بزن جامی چند
زاهد از کوچه رندان به سلامت بگذر — تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند
عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو — نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
ای گدایان خرابات خدا یارشماست — چشم اِنعام مدارید زاَنعامی چند
پیرمیخانه‌چه‌خوش‌گفت‌به‌دُردی‌کش خویش — که مگو حال دل سوخته با خامی چند
حافظ از شوق رُخ مهر فروغ تو بسوخت — کامکارا نظری کن سوی ناکامی چند

اصطلاحات،باغ وصل، ریاض رضوان

زباغ وصل تویابد ریاض رضوان آب — زتاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب
چو چشم من همه شب جویبار باغ بهشت — خیال نرگس مست توبیند اندرخواب
بهار شرح جمال توداده در هر فصل — بهشت ذکر جمیل تو کرده در هر باب
لب و دهان ترا ای بسا حقوق نمک — که هست بر جگر ریش و سینه‌های کباب
گمان مبر که به دور تو عاشقان مستند — خبرنداری از احوال زاهدان خراب
مرا به دور لبت شد یقین که جوهر لعل — پدید می‌شود از آفتاب عالمتاب
مهل که عمر به بیهوده بگذرد حافظ — بکوش و حاصل عمر عزیز را دریاب

اصطلاحات،عشوه، فیض گل، نازپرورد وصال

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش — گل در اندیشه که چون عشوه کند درکارش
دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند — خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش
بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود — این همه قول و غزل تعبیه در منقارش
صوفی سرخوش ازین دست که کج کرد کلاه — بدو جام دگر آشفته شود دستارش

دل حافظ که بدیدار تو خوگر شده بود — ناز پرورد وصالست مجو آزارش

اصطلاحات،دولت بیدار، مرغ دل، ساقی، صبا

سحرم دولت بیدار به بالین آمد — گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام — تابه‌بینی که نگارت به چه آیین آمد
مژدگانی بده‌ای خلوتی نافه گشای — که زصحرای ختن آهوی مشکین آمد
گریه آبی برُخ سوختگان باز آورد — ناله فریادرس عاشق مسکین آمد
مرغ دل بازهوادار کمان ابروئیست — ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
ساقیا می‌بده و غم مخوراز دشمن و دوست — که به کام دل ما آن بشدو این آمد
چون صبا گفتهٔ حافظ بشنید از بلبل — عنبرافشان به تماشای ریاحین آمد

اصطلاحات،می‌وجام، معما، خط جام

خوشتر از فکرمی‌و جام چه خواهد بودن — تا ببینیم که سرانجام چه خواهد بودن
غم دل چند توان خورد که ایّام نماند — گو، نه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن
باده خور غم مخور و پند مقلّد منیوش — اعتبار سخن عام چه خواهد بودن
پیرمیخانه همی خواند معمایی دوش — از خط جام که فرجام چه خواهد بودن
بردم از ره دل حافظ به دف و چنگ و غزل — تا جزای من بد نام چه خواهد بودن

اصطلاحات،مطرب، پیاله، مستی، شاهد، مرغ وصل

ساقی به نورباده برافروز جام ما — مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم — ای بی‌خبر زلذّت شرب مدام ما
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده‌شد به عشق — ثبت است برجریدهٔ عالم دوام ما
مستی به چشم شاهد دلبند ما خوشست — زان رو سپرده‌اند به مستی زمام ما
ترسم که صرفهٔ نبرد روز باز خواست — نان حلال شیخ ز آب حرام ما
حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان — باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما

اصطلاحات،صلاح کار، صومعه، خرقهٔ سالوس، دیرمغان، شراب ناب، چراغ مرده، وصال، کرشمه

صلاح کار کجا و من خراب کجا — ببین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا
دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس — کجاست دیرمغان و شراب ناب کجا
چه نسبتست به رندی صلاح و تقوی را — سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا
ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد — چراغ مرده کجا شمع و آفتاب کجا
مبین به سیب زنخدان که چاه در راهست — کجا همی روی ایدل بدین شتاب کجا
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال — خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا
قرار و خواب ز حافظ طمع مدار ایدوست — قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا

اصطلاحات،غمزه، چشم خمار

ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت — وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت
خوابم بشُد از دیده درین فکر جگرسوز — کاغوش که شد منزل آسایش و خوابت
راه دل عشّاق زد آن چشم خماری — پیداست از این شیوه که مستست شرابت
تیری که زدی بر دلم از غمزه خطارفت — تا باز چه اندیشه کند رای صوابت

هـر نـاله و فریـاد کـه کـردم نشـنیدی　　پـیداست نگـارا کـه بـلند است جنـابت
حافظ نه غلامیست که از خـواجـه گـریزد　　صلحی کـن و بـازآ کـه خـرابـم ز عتـابت

اصطلاحات،گوشهٔ میخانه، خانقاه، دعای پیرمغان، در دوست، (بیت سوم با تأکید آمده است باید مربوط به مرادات باشد)

غرض زمسجد و میخانه‌ام وصال شماست　　جز این خیـال نـدارم خـداگـواه مـنست

مـنم کـه گـوشه میخـانه خـانقاه مـنست　　دعـای پیرمغـان ورد صبحگـاه مـنست
ز پـادشاه و گـدا فـارغم بـحمدالـلـه　　گـدای خـاک دَرِ دوست پـادشاه مـنست
غرض زمسجد و میخانه‌ام وصال شماست　　جز این خیـال نـدارم خـداگـواه مـنست
مگـر بـه تـیغ اجـل خـیمه بـرکنم ورنـی　　رمیدن از در دولت نه رسـم و راه مـنست
گنـاه اگـر چـه نـبود اختیـار مـاحافظ　　تـو در طـریق اَدب بـاش گوگنـاه مـنست

اصطلاحات،میخانه و می، حلقه پیرمغان

تازمیخانه و می نام و نشان خواهـد بـود　　سَر ما خـاک رَهِ پـیر مغـان خـواهـد بـود
حـلقه پیرمغـان از ازلم درگـوش است　　برهمانیم که بودیم و همان خـواهـد بـود
بر سر تربت ما چون گذری هـمت خـواه　　کـه زیـارتگه رنـدان جهـان خـواهـد بـود
برو ای زاهد خودبین که زچشم من و تـو　　راز این پرده نهانست و نهان خواهـد بـود
بخت حافظ گر ازین گونه مدد خواهد کرد　　زلـف معشوقه بدست دگران خـواهـد بـود

اصطلاحات،ساغر، خمخانهٔ ما، اوراق شستن

خوش آمد گل وزان خوشتر نباشد — که در دستت بجز ساغر نباشد
زبان خوشدلی دریاب و دریاب — که دایم در صدف گوهر نباشد
بیا ای شیخ از خمخانهٔ ما — شرابی خور که در کوثر نباشد
بشوی اوراق اگر همدرس مایی — که علم عشق در دفتر نباشد
زمن بنیوش و دل در شاهدی بند — که حُسنش بسته زیور نباشد
شرابی بی‌خمارم بخش یا رب — که با وی هیچ دردسر نباشد
کسی گیرد خطا بسر نظم حافظ — که هیچش لطف در گوهر نباشد

اصطلاح پیر می‌فروش

دی‌پیر می‌فروش که ذکرش به خیرباد — گفتا شراب نوش و غم دل ببرزیاد
گفتم به باد میدهدم باده نام و ننگ — گفتا قبول کن سخن و هر چه باد باد
سود و زیان مایه چو خواهد شدن ز دست — از بهر این معامله غمگین مباش و شاد
بادت بدست باشد اگر دل نهی به‌هیچ — در معرضی که تخت سلیمان رود بباد
حافظ گرت زپند حکیمان ملالتست — کوته کنیم قصه که عمرت دراز باد

اصطلاحات،مسجد، میخانه، پیر، مرید، خانهٔ خمّار، پیرما، خرابات، طریقت

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما — چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
ما مریدان رو سوی قبله چون آریم چون — روی سوی خانهٔ خمار دارد پیرما
در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم — کاین چنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما

عقل اگر داندکه‌دل دربندزلفش چون خوشست — عـاقلان دیـوانـه گـردند از پـی زنـجیر مـا
تیر آه ما ز گردون بگذرد حـافظ خـموش — رحم کن بر جان خود پرهیزکن از تـیر مـا

اصطلاحات،عالم سرّ، قدح باده

روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست — می زخمخانه بجوش آمد و می‌باید خواست
نوبت زهد فروشـان گـران جـان بگـذشت — وقت رندی و طرب کردن رندان پـیداست
باده نـوشی کـه در و روی و ریـائی نـبود — بهتراز زُهد فروشی که درو روی و ریاست
مـا نـه رنـدان ریـائیم و حریفـان نفـاق — آنکه او عالم سرّست بدین حـال گـواست
چه شود گرمن و تو چند قدح باده خوریم — باده از خون رزانست نه از خون شماست
این چه عیبست کزان عیب خلل خواهد بود — ور بود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست

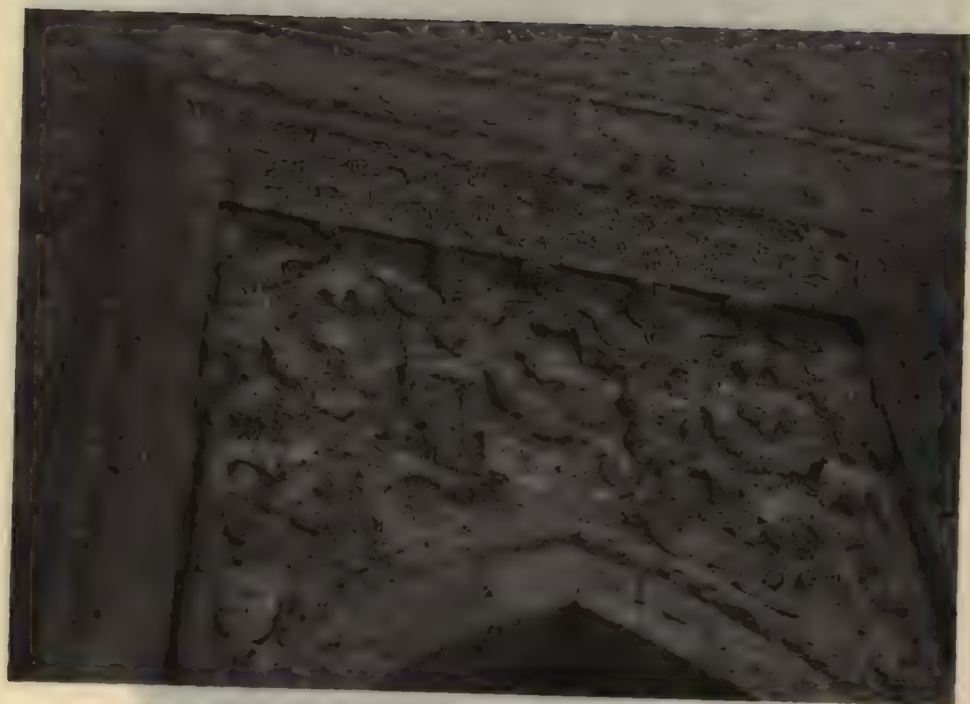
اصطلاحات،شراب، ره میخانه

من و انکارشراب این چه حکـایت بـاشد — غـالباً ایـن قـدرم عَقل و کفـایت بـاشد
تـا بـه غـایت ره‌میخـانه نـمی‌دانستم — ورنه مستوری مـا تـا بـچه غـایت بـاشد
زاهد و عُجب و نماز و من و مستی و نیاز — تا تـرا خـود زمیـان بـا کـه عنـایت بـاشد
زاهـد ار راه بـرندی نـبرد مـعذور است — عشق کاریست که موقوف هـدایت بـاشد
من که شبها ره تقوی زده‌ام با دف و چنگ — این زمان سر بره آرم چـه حکـایت بـاشد
بـنده پیرمغـانم کـه زجـهلم برهـاند — پیر مـا هـر چـه کـند عـین عنـایت بـاشد
دوش از این غصه نخفتم که رفیقی می‌گفت — حافظ ار مست بود جـای شکـایت بـاشد

پایان



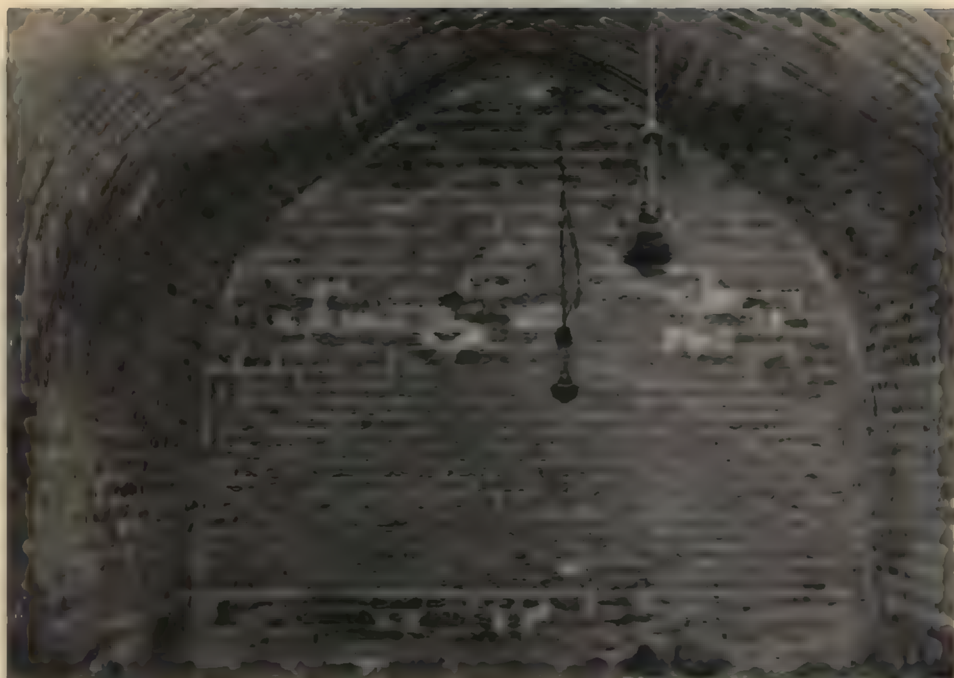
سردر گنبد علویان و نمای آن که می‌گویند
چله خانه میر سید علی و دیگر اهل طریقت در همدان بوده است.



سر در گنبد علویان حدود قرن ششم هجری



دیوار زیبای آجری گنبد علویان (قرن ششم هجری به بعد) اگر تعمیر آن بوسیله میرسید علی همدانی یا پدرشان واقعیت تاریخی داشته باشد، مربوط به قرون هفتم و هشتم است.



راهی که به سه قلعه معروف به اسکندر و قلعه خشایارشاه و قلعه وارا و قلعه هگمتانه میرفته است که برای جلوگیری از ورود به مناطق باستانی دیوار شده است.



دو مزار پهلوی هم زیر گنبد علویان که مربوط به اجداد سید و خاندان او است. ظاهراً صحنی زیر گنبد همه مزارات علویان بوده است. سنگ‌های روی مزار به نام قندیل نامیده می‌شود که روی مزار بزرگان اهل دین می‌گذاشته‌اند.



راهی که می‌گویند از گنبد علویان به خانه سید در باغ میر عقیل میرفته است که دیوار شده است. مقداری از این باغ میدان امامزاده عبداله است.



کلیات

کنفرانس بین‌المللی محیط زیست در ریو

تألیف: احمد لراسانی / ۱۶۴ صفحه / بها: ۱۴۵۰ ریال

عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد

تألیف: فریده شایگان / ۳۳۰ صفحه / بها: ۲۸۰ ریال

راهنمای دیپلماتیک

تألیف: آر.جی فلت‌هام / ترجمه محمد قنبری / ۳۰۲ صفحه / بها: ۳۷۰۰ ریال

مباحث پایه

دیپلمات و دیپلماسی

تألیف: علی آلادپوش، علیرضا توتونچیان / ۱۳۷ صفحه / بها: ۱۲۰۰ ریال

منطق روابط بین‌الملل

تألیف: والترجونز، ترجمهٔ: داود حیدری / ۳۱۲ صفحه / بها: ۳۱۰۰ ریال

مباحث استراتژیک

استراتژی و تحولات ژئوپلیتیک پس از دوران جنگ سرد

تألیف: ناصر ثقفی‌عامری / ۲۳۸ صفحه / بها: ۲۷۰۰

مباحث سیاسی

بحران مالی سازمان ملل متحد

تألیف: محمد همایی‌نژاد / ۲۱۸ صفحه / بها: ۲۱۰۰ ریال

فرانسه و مجامع بین‌المللی در برابر بحران خلیج فارس

تألیف: علی آهنی / ۳۵۴ صفحه / بها: ۲۹۵۰ ریال

دگرگونی نظام بین‌المللی، تسلط جهانی اروپا و ارزشهای اروپایی

تألیف: بهرام مستقیمی - ۲۵۵ صفحه / بها: ۲۸۰۰

مباحث اقتصادی



حواله‌های بانکی بین‌المللی و قانون نمونهٔ یونسیترال

تألیف: حسین عنایت / ۲۰۸ صفحه / بها: ۱۷۵۰ ریال

توسعه اقتصادی در اندونزی

تألیف: محمد کردزاده کرمانی / ۲۶۶ صفحه / بها: ۲۱۵۰ ریال

احزاب سیاسی جهان

احزاب سیاسی مصر

دفتربرنامه‌ریزی و خدمات آموزشی وزارت امور خارجه/۱۵۹ صفحه / بها: ۱۹۰۰ ریال

مباحث حقوق بین‌الملل

رژیم حقوقی تنگه‌های بین‌المللی (با تأکید بر مسائل حقوقی تنگه هرمز)

تألیف: مصطفی دولتیار / ۱۷۴ صفحه / بها: ۱۶۵۰ ریال

حقوق بین‌الملل عمومی

تألیف: هوشنگ مقتدر / ۳۷۵ صفحه / بها: ۵۱۰۰ ریال

حقوق دیپلماتیک نوین

تألیف: عباس معین‌زاده / ۳۷۶ صفحه / بها: ۴۴۰۰ ریال

رساله‌ها

کشورهای اسلواک و چک: آینده آنها در اروپا

تألیف: رسول موحدیان عطار/ ۲۲۶ صفحه/ بها: ۱۳۰۰ ریال

ترکیه در جستجوی نقشی تازه در منطقه

تألیف: جواد انصاری/ ۳۹۴ صفحه/ بها: ۲۳۰۰ ریال



مباحث کشورها

ویتنام/ تایلند/ برزیل/ افغانستان/ فرانسه/ اندونزی/ پرتغال/ سوئد/ فنلاند/ مکزیک/ میانمار (برمه)/ تونس/ بنگلادش/ اتریش/ سازمان کنفرانس اسلامی/کانادا/ زامبیا

مباحث تاریخی

صدراعظمهای سلسله قاجاریه

تألیف: پرویز افشاری/ ۲۸۶ صفه/ بها: ۲۴۰۰ ریال

تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین شاه

تألیف: علی‌اکبر ولایتی / ۵۳۰ صفحه/ بها: ۵۸۵۰ ریال

مباحث آسیای مرکزی و قفقاز

مراسلات در باب آسیای مرکزی

مرکز «مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز» به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی/ ۸۰۰ صفحه/ ۱۵۱۰۰ریال

فصلنامه‌ها



مجلهٔ سیاست خارجی (سال هشتم شمارهٔ ۱ و ۲)

مجلهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز (سال دوم، شمارهٔ ۵)

مجله امور بین‌الملل (به زبان انگلیسی) (سال ششم، شمارهٔ ۱ و ۲)

مجله مطالعات آفریقا (سال اول ، شمارهٔ ۱)

بزودی منتشر می‌شود:



گزیدهٔ اسناد خلیج فارس (جلد سوم و چهارم) /

واحد نشر اسناد

زندگینامه و شرح حال وزرای امورخارجه /

واحد نشر اسناد

سیاست میان ملتها /

تألیف هانس جی. مورگنتا، ترجمهٔ حمیرا مشیرزاده

دیدگاههای جهانی جمهوری اسلامی ایران /

مجموعهٔ سخنرانی‌های وزیرامورخارجهٔ جمهوری اسلامی ایران درمجامع بین‌المللی

قومهای کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران /

تألیف رقیه بهزادی

فقر، پیشرفت و توسعه

پاول مارک هنری‌و دیگران، ترجمهٔ مسعود محمدی

گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان

اداره انتشار اسناد

گزیده اسناد روابط ایران و پاکستان (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی)

اداره انتشار اسناد

گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (جلد هفتم)

اداره انتشار اسناد

گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران «در جنگ جهانی اول»

اداره انتشار اسناد

گزیده اسناد دریای خزر و مناطق شمالی ایران «درجنگ جهانی دوم»

اداره انتشار اسناد

ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز

حسین‌پور، تراب‌زاده، شهیدی‌فر، وزیری

تاریخ روابط خارجی ایران در دوران شاه اسماعیل صفوی

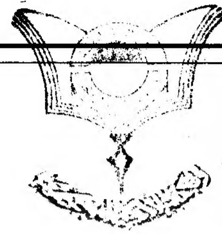
تألیف: علی‌اکبر ولایتی

تاریخ روابط خارجی ایران در دوران شاه‌عباس صفوی

تألیف علی‌اکبر ولایتی

مباحث کشورها

انگلستان / قبرس / اریتره / آفریقای جنوبی / زلاندنو



In the Name of God

Mire Seyyed Ali Hamedani

and Hafez Shirazi

«MORADAT»

Biography, Philosophy and Works

Research By

Iraj Golsorkhi

Tehran-1994

مباحث فرهنگی / ۳

تاکنون منتشر شده است:

مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی: صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳

بها: ۲۱۰۰ ریال

شرح مرادات حافظ از میرسید علی همدانی / پژوهش و تحقیق ایرج گل سرخی